

روایت دردها و آرزوها

✍ محمد سرور جوادی



محمد سرور جوادی
کاندیدای ولسی جرگه در بامیان

نشان انتخاباتی:



شماره انتخاباتی:

۱۹

روایت دردها و آرزوها

کتاب محمد سرور جوادلی

فهرست مطالب

۵.....	مقدمه.....
۸.....	هزینه‌ی انتخابات.....
۱۰.....	نسل شاهد.....
۱۱.....	جهل مقدس.....
۱۴.....	مظلومیت بیدارگران.....
۲۱.....	فصل جدید.....
۲۳.....	مفهوم و ماهیت انتخابات.....
۲۷.....	ماهیت، صلاحیت و جایگاه شورای ملی.....
۳۰.....	نحوه‌ی کار پارلمانی.....
۳۵.....	ماهیت سیاست در افغانستان.....
۳۷.....	انگیزه‌های من از کاندیداتوری.....
۴۶.....	درک درد.....
۵۶.....	تجربه‌های جدید و متفاوت.....
۶۰.....	جرقه‌های هشدار دهنده.....
۶۳.....	بیرون شدن از موجود اضافی بودن.....
۶۶.....	کارکردهای پارلمانی.....
۸۱.....	طرح‌ها و برنامه‌ها.....
۸۶.....	ضمیمه؛ ضعف‌ها و معایب سیستم انتخاباتی افغانستان.....
۸۶.....	مقدمه.....
۸۸.....	مبحث نخست: انتخابات تنها گزینه.....
۸۹.....	انواع دموکراسی.....
۹۱.....	دموکراسی ما.....
۹۵.....	مشروعیت انتخابات.....
۹۷.....	ارکان انتخابات.....
۹۹.....	نهاد مسؤول انتخابات.....
۱۰۱.....	نهاد رسیدگی به تخلفات انتخاباتی.....
۱۰۲.....	حالت رأی.....
۱۰۴.....	مبحث دوم: انتخابات در افغانستان تجربه پرچالش.....
۱۰۷.....	مبحث سوم: ضعف‌های سیستم انتخاباتی ما.....
۱۱۷.....	نتیجه‌گیری.....

مقدمه

از دیر زمانی در جریان کار و مطالعه روی اسناد تقنینی، کار در شورای ملی، تدریس در برنامه‌های آموزشی انستیتوت (NDI) در کابل، نشست‌ها و کنفرانس‌ها در داخل و خارج کشور، تحقیق و مطالعه روی اسناد دولتی و متون حقوقی و اخیراً کار در دفتر معاونت دوم ریاست جمهوری بحیث مشاور حقوقی و پارلمانی مقام و عضو بورد حقوقی یادداشتهایی در مورد پارلمان و انتخابات گرفته و بنا بر این بود که چند مبحث عمده را در یک کتاب به صورت تحقیقی و مستند بگنجانم؛ مباحثی از قبیل فلسفه‌ی انتخابات و نقش آن در تعیین مسیر زندگی سیاسی یک ملت، ارزش‌ها و جایگاه پارلمان، ضعف‌ها و قوت‌های پارلمان تاکنون، افراد و دسته‌هایی که در دو دور گذشته حضور داشته اند، کارکردهای پارلمان و نقش آن در روند دولت - ملت‌سازی، میزان تاثیرگذاری و ایفای نقش پارلمان بر تقلیل فساد و جنگ و قانون‌گریزی و در اخیر فهرستی از کارکردهای شخصی و آرزوهایم برای یک کشور آباد و سربلند را نیز جای دهم.

اما ورود نا گهانی‌ام در پروسه‌ی انتخابات به دلایلی که مصلحت دیده شد، مرا درگیر دید و باز دید با مردم کرد و از آن مقصد دور ماندم، در قریه‌ها و در حالی که دسترسی به منابع ناممکن بود و حتی تأمین برق لپ تاپ دشوار و درعین حال گشت و گزار بین مردم و دیدن و شنیدن مناطق محروم و مردم صادق و محرومتر از حد تصور که فقط از رأی و باورشان

استفاده شده؛ اما صدای‌شان به جایی نرسیده، صفحه‌های تازه‌تری را فرارویم گذاشت و فرصت را از من گرفت، فقط خواستم گزارشی از محتوای آنچه که بعنوان یک کار تحقیقی در ذهن داشتم و تا حدی انجام داده‌ام بنگارم، در این گزارش برداشتهایم را از این پدیده و مسایل پیرامون آن که همیشه در ذهنم جای دارد با همگان شریک کنم.

کاری که در سفر به کوهستان‌های بیش از حد تصور دشوارگذر و در نبود حد اقل امکانات و دسترسی نداشتن به هیچ منبعی و حتی نبود برق برای شارژ لپ تاپ و با مشوش بودن فکر و حافظه صورت گرفت، کار درخور چاپ و عرضه به اهل اندیشه و تحقیق نیست ولی از جانبی می‌شود پیرامون محتوای آن ده‌ها سوال را طرح کرد و نقد نمود، این کار حد اقل بحث و جدلهایی را در پی خواهد داشت که از طرفی مرا وادار خواهد کرد تا در فرصتی مناسب آنچه را که هدف بود بگونه‌ی کاملتر و بهتر بنویسم و از سوی دیگر محققان دیگر را وادار به نقد و نوشتن بهتر ازین می‌نماید، هدف طرح مسایل و تأمل پیرامون بزرگترین حوادث و پروسه‌های ملی است تا از کنار آنها به سادگی و غفلت نگذریم.

اشتباهات و ضعف‌های فراوانی را که خودم هم می‌بینم ولی فرصت و مجال رفع آنها را ندارم بر من بیخشید و آن را در نقدهای تان بدون ملاحظه بگنجانید، به مناسبت‌هایی سیر سخن به سوی سرگذشت‌های شخصی رفته است که البته غرض خودستایی نبوده؛ اما واقعیت این است که بخشی از تاریخ، تجربه و سرگذشت اشخاص است. در پایان گزارش یک نمونه از

کار تحقیقی را نیز ضمیمه کرده‌ام که قبلاً در شماره دوم فصلنامه علمی و تخصصی اندیشه معاصر نشر شده است.

محمد سرور جوادی

استراب / سفید غو / ولسوالی ورس

۱۳۹۷/۶/۸

هزینه‌ی انتخابات

انتخابات در کشور ما پدیده‌ای نو و تجربه‌ی خام و با تأسف در بسیاری موارد ناموفق بوده است، همیشه در حاشیه و متن این رویه‌ی سیاسی - اجتماعی بحث و جدل‌ها برانگیخته شده و یکی از پرحجم‌ترین و در عین حال پر هزینه‌ترین کارهای دولت - ملت می‌باشد، هم دولت و هم توده‌های مردم با وجود بر زمین ماندن کارهای بسیارشان به آن توجه داشته و برای آن هزینه کرده‌اند، هزینه‌ی انتخابات تنها مالی نیست که با وجود فقر کشنده همیشه جیب‌ها را خالی کرده، بلکه هزینه‌ی انسانی، زمانی و سیاسی - اجتماعی انتخابات‌های ما نیز کمر شکن می‌باشد.

گذشته از قربانیان بسیاری که دولت‌سازی دموکراتیک داشته و تروریست‌ها، استبدادطلبان و آنانی که نان‌شان را در انارشیزم و زورگویی می‌پالند از مردم خون گرفته و اوراق رأی مردم را با خون رنگین ساخته‌اند، گاهی انتخابات به جای اعتمادسازی و تقویت بنیادهای ملت‌سازی و تحکیم و ثبات و قانونمداری موجب نفاق اجتماعی و متزلزل شدن پایه‌های ثبات و دولت‌سازی مدرن گردیده است.

نگاه ژرف به انتخابات و جستجوی ضعفها و پیشکش نمودن راه‌حلاها از اولویتهای کاری کسانی است که دغدغه‌ی ملت شدن و استقرار دولت و نظام سیاسی پایدار و با ثبات را دارند؛ زیرا تجربه‌ی ممتد بشری و سرگذشت ملل جهان و مطالعه در حوزه تطور و تحول شیوه‌های دولت‌داری و در نهایت برآیند توسعه و رفاه از یکسو و دیدن رنج و درد

و انهدام ملت‌هایی که هنوز در مسیر ثبات و توسعه و رفاه می‌سوزند و می‌سازند، نشان می‌دهد که تنها شیوه و راهکاری که نتیجه‌ای درست و بی‌نقص‌تری را در رسیدن به شکل‌گیری و دوام جامعه‌ی باثبات داشته، مراجعه به آراء مردم و روی دست گرفتن میکانیزمی است که رأی، باور و نظر مردم را در قالب انتخابات منعکس و به کرسی بنشاند و بالعکس شیوه‌های سنتی دولت‌داری که قرن‌ها دوام داشته منتج شده است به استبداد، فروپاشی اعتماد جمعی، درهم شکستن ستون فقرات ملت بودن، فرو ریختن سقف اتحاد و همبستگی ملی، شکل‌گیری جامعه‌ی طبقاتی چند لایه‌ای، چپاول و غارت ناتوانان توسط توانایان، انارشیزم و بی‌نظمی، جنگ و خشونت و ویرانگری و روز به روز تباهی و انهدام اساسات اخلاقی جامعه و درنهایت فقر و بیماری و جهل‌کشنده جامعه.

کشور ما از رهگذر به کار نبستن رأی مردم و شیوه‌ی مدرن دولت‌سازی و برعکس به کار بردن شیوه‌های سنتی استبدادی و قبیلوی آنقدر آسیب دیده که چیزی بنام دولت - ملت وجود واقعی و حقیقی ندارد، رنجی را که هر فرد ملت ما می‌کشد می‌تواند سنگ را خاکستر و فولاد را ذوب کند، خونی که ما در این میدان داده‌ایم سیلی است بنیانکن و دردی است جانسوز برای همه‌ی عصرها و نسل‌ها و بهایی را که پرداخته‌ایم برای همیشه وبال گردن انسانیت خواهد بود که یک نسل یا چند نسل محدود نمی‌توانند از پس این تاوان بزرگ برآیند.

نسل شاهد

نسل همزمان با من نسل شاهدند؛ شاهد تاریخ خونبار و ننگین و گذشته‌ی دردناک و زخمی، گذشته‌ی آمیخته و مملو از کشتار، شکنجه، استبداد، تبعیض، آوارگی، تجاوز و اشغال، فقر، جهل، جنگ و ویرانی و ناله و اشک و فریاد؛ فریادهایی که در گلوها خفه می‌شدند و گلوهایی که فریادهای‌شان به جایی نرسیده بریده. ما شاهد زمانه‌ی خود نیز هستیم؛ زمانه‌ای که نقطه‌ی تصادم شدید گذشته و آینده است، گذشته‌ی آنچنانی و آینده‌ی تاریک و نامعلوم، آینده‌ای که باید ما رقم بزنیم؛ اما چگونه؟ پاسخ این سوال را شاید درین جزوه نیابید ولی حد اقل این جزوه ما را وادار به یافتن پاسخ خواهد کرد.

ما تنها شاهد گذشته و آینده نیستیم بلکه درگیر جامعه و زمانه‌ی خود نیز هستیم؛ جامعه‌ی خسته و زخمی از گذشته، درگیر حوادث ناگوار و نابسامانی‌های زمان حاضر و مایوس و ناامید و نگران از آینده و زمانه‌ای که از درو دیوار آن حادثه می‌ریزد.

شاید نسبت به گذشته اتفاق نسبی داشته باشیم، در وضعیت موجود آشفته‌ایم و نسبت به آینده حرف و حدیث‌های متفاوتی داریم؛ درد و رنج نیاکان خود و مظلومیت‌های‌شان را همه‌ی ما شنیده و دیده و یکسان حس کرده‌ایم و همگون روایت می‌کنیم، ما همه بر گذشته نفرین می‌فرستیم و از گذشته نفرت داریم و به گذشته بر نمی‌گردیم؛ لیکن در وضعیت موجود درگیر آشفته‌گی فکری، سیاسی و همدیگر ناپذیری هستیم، بخشی ازین

وضعیت ناشی از دگردیسی فکری و تفاوت نسلی است و بخشی هم طبیعی، عبور از نسلی به نسلی دیگر مثل زایمان و تولد همراه با آشفستگی و درد و فریاد است و نباید نگران آن بود ولی بخشی هم مصنوعی و دست‌ساز این و آن است که می‌تواند نسبت به آینده نگرانی و درد و رنج غیر طبیعی را بر ما و نسل بعد از ما تولید کند.

ما زاییده شده در متن حوادث و مصیبت‌هاییم و پای خشونت‌ها، خصومت‌ها، حماسه‌ها و شکست‌ها رشد کرده‌ایم و در گوش ما طنین ناله‌های پدران و برادران زخم خورده و صدای مهیب انفجارها و لالایی مادران مان یکجا پیچیده و با هر لقمه‌ای که فرو بلعیده‌ایم دنیایی از ننگ و غیرت و عزت، عجبین با درد و رنج و سیه‌روزی قوت وجود ما شده و هرچه دیده‌ایم فدایی بودن ما و رنگ و نیرنگ دیگران است؛ خون، درد، حرمان، تبعیض، آه و فریاد، فداکاری، راستی، مردانگی، شهادت و ایثار، شجاعت و جسارت در جانب آن روی سکه که با ما است و در روی دیگر آن، رنگ‌هایی که به تزویر، به زور و به زر تعلق دارند و رنگ‌هایی که به صداقت، شجاعت و قناعت و عدالت رابطه ندارند.

جهل مقدس

ما هم شاهدیم و هم با تمام وجود حس کرده‌ایم که لشکر تزویر همه چیزی را که به تحکیم سلطه، تقویت استبداد، مقبولیت چپاول و برده کردن ما منتج می‌شد "رنگ تقدس" می‌زدند، حتی جهل و بی‌حس شدن مغز و

اندیشه را مقدس نمایانند و از "جهل مقدس" جبهه‌ی قدرتمندی برای قلع و قمع و شکستن دهان روشنگران، پاشاندن مغز دانایان، به اسارت کشاندن آزادگان، کور کردن بینایان و خر ساختن آدمیت و انسانیت ساختند.

اربابان جهل مقدس گرچند پنداشته می‌شود که گروه خونی و یا صنفی خاصی هستند؛ لیکن اگر دقت شود آنان محدود به تبار، صنف و طیف خاص سنی نیستند بلکه در روزگار ما تجارت بر سر خون مردم را هر کسی که بتواند موج احساسات مردم را برانگیزد و خرد مردم را قربانی عواطف سطحی و شعور آنان را مقهور شور و هیجان مذهبی، قومی، سمتی، زبانی، سیاسی و حتی منطقه‌ای و قریه‌ای نماید در پیش گرفته است.

برخی، مردم را راه بهشت نشان می‌دهند و مالک جان و مال و عقل و خردشان می‌شوند در حالی که خود از بهشت و رضوان و رحمت الهی ناامیدند و می‌دانند دوزخیانی بیش نیستند و می‌فهمند راهی را در پیش گرفته اند که به دوزخ منتهی می‌شود؛ اینان برای مردم کتاب خدا را با مجلدات تزئین شده بنام ولوگوی اهل بیت پیامبر هدیه می‌دهند؛ اما خود با خون و ناموس و ثروتی که از رهگذر اعتماد مردم اندوخته اند لذت دنیا را می‌برند و نشئه و خمار زندگی اند.

برخی هم نقاب روشنفکری و مدرنیسم را بر چهره زده پرچم عدالت، بر دوش کشیده اند و برای مردم آدرس مدینه‌ی فاضله را می‌دهند؛ اما خود اندکی از انصاف و عدالت را بهره ندارند، در عین اجیر بودن از آزادگی

شعار می دهند و ده ها راه و روشی که در منظر همگان زیبا و آرمانی است؛ ولی خود به آن باور ندارند و متصف به آن صفات نیستند، بلکه فقط عقل مردم را زایل و مغزشان را بی حس کرده مالک تن و جیب شان می شوند. کلام جاویدانه علی^(ع): حرف حقی که از آن مقصود باطل جستجو می شود در برابر شعار مردم فریبانه ی خوارج که می گفتند حاکمیت فقط از خداوند است و در واقع در پی نفی علی و معاویه برای رسیدن خود به جایگاه آنان بودند، در همه ی عصرها و نسلها تازگی و مصداق دارد.

ما در عصر هجوم شبهات زیسته ایم، در برزخ فکری و تبلیغاتی وحشتناک به سر می بریم و درگیر مظاهر جهل هایی هستیم که هرکدام به نحوی مقدس می نمایند، آدمها محک و معیار حق و باطل شده اند و حق و باطل با آنها سنجش می گردد، این آدمها هر روز فتوا می دهند، امر می کنند و صحنه می سازند، مردم به پیروی از آنها همدیگر را می کشند و کشته میشوند و جانب مقابل را شیطان مطلق می پندارند؛ اما فتوا فروشان و حاکمان و بازیگران صحنه روز دیگر در کنار جانب مقابل می ایستند و جوانب مقابل دیگری تراش می کنند، اصولا حیات زالوها در مکیدن خون است و اقتدار شیطانها در فریب و نادانی و راه از چاه نشناختن توده ها.

کم نیست مثال های عینی و موجود از رفاقت و شراکت دو فرمانده از دو لشکر ضد هم که بعد از ریخته شدن خون افراد تحت فرماندهی شان و هتک حرمت به ناموس مردمان طرفدارشان و غارت اموال آنها و شکنجه و عذاب و آوارگی آنها به مقتضای منافع شخصی دو رهبر بر گور پدر

قربانیان خندیده و در کنار هم نشسته و بر شانه‌ی هم چین و ردای بزرگی و بر سر هم دستار عزت گذاشته اند، نزدیک به نیم قرن است که به تعداد معدودی از این قبیل آدمها ملتی را با صد جبهه مقابل کرده و با صد صحنه روبرو؛ ولی در نهایت راه از چاه تفکیک نشده و عقلها بی حس و شعورها مقهور شعارها مانده است.

آنهایی که از رویه‌ی خدعه کار می‌گیرند و توان‌شان در افزایش لشکر جهل و تقدس‌نمایی رفتارهای خود و فتنه و آشوب توده‌ها است با وجود تجاوز بر عزت مردم و ریختن خون قربانیان و غارت زندگی‌شان بازهم مقدسند، بر منبر وعظ می‌کنند و مردم را از خدا و خشم و عذاب او می‌ترسانند و بر تقوا و اطاعت از خدا و جانشینان خدا بر زمین تاکید می‌ورزند، آنهایی که حتی برای منافع احتمالی، یاران دیرینه‌شان را می‌فروشند و با دشمنان دیروزی هم‌کاسه می‌شوند و آه و اشک یتیمان قربانیان را نادیده گرفته رفیق قاتل‌شان می‌شوند خیلی طلبکارانه خود را وفادار و متعهد به یاران قلمداد کرده، قربانیان را به صد تیر ملامت می‌بندند.

مظلومیت بیدارگران

در این میان و در چنین جامعه‌ای فرد دانا شمعی را می‌ماند که در درون صحرایی از تاریکی و جهل می‌سوزد و اندکی روشنی می‌دهد. شمع، آنهم در بیابانی پر از طوفان مثل خروسی می‌ماند که بی موقع بانگ بیداری دهد.

مرحوم دکتر علی شریعتی در کتاب کویر، داستان خروس بی محل را روایت می کند؛ شاه غلامی بوده که خود را بر مردم عقل کل، دانای تام، پاک از هر پلیدی و در یک کلام مقدس باورانده بوده و مردم کسی را جز او نمی دیده اند و صدای جز آواز کره او نمی شنیده اند و حکمی جز اوامر ظالمانه‌ی او را نمی پذیرفته اند، شبی در قریه خروسی بانگ می دهد و مردم قریه ازین اتفاق بی پیشینه متعجب و ناگزیر به شاه غلام متصل می شوند، شاه غلام حکم می کند که این خروس بی موقع و بی محل آواز داده است و در دم باید ذبح شود، تیغ شاه غلام گلوی خروس را بجرم بانگ بی وقت و آشفته کردن خواب اهالی قریه می برد و وجود او را نحس می داند و گوشت آن را نجس، مرغ ذبح شده را با توجیه اعتماد نتوانستن به کس دیگر به فرزندش می دهد که از قریه دورتر دفن کند تا مبادا بوی و باد نحس آن به قریه برگردد و بلای آن به اهالی آسیب برساند، فرزندش اما از راه دیگر خروس چاق و گوشتی را به خانه‌ی پدر می برد و نوش جان می کنند.

مردم ده صد ملامت بار صاحب خروس می کنند که چنین خروس بی محلی را مالک بوده و صد مدال افتخار و عزت به گردن شاه غلام می آویزند که شر خروس بی محل را از قریه گم کرده است و مالک خروس خاضعانه دست شاه غلام را می بوسد که هم شر خروس بی محل را از قریه کم کرده و هم لاشه نجس آن را از خانه‌ی او برده او و عیالش را از

بلایی که ممکن از اثر نحسی آن لاش نجس بر سرشان بیاید نجات داده است.

جهل انبار ذهن آنان را انباشته کرده بود و انباشته‌ی ذهنی‌شان برای‌شان مقدس می‌نمود، هرگز بخود اجازه ندادند که بپرسند چرا بانگ خروس در شب، بی محل و بیجا است؟ و چرا وجود خروس بی محل در قریه نحس و شر است؟ اما در شکم شاه غلام نه؟ و چرا جزای بانگ بیداری در شب این قدر سنگین است؟ بخاطری که شاه غلام خود هم قاضی است و هم حاکم و شاه غلام خود حق است و خود حقیقت، او مقدس است و سوال و تردید در مورد "وجود مقدس" کفر است و از جاده خارج پریدن و سوال کننده خود خروس بی محل، هرچیزی که ولو ذاتاً پلید است وقتی مقدس میشود، حتی جهل، تردید و تشکیک در مورد آن مثل بانک خروس بی محل است و آشفتگی توده‌ها و تیغ شاه غلام را در پی دارد.

زمانی که این داستان را خوانده بودم نوجوان بودم و با چندین بار خواندن و مرور کردن توانستم بفهمم اساساً در جامعه‌ای که زور و زر و تزویر در آن رنگ تقدس می‌گیرند زورمندان و آدم‌کشان و فسادپیشگان محبوب‌ترین و سزاوار ستایش و تکریم، بر آنها همه چیز حلال است و بر دیگران حرام و از آنها هرکاری سر می‌زند و از مردم هیچ کاری بجز تکریم؛ اما بعدها و تا حالا به تکرار و تکرار شاه غلام‌ها و مردمان ده و قریه شاه غلامی را دیده و می‌بینم و تجربه می‌کنم، خیلی از هم‌نسلان من خروسهای بی محلند که گلوی‌شان را باید تیغ شاه غلام‌ها قطع کنند، تاریخ موج می‌زند

از داستان قربانیان جهل مقدس، مگر حسین را بجرم دانایی نکشتند؟ مگر گلولی حسین به جرم صدا زدن به بیداری و آزادگی بریده نشد؟ اما در برابر جنود جهل، سربازان دانایی و خرد هم همیشه هستند و در برابر خفتگان خاموش کودکان گستاخ و بازی‌گوش بسیاری که از گلولی بیدارگران تاریخ سوتکی ساخته، نفس گرم‌شان را در آن می‌دمند و خواب خفتگان را آشفته می‌سازند، ما نسل شلاق خورده و گلو بریده‌ی زمان خود هستیم؛ اما خاموش نیستیم، شمع‌هایی هستیم که می‌سوزیم و سطرهای بیداری را می‌نویسیم و در روشنایی شمع وجود خود بنای دانایی را می‌سازیم.

گرچه مرا لشکر جهل مقدس بار بار به باور نداشتن به ولایت علی^(ع) متهم کرده و لشکر روشنفکر نماهایی که فکر می‌کنند دانایی در بی‌دینی است طعنه می‌زنند که تو را به سیاست چه کار؟ برو در کنج مسجد و منبر روضه زینب را بخوان؛ اما من ولایت علی را در اسطوره ساختن علی و در پهلوان آدم‌کش تعریف کردن او نمی‌شناسم بلکه من علی را از زبان پیامبر به عنوان دروازه‌ی شهر علم نبوی یعنی دروازه‌ی علم بی‌پایان وحی می‌شناسم و از زبان جرج جرداق مسیحی صدای عدالت انسانی و از زبان شریعتی روشنفکر تحصیلکرده در اروپا بعنوان حقیقتی بر گونه‌ی همه اساطیر و از زبان اقبال لاهوری، فیلسوف سنی مذهب غرب دیده آزادمردی که گردنش از قید هر معبود رسته است.

علی حقیقت است؛ حقیقت ایمان، نه متظاهر به مومن بودن با دلق و کلاه و تسبیح، حقیقت انسانیت و کرامت انسانی نه پهلوان خشونت و غضب و قتل، حقیقت علم و دانایی نه مظهر جهل مقدس، حقیقت شجاعت و جوانمردی نه آدم‌کش قهرمان، حقیقت گذشت و صبوری و فداکاری، نه الگوی کینه و انتقام، حقیقت تقوا و زهد و پاکی نه غارتگر بی‌رحم شکم پرست و... زینب هم برای من الگوی بیدارگری و دادخواهی است و روضه خواندن از زینب روضه خواندن از مظلومیت انسان در همه‌ی تاریخ است و این تمام هستی من و تمام فلسفه‌ی بودن من است، برای من جاهلانی که جهل‌شان برای‌شان مقدس است و روشنفکرنماهایی که تقلیدشان از این و آن برای‌شان مقدس است دو روی یک سکه اند، جهلی که مقدس میشود ذاتاً دشمن دانایی و انسانیت است چه جاهل دلق و تسبیح داشته باشد و یا دریشی و نیکتایی.

از میان شخصیت‌های بزرگ تاریخ زینب^(س) بر زندگی و افکار من بسیار اثر کرده است، زینب و زندگی او یکی از محوری‌ترین حوزه‌ی مطالعاتم بوده چون زینب یک بیدارگر بود و یک شمع در دریای تاریکی و یک سوت‌کزن نترس و فداکار که از گلوی بریده‌ی برادرش اشپلاق بیدارگری ساخت و در عین اسارت، نترس و بی‌باک در گوش خفتگان نواخت و خواب شاه غلام‌ها و اربابان جهل مقدس را آشفته ساخت، شریعتی بعنوان روشنفکر بیدارگر نیز تحت تاثیر مطالعاتش از زندگی آن بانوی مردآفرین تاریخ در واپسین روزهای زندگی شعری از عمق جان

سرود که تمام اندیشه‌ی او را تمثیل می‌کند و برای من بی‌نهایت ارزش دارد:

نمی‌دانم، نمی‌دانم
 پس از مرگم چه خواهد شد
 نمی‌خواهم بدانم
 کوزه‌گر از خاک اندامم چه خواهد ساخت
 ولی بسیار مشتاقم
 که از خاک گلویم سوتکی سازد
 گلویم سوتکی باشد
 به دست کودک گستاخ و بازیگوش
 و او یک‌ریز و پی در پی
 دم گرم خودش را در گلویم سخت بفشارد
 و خواب خفتگان خفته را آشفته‌تر سازد
 بدینسان بشکند هر دم
 سکوت مرگبارم را...

استکبار و استضعاف

در هر جایی که استکبار و استبداد هست، استضعاف هم حتماً هست، خداوند در سوره‌ی قصص داستان فرعون و موسی را روایت می‌کند و از فرعون بعنوان مظهر استکبار و از موسی بعنوان رهبر مستضعفین تعریف

می‌نماید، خصوصیت مستکبرین گردن کشی و طغیان در برابر توده‌های انسانی است و مقصد آنها به بردگی گرفتن مردم، روش استضعاف یا بیچاره کردن مردم ایجاد نفاق در جامعه و برتر و پست‌تر ساختن مردم بوده که انواع بیچارگی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را با همدستی گروه خود برترین بر اکثریت توده‌ی انسانی تحمیل می‌نمایند، قتل عام و برده کردن مردم آخرین راه مستکبرین است.

ما در طول تاریخ اسیر مستکبرین در سطوح و لایه‌های مختلف بوده‌ایم، در سطح ملی مستکبرین از ما بیچارگانی ساخته اند که ما را در زندان طبیعی گرفتار نموده و ما را مجبور کرده اند تا برای زنده ماندن دست و پا بزنیم و تعریفی از زندگی نداشته باشیم، برعلاوه انواع جریمه‌های مالی را بر ما وضع کرده و در نهایت کشتار و سر بریدن و برده گرفتن را هم بر ما تطبیق کردند، در درون کتله‌ی خود نیز گرفتار نظام طبقاتی برتر و پست‌تر و گروه مقدس و توده‌های نابکار بودیم و تا هنوز هستیم.

نفاقهای داخلی و کشتار همدیگر به قصد ثواب و صف‌بندی کفر و ایمان در بین پیروان یک دین و یک مذهب و برتر و پست‌تر کردن مردم توسط مروجان جهل مقدس سالها از ما خون گرفت و در خانه بساط عزا را هموار کرد و تمام نیرو و انرژی ما را صرف نبرد درونی نمود، حاصل این نفاقها و بدبختی‌ها چیزی جز بزرگ شدن و بهره گرفتن چند پیشرو و پیشگام جنگ و آدم‌کشی و خونریزی نبود و نیست.

فصل جدید

با عبور از گردنه‌های بسیاری و با سقوط حاکمیت رسمی طالبان برخی از راهکارها برای مردم افغانستان پیدا شد تا بتوانند روزگار بهتری برای خود رقم بزنند، طالبان همه‌ی تاریکی‌ها را با خود جمع داشتند و دارند، آنها هم وارثان ستم و استبداد تاریخی اند، هم آیینی تمام‌نمای توحش و درنده‌خویی، هم ممثل جهل مقدس و هم تجسم نفاق و تبعیض و خصومت قومی و منازعات قبیله‌ی، رانده شدن این گروه از سیاست امیدواری‌های زیادی را ایجاد کرد و برای مردم افغانستان با حمایت جامعه جهانی فرصت‌هایی را فراهم ساخت تا تغییرات بنیادی در ساختار و محتوای رابطه قدرت با زندگی جمعی و تعامل سیاست در حیات اجتماعی به وجود آورند.

قانون اساسی جدید و بر اساس آن گام برداشتن برای شکل‌دهی دولت بر مبنای اصل تفکیک قوا و دیگر نهادهای ملی، آزادی بیان، همگانی شدن سیاست و انجام کارهای تعلیمی و خدماتی و زیربنایی از طریق نهادهای ملی و بین‌المللی از عمده‌ترین کارهایی است که بعد از سقوط طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی روی دست بوده و با وجود نقص و عیب بسیار جریان دارد.

گرچه ما تا به انسانی شدن سیاست بسیار فاصله داریم چون روش و کردار نسل جدید سیاستگر هم هیچ تفاوت ماهیتی با رویه‌ی سیاستگران پیشین ندارد، اینان هم بر محور فریب و نیرنگ، دروغ و تهمت و منافع

شخصی می‌چرخند و دقیقاً راه‌هایی را می‌روند که اسلاف سیاستگران افغانی رفته اند، وضع سیاسی جامعه در حال حاضر آشفته‌تر از گذشته است. از یک طرف شیرازه‌ی راهکارهای سیاسی گذشته از هم پاشیده و فرصت و ابزار هتاک‌ی و حرمت شکنی تا بی‌نهایت در دست کسانی افتاده که خود دقیقاً در پی بدست آوردن موقعیت و جایگاه سیاستگران سنتی اند و از سوی دیگر شدیداً در معرض تردید و شک هستند و جامعه باورمندی لازم بر صداقت آنها را پیدا نکرده و آنها هم ثابت نکرده اند که بهتر از اسلاف‌شان و صادق‌تر از آنها خواهند بود، تحولات سیاسی سالهای پسین نشان می‌دهد که نسل جدید سیاست جسارت، بی‌باکی و نترسی بیشتر؛ اما همراه با هتاک‌ی و بی‌حیایی آشکارتر دارند؛ ولی در اتخاذ تصمیمی که بر سرنوشت جامعه تاثیرگذار است احساساتی‌تر و کم دقت ترند، این نسل هم با تحریک احساسات قومی و قبیله‌ی و موج‌آفرینی سیاست می‌کنند؛ کاری که صدها سال است جزء ماهیت و حقیقت سیاست در افغانستان شده است، حرفی متفاوت و طرحی نو به میان نیامده و خرد محور سیاست نشده است، در نتیجه تجارت خون و سوار شدن بر دریای احساسات و نفس کشیدن در فضای آشفته هنوز هم حرف اول سیاست در افغانستان است.

با همگانی شدن سیاست مطابق معیارهای جهانی و حتی قانون اساسی خود نیز فاصله داریم، با آن هم گام‌هایی برداشته شده است، نسل جدیدی از تحصیل یافتگان، جهان دیده و صاحب هنر و خرد پا به میدان گذاشته

اند و طیف وسیعی از زن و مرد تعلیم یافته روی کار آمده و جرات عبور از مقدس‌ها پیدا و ترک‌های شکننده در دیوار سد کهن سال و فولادین میراثی بودن سیاست و قدرت پدیدار شده است، انتخابات با همه‌ی کاستی‌ها و کژی‌هایش در عین حالی که نتایجش گاهی فضای سیاسی را آلوده می‌کند، با آنهم فرصت خوبی برای ظهور و تبارز استعدادها و اندیشه‌ها است، شرایط نسبتاً مناسب و عادلانه‌ای را برای به کار گرفتن منطقی‌ترین ابزار تصمیم‌گیری برای تغییر وضعیت موجود و تحکیم و توسعه‌ی مردم‌سالاری در سیاست و شکل‌دهی دولت به‌عنوان نهاد مدیریت قدرت توسط مردم فراهم می‌کند.

مفهوم و ماهیت انتخابات

فلسفه‌ی انتخابات بعنوان بهترین تجربه‌ی بشری تاکنون در عرصه‌ی دولت‌سازی مدرن فرصت‌هایی است که توسط آن برای مردم بدون اینکه رأی کسی بر کس دیگر ترجیح یا ارزش برتر داشته باشد مهیا می‌شود، این فرصتها چند چیز است:

۱- انتقال قدرت بگونه‌ی مسالمت آمیز:

جامعه‌ی بشری مدرن تداوم قدرت بصورت نامحدود در دست تعدادی محدود را نمی‌پذیرد زیرا؛ الف: در سلطه‌ی نامحدود و قدرت ایستا و نامتحول و یک‌نواخت، اندیشه‌ها، طرح‌ها و برنامه‌ها و تجربیات متنوع به کار بسته نمی‌شود و بخش بزرگی از نیروها و ظرفیت‌های فعال و مبتکر

عاطل و باطل می‌مانند، ازینرو قدرت باید از کسانی به کسان دیگر انتقال یابد. ب: قدرت در ذات خود فسادآور است، بخصوص زمانی که مطلقه و نامحدود باشد، برای جلوگیری از فساد قدرتمندان و تداوم سلطه‌ی فسادآور باید انتقال قدرت صورت گیرد. یکی از مبارزات سخت و پرهزینه‌ی جامعه‌ی بشری در طول تاریخ مبارزه برای اصلاح قدرت بوده است، گاهی برای مبارزه با فساد قدرت و انتقال قدرت از گروهی به گروه دیگر شیوه‌های خونین و فسادآلودتری به کار می‌رفته است. ج: هر فرد بشر ذاتاً غیر قانع است و به وضعیت موجود راضی نمی‌باشد، تلاش می‌کند از هر راه ممکن در موقف‌ها و جایگاه‌ها تغییر بیاورد، مبارزه برای نفی دیگری و بدست آوردن جایگاه او جزء غرایض فطری هر انسان است و این غریزه‌ی فطری بشر هم انتقال قدرت را یک امر حتمی می‌کند. د: دولت و حاکمیت حق همه‌ی مردم است، مردم در پی ایفای حق خود از هر راه ممکن می‌باشند، روشهای مختلف برای برکناری گروه حاکم و به دست گرفتن قدرت توسط مردم و بنام مردم تجربه شده؛ اما اغلب نتیجه‌ی فسادآلود داده است، انارشیزم، کودتاها با استفاده از نام مردم ولی عملاً در غیاب مردم، جنگها و خونریزی‌ها و دهها روش بی‌ثمر و یا فسادآور دیگر تجربه شده است.

مدیریت زندگی جمعی بدون داشتن حکومت ناممکن است؛ اما حکومت زورگیرانه و خودسرانه‌ی برخی بر تمام مردم هم هیچگاه پذیرفته نشده و بدون جنجال و خونریزی نبوده است، حکومت مردم بر مردم هم در طول

تاریخ شکل‌ها و میکانیزم‌های گوناگونی داشته که انتخابات بهترین سیستم آن است، انتخابات عنوان و ماهیت و کار شیوه‌های مختلفی داشته که در دنیای معاصر با استفاده از تجربه طولانی بشری و تکنولوژی مدرن در بالاترین سطح ممکن از نظر میکانیزم، سلامت اجراء و گرفتن نتیجه‌ی مطلوب در جهت تأمین حاکمیت مردم بر مردم قرار دارد.

با به میان آمدن اصل تفکیک قوا برای تأمین بهتر حکومت مردم بر مردم و اجرائات درست و تقسیم صلاحیت‌ها و کنترل فساد و استبداد، حوزه‌ی صلاحیت‌ها و نحوه‌ی تأمین اصل حق حاکمیت مردم بسیار واضح و مشخص گردید. قوای دولت به سه بخش تقسیم شد؛ قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی اجرائیه، نحوه‌ی شکل‌گیری هر قوه، صلاحیت‌ها و شیوه‌ی کار آنها و سیستم رهبری هر سه قوه در نظام‌های مختلف متفاوت است؛ اما در کل ماهیت واحدی دارند و آن اعمال حاکمیت مردم بر مردم است. در همه‌ی نظام‌های سیاسی غیر دیکتاتوری و سلطه‌ی مطلقه، راهکار اصلی برای شکل‌گیری قوای سه‌گانه‌ی دولت و رهبری آن انتخابات است، چون تنها شیوه‌ی مسالمت‌آمیز انتقال قدرت که هر فرد و دسته‌ای شکست خود و پیروزی رقیب را تحمل می‌تواند و به آن قانع می‌شود، می‌باشد.

۲- بزرگترین عرصه‌ی آگاهی عامه:

در میدان رقابت انتخاباتی هر فرد و یا تیمی اهداف، انگیزه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی دارند و در واقع در عرصه‌ی انتخابات تقابل و تضارب آراء، اندیشه‌ها و برنامه‌ها جای تقابل و تضارب فیزیکی و زورنمایی

خشونت‌بار را می‌گیرد و هر فرد یا گروه و تیمی می‌کوشند تا نیازها و خواست‌های جامعه را بصورت جزئی، فردی و عمومی و برای کوتاه‌مدت و بلندمدت درک کرده با مردم در میان بگذارند و برای حل آنها راهکارهای مناسب ارائه کنند، هر فرد جامعه ممکن است بخشی از نیازهای خود و دیگران را بداند و ممکن است برای رفع آنها برنامه و راه‌حلی هم داشته باشد؛ ولی برداشت هر فرد از تمام نیازها و ضرورت‌ها کامل نیست و راه حل‌های یک فرد نمی‌تواند برای رفع نیاز تمام جامعه مفید واقع شود، بدون شک هم برداشت از ضرورت‌ها متناقض خواهد بود و هم طرح‌های انفرادی در تقابل هم، لیکن در عرصه‌ی انتخابات و در جریان کمپاین انتخاباتی با تلاش کاندیدان انفرادی و یا تیمی انبوهی از نیازها و راه‌حلهای به میدان و در معرض افکار عامه قرار می‌گیرد و جامعه به درک جمعی می‌رسد و از میان صدها طرح ارائه شده مناسبترین‌ها را تأیید و صاحبان نظریه و برنامه‌ها را انتخاب می‌کنند.

۳- محکمه‌ی وجدان جمعی مردم:

مردم هر فردی را که برای هر پستی انتخاب می‌کنند بر اساس برنامه‌ها و افکار و وعده‌های اوست؛ لیکن برای مدت معین شده‌ی قانونی فرصت سلب اعتماد و پس گرفتن رأی خود را در صورت تخلف افراد منتخب‌شان ندارند، انتخابات بعدی برای مردم فرصت تجدید نظر را نسبت به گزینش افراد می‌دهد، ازینرو انتخابات هم میکانیزم دقیق نظارتی مردم بر نمایندگان شان است و هم محکمه‌ی وجدان جمعی مردم.

۴- تغییر معیارها و تجدید نظر:

مردم گاهی تحت تاثیر شرایط خاص و یا درگیر شدن با احساسات زودگذر و یا شعارهای فریبنده و در کل خلاف منافع واقعی خود و جامعه رأی می‌دهند، ازینرو دچار خطای بزرگ نسبت به منافع عمومی و سرنوشت جمعی می‌گردند، انتخابات بعدی فرصت قانونی تجدید نظر بر انتخاب خود و اصلاح اشتباهات خود را بر هر فرد جامعه می‌دهد، مردم با تغییر معیارهای گزینش موفق می‌گردند در تکامل نظام سیاسی، اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کمک بزرگی نمایند.

ماهیت، صلاحیت و جایگاه شورای ملی

حکومت مردم بر مردم حکومت نمایندگی است، مشروعیت دولتها در تاریخ معاصر به سه چیز وابستگی دارد؛ اساس حقوقی، محبوبیت ملی و مقبولیت بین‌المللی، این نوشته در پی تشریح هر یک از پایه های مشروعیت دولت نیست بلکه در پی تبیین ماهیت، صلاحیت و جایگاه شورای ملی در ساختار دولت است.

دولت‌سازی مدرن در جهان معاصر سه اصل را هدف قرار داده است؛ اصل کنترل قدرت و تامین عدالت، اصل ارائه خدمات به شهروندان و اصل مدیریت سالم و کارا، هریک ازین اصول در عین ارتباط باهم حوزه‌ی جدا و محور متفاوت با دیگری است، لذا دولت به سه قوه‌ی جداگانه تقسیم شده است، حکومت که از آن به قوه‌ی اجرائیه تعبیر می‌شود مجری

قانون، پلان و سیاست‌های دولت که جزئی از آن ارائه‌ی خدمات است و مسئول دفاع از کشور و تامین امنیت شهروندان و نیز تطبیق‌کننده‌ی مطلق احکام و داوری و احکام قضایی محاکم می‌باشد، چه این احکام در دعاوی میان شهروندان صادر شود و یا میان دولت با شهروندان و چه در میان اتباع کشور یا میان اتباع کشور و اتباع بیگانه.

حکومت اما به دلیل در دست داشتن قدرت که نوعاً فسادآور و استبدادزا است در روند صدور احکام قضایی هیچ جایگاه و صلاحیتی ندارد، ازینرو قوه‌ی قضائیه بگونه‌ی مستقل شکل می‌گیرد و بطور مستقل حکم صادر می‌کند تا بخشی از فلسفه‌ی کنترل قدرت و تامین عدالت تحقق یابد، حکومت مسئول درجه یک ارائه‌ی خدمات به شهروندان است، ارائه‌ی خدمات بستگی به نیاز سنجی، پلان، تعیین استراتژی و بودجه دارد، همچنین در تطبیق پلانها نیاز به نظارت است تا از فساد و ظلم جلوگیری شود، حکومت به دلیل اینکه هم محصور در اداره است و هم محدود به چند فرد و هم قدرت را در اختیار دارد و متمایل به فساد و ظلم و تعدی، نمیتواند نقش موثری در طرح و پلان‌های انکشافی و خدماتی و تعیین خطوط اساسی سیاست داخلی و خارجی کشور و تصویب قوانین جامع و عادلانه و کنترل قدرت برای مدیریت سالم داشته باشد، برای اینکه همه‌ی این موارد درست پیش برود و مسئولیتها بخوبی تفکیک شود قوه‌ی مقننه از طریق رای مردم شکل می‌گیرد.

در بسیاری از کشورها از جمله کشور ما پارلمان نهاد یا قوه‌ای است که اعضای آن مستقیماً از طرف مردم انتخاب میشوند و آنها هم به نمایندگی از مردم اعمال صلاحیت می‌کنند، قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی اجرائیه بصورت غیر مستقیم توسط رای مردم شکل می‌گیرند؛ زیرا اعضای رهبری قوه‌ی قضائیه و نیز اعضای کابینه و برخی از رؤسای ریاستهای مستقل با شرایط خاصی از سوی رئیس جمهور که منتخب و نماینده‌ی مستقیم و رئیس سه قوه است تعیین و از سوی اعضای شورای ملی که آنها نیز نمایندگان منتخب مردم اند رد یا تایید می‌شوند.

شورای ملی خاصیت گوش، چشم، زبان و مغز ملت و دولت را دارد؛ نیازها، ضرورتها و نواقص را می‌بیند و از زبان مردم می‌شنود و به گوش دو قوه‌ی دیگر می‌رساند و از زبان آنها هم عذر و دشواریها و توان و ظرفیتها را شنوده و بررسی نموده برای رفع کمبودها طرح و پیشنهاد ارائه می‌کند، پلانهای دو قوه‌ی دیگر را در شکل و ماهیت قانون، استراتژی و سیاست های کلی و نیز سند بودجه غور، اصلاح و تصویب کرده و در نهایت به حسن اجرای آن با نظارت، نقد و یا سلب اعتماد مسئولین اجرایی اقدام می‌نماید.

شورای ملی به همین دلیل رکن اساسی دولت و عالی‌ترین مرجع قانونگذاری و محوری‌ترین نهاد تصمیم گیری های ملی است، لذا ماهیت کار اعضای شورای ملی عام بودن آن است؛ تعیین خطوط اساسی کشور، تصویب، تعدیل و لغو قانون، اصلاح، تغییر و تایید بودجه ملی، ایجاد،

تعدیل و لغو واحدهای اداری، نمایندگی از مردم، نظارت بر کار حکومت و تایید یا رد اعضای حکومت و دادگاه عالی و دیگر صلاحیتهای تعیین شده در قانون اساسی وظایف و صلاحیتهایی اند که عام شمول است، تصامیم قانونی شورا هم شخصی و خصوصی بوده نمیتواند بلکه با رای همه و یا حد اقل اکثریت اتخاذ می شود اما رسیدگی به امور اشخاص، مناطق و ساحه‌ها در چوکات و مطابق قوانین، استراتژی‌ها، پالیسی‌ها و پلانهای مصوب شورای ملی در حوزه‌ی مسئولیت قوه‌ی قضائیه و مجریه است، در واقع شورای ملی صلاحیت دخالت در امور شخصی و جزئی را ندارد اما محصول کار و فیصله‌هایش که توسط دو قوه‌ی دیگر تطبیق می گردد متضمن تامین حقوق و در بر گیرنده‌ی عدالت فردی و اجتماعی است.

به همین دلیل قانون اساسی تاکید می کند که هر عضو شورا در موقع اظهار نظر منافع عمومی و مصالح جمعی و ملی را باید در نظر بگیرد و تصامیم شورا حاوی تامین مصالح جمعی باید باشد.

نحوه‌ی کار پارلمانی

اعضای پارلمان صلاحیت فردی ندارند. در قانون برای هر نماینده صلاحیتی ذکر نشده بلکه برای شورای ملی صلاحیتهایی تعیین گردیده است، این بدان معنی است که صلاحیت در شورای ملی نهادی است و مصوبات نهاد برای ارگانهای اجرایی و قضایی قابل تطبیق است نه نظر و

خواست هر فرد، شورای ملی در سه حوزه مکلفیت دارد: اول؛ نمایندگی از مردم که هر نماینده با توجه به شناخت و درک دقیق از نیازها و ضرورت‌های حوزه‌ی انتخابیه‌ی خود باید آنها را در طرح‌ها و پلانهای دولت بگنجاند، دوم؛ تصویب قوانین، استراتژی‌ها، پلانها، سیاستها، بودجه و تایید موافقتنامه‌ها، کنسوانسیونها و تایید و رد صلاحیت وزراء، روسای مستقل و اعضای شورای عالی قضایی و سوم؛ نظارت بر عملکرد حکومت.

اعضای شورای ملی از آن جهت که از مردم نمایندگی می کنند هم مسئولیت پاسخگویی به افراد و هم مسئولیت پاسخگویی به عام مردم را دارند، بدین جهت باید برعلاوه‌ی کار در چوکات پارلمان و در حوزه‌ی عمومی در مورد مشکلات افراد و مناطق هم توجه نمایند و با حفظ و رعایت منافع کلان، صدای موکلین خود را نیز بگوش مسئولین ادارت برسانند؛ لیکن این وظیفه دارای شروط و قیودی است از جمله یک عضو پارلمان زمانی در حوزه‌ی امور شخصی می‌تواند بپردازد که در حق فرد یا منطقه‌ای از جانب اداره و یا افراد دارای واسطه دراداره ظلم و تبعیض صورت گیرد، همچنین پرداختن به مسائل خاص مانع انجام وظیفه‌ی اصلی و عمومی نگردد و یا پرداختن به امور اشخاص وکیل را تا سطح دلال پایین نکشد و پرداختن وکیل به امور شخصی دخالت در کار و صلاحیت قانونی اداره و اخلال نظم و فعالیت اداره نباشد، از آنجایی که نظر اعضاء شورای ملی فقط جنبه‌ی معلوماتی برای ارگانهای اجرایی دارد و نه لزوماً تطبیقی، نماینده‌ای موفق عمل می تواند که توان طرح پلانهای علمی برای رفع

مشکل در گام نخست و ظرفیت و منطق جلب حمایت از طرح خود برای تصویب را داشته باشد؛ زیرا صلاحیت شورای ملی نهادی است نه فردی. وظیفه‌ی عمده و اصلی اعضای پارلمان دقت در تدوین اسناد حقوقی، انکشافی و ساختار اداره است تا بگونه‌ای ساخته و اجرایی گردند که هم عملی و قابل تطبیق باشند و هم زمینه‌ی ظلم و تبعیض از طریق رسمی فراهم نگردد زیرا؛ ظلم و تبعیض قانونی غیر قابل دفاع و غیر قابل جبران می باشد.

بگونه‌ی مثال اگر در استراتژی ملی تصویب شود که بودجه‌ی دولت در توسعه‌ی زراعت میکانیزه به تمامی قریه‌جات بگونه‌ی یکسان به مصرف برسد، این عبارت ظاهر مطلوب و عدالت‌پسند و قابل قبولی دارد؛ اما اگر دقت شود دشواری‌های عملی و تطبیقی بسیاری در آن نهفته است؛ زیرا تمامی قریه‌جات در زمینه‌ی زراعت میکانیزه استعداد ندارند و یا استعداد توسعه‌ی ندارند و یا هردو را، درین صورت یا بودجه بگونه‌ی فساد آلود و غارتگرانه مصرف می‌گردد و یا بودجه‌های اکثر مناطق بی مصرف برگشت خورده در وجه دیگر مربوط به همان قریه‌ها هم اختصاص نمی‌یابد و این خود زمینه‌ی بی عدالتی در توزیع بودجه را بصورت قانونی و معیاری فراهم می نماید.

مثال دیگر تعیین معیارها در ارائه‌ی خدمات است که اغلب در مواردی مثل خدمات تعلیمی و یا صحی نفوس را معیار قرار می دهند معیار نفوس برای مناطق دارای جمعیت متراکم درست است، اما برای مناطق دارای

جمعیت پراکنده ظالمانه و زمینه‌ی قانونی محرومیت را فراهم می‌کند. همانگونه که تنها معیار مساحت می‌تواند برای مناطق پرنفوس ظالمانه باشد.

یکی از پیچیده‌ترین و تکنیکی‌ترین اسناد دولت، سند بودجه است، توزیع بودجه می‌تواند ستون اعتماد ملی و عدالت و توسعه را استوارتر کند و هم می‌تواند متزلزل و ویران، به همین پیمان‌ها سایر اسناد ملی و بین‌المللی از قبیل قوانین، میثاقها، معاهدات، توافقنامه‌ها و قرضه‌ها مهم و تاثیرگذارند. هر عضو پارلمان در قدم نخست مکلف به دقت و دریافت ضعف‌ها و کاستی‌ها و فواید و مضرات اسناد و تبعات آنها هستند، در قدم بعدی اقدام به اصلاح آنها؛ اما این اقدامات زمانی نتیجه بخش خواهند بود که اعضای پارلمان بتوانند با هم تعامل مثبت داشته باشند و منافع جمعی همدیگر را درک کنند، در پارلمانها به همین خاطر فراکسیونها شکل می‌گیرند تا دیدگاه خود را در موضوعات کلی منسجم ساخته از طریق تعامل و گفتگو به مرحله‌ی تصویب برسانند.

ولی با تاسف روحیه‌ی کار جمعی در افغانستان بسیار ضعیف است، هم بخاطر رفتار ظالمانه و تبعیض‌آلود تاریخی حکومتها از آدرس قومی در برابر اقوام دیگر و هم بخاطر فقدان نهادهای مدنی و ملی و هم همگانی نبودن سیاست. احزاب سیاسی نوعاً شکل دهنده‌ی فراکسیونهای درون پارلمانی هستند ولی با تاسف هم بخاطر ضعف شدید سیاسی و تشکیلاتی احزاب و هم ضعف قانون، احزاب نقش بسیار کم رنگی در پارلمان دارند.

ازینرو نمایندگان اکثراً وارد تعاملات شخصی می شوند، تعاملات شخصی هرگز روی موضوعات بزرگ و سرنوشت جمعی تاثیر گذار نیست، کار سیاسی نمایندگان هم بخاطر جلب توجه حوزه‌ی انسانی و جغرافیایی رای شان به بیرون از تالار شورا و در خارج از مباحث و تصمیم گیری های شورا کشانده شده و جنبه‌ی شعار و تحریک احساسات دارد، با فضایی که در کانون سیاست و تصمیم گیری های ملی ایجاد شده خطر فروپاشی همه‌ی دیوارهای نیم کاره‌ی اعتماد ملی وجود دارد و برای ملت شدن امید چندانی وجود ندارد، چیزی که در فضای نفرت و نفرین شکل می گیرد و با اذهان مغشوش و آشفته ساخته می شود پایه‌های لرزان و شکننده‌ای دارد.

در کشاکش‌های سیاسی درون پارلمانی زمانی که ذهن و زبان نماینده تسخیر افکار و تحریک احساسات یک کتله در بیرون از پارلمان را هدف می گیرد و نه تسخیر ذهن نمایندگان هم صنف خود در درون نهاد را و در شرایطی که بموقع از مصوبات عمومی و طرح و دیزاین پروژه‌ها و تغییر پلانها بی خبرند و از دنبال کار انجام شده می دوند بدون شک در تقابل قرار گرفته به جای کرسی صلاحیتمند در جاده‌ها کشانده می شوند و حرف‌شان را نه از مجرای قانون و صلاحیت و قدرت بلکه از طریق جاده‌ها می گویند، این یعنی اوج استیصال و درماندگی یک کتله از مردم و نهایت بی رحمی در حق آنان گرچند با رنگ و ظاهر دلسوزی و ریختن اشک ریایی.

ماهیت سیاست در افغانستان

سیاست در افغانستان نه همگانی و انسانی بوده و نه ملی، بلکه ماهیت سیاست افغانی متشکل از وابستگی به بیگانه، استبداد و سرکوبگری و قبیله‌محوری بوده است، رسوبات این سیاست آنقدر ضخیم و سخت است که به آسانی از دیوار دولتمداری ما کنده نمیشود، گرچند زمینه و اراده‌ی زدودن این رسوبات هم وجود نداشته است.

شکل‌گیری نظام سیاسی پسا طالبانی ابتداء در چارچوب توافقات جوانب درگیر با نظارت ملل متحد در بن پس از جنگ و منازعه و سپس در قالب قانون اساسی فعلی تا حدودی فضا را بازتر کرد و برای همگان فرصت سیاست کردن را در اصول پذیرفت و در عمل هم با برگزاری چند انتخابات و تشکیل پارلمان شاهد همگانی‌تر شدن سیاست بودیم؛ لیکن روند بازگشت به فضای گذشته و بار دیگر ضخیم شدن رسوبات سیاست قومی آغاز شده است.

تجربه‌ی سالهای پسین نشان می‌دهد که ما هر اندازه از سیاست قبیله‌ی و قومی فاصله بگیریم و با سیاست انسانی نزدیک شویم سود برده‌ایم و در غیر آن تاریخ گواه بدبختی و تباهی ما در سایه سیاست قومی و قبیله‌ای می‌باشد.

ازینرو پارلمان بعنوان خانه‌ی ملت نقش کلیدی‌اش تقویت روند ملت‌سازی است و پارلمان زمانی این نقش را به درستی ایفاء می‌تواند که مردم در محلات، انتخاب درست داشته باشند؛ زیرا این افراد و اعضا

که خط سیر کلی پارلمان را تعیین می کنند اینکه پارلمان یک نهاد مشغول به خود و درگیر ضعفهای خود می شود و یا پارلمانی معطوف به آرزوها و نیازهای اساسی جامعه امروز افغانی؟ سرنوشتش در صندوقهای رای تعیین می گردد.

رای مردم تعیین کننده است، دولت سازه‌ای از آراء مستقیم و غیر مستقیم مردم می باشد، در دولت چه خواهد گذشت و ماهیت آن چگونه خواهد بود؟ مربوط به فکر، اراده و انتخاب مردم می شود، خیلی‌ها فکر می کنند که رای حق‌شان است و آنها هر طوری که خواستند از حق‌شان استفاده می کنند، درست است هر فرد واجد شرایط رای دهی حق رای دارد لیکن حقوق دو گونه است؛ حقی که خود و اثرات استفاده از آن تعلق به شخص دارد و حقی که خود تعلق به شخص دارد اما اثرات استفاده از آن فردی نیست بلکه به همگان رابطه می گیرد.

شاید کمتر مثالی برای حقوق فردی پیدا کرد که اثرات جمعی نداشته باشد حتی خوردن و آشامیدن را هم می گویند حقوق فردی است ولی استفاده از این حقوق و عدم استفاده از آن می تواند اثرات جمعی داشته باشد، حقی که بزرگترین اثر اجتماعی دارد، رای است. در صورتی که بر ضرر منافع جمعی به کار رود خیانت به سرنوشت جمعی و جرم است.

انگیزه‌های من از کاندیداتوری

این سومین بار است که من کاندید می‌شوم و در هر بار انگیزه‌ای متفاوت در نزد من بوده است، تحقیقاتی که من روی پارلمان دوره‌ی اول انجام داده‌ام اهداف و انگیزه‌های اشخاص در کاندید شدن به پنج کتگوری تقسیم می‌شود: اول؛ کسانی که موقف اجتماعی و سیاسی داشته و می‌خواهند آن را از طریق ورود به پارلمان ادامه دهند. دوم؛ دسته‌ای از آدمهایی که مرتکب جرایمی شده‌اند و برای فرار از عدالت به دنبال شغلی‌اند که آنها را از تعقیب قضایی مصون بدارد و در همین جمله‌اند زورگویانی که در دیگر موقف‌ها زورگویی نمی‌توانند. سوم؛ کسانی که صرفاً بدنبال شغل و نان تضمین شده هستند و هنر زندگی کردن را از راه دیگر ندارند، آنها با کمی مصرف کردن و کمی هم دویدن و فریب دادن مردم وارد پارلمان شده بودند. چهارم؛ عده‌ای تجارت پیشه که با استفاده از عنوان وکالت و به کارگیری نفوذ شخصی بر اداره‌ی دولتی به توسعه و رونق تجارت‌شان می‌اندیشند. پنجم؛ کسانی که به دنبال اهداف عمومی بودند، حال با کدام گرایش ایدئولوژیکی یا سیاسی و یا ملی و قومی؟ متفاوت است.

هیچ کسی خودش را داخل کتگوری‌های اول تا چهارم معرفی نمی‌کند بلکه همگان مدعی‌اند که اهداف بزرگ جمعی و خدمت به مردم را دارند، من هم خود را خود داخل این کتگوری‌ها نمی‌سازم اما مردم باید قضاوت کنند، فقط می‌خواهم بگویم که من صاحب قدرت و زور نبودم و قوماندان و صاحب لشکر و عسکر هم نبودم و به کسی ظلم نکرده مدعیان خون و

مال بالای خود نداشتیم، موقف اجتماعی خودم و خانواده‌ام هم غیر از طلبگی و غریبکاری نبوده است و تا هنوز والدین و دیگر بستگانم مردمان دهقان و غریب کاراند.

در اولین انتخابات پارلمانی مجموعه‌ای از آرمانهای تحقق نیافته در ذهن و ضمیرم شکوفا شده بود، ما بعد از قرن‌ها می‌خواستیم در سیاست سهم بگیریم و در قدرت شریک شویم، صدای خاموش مردم را بلند کنیم و نفس گرم خود را در سوتکی بفشاریم که از خاک گلوی بریده‌ی هزاران انسان مظلوم این سرزمین ساخته شده است، سالها تحصیل، تدریس، نوشتن، تحقیق و مطالعه و سخن زدن را از سیاست در دنیای مهاجرت و در میان آتش باروت در وطنی که خود را در آن غریب و بیگانه احساس می‌کردیم و در درون نظام سیاه طالبانی و در کنج زندان آنها تجربه کرده بودم و می‌خواستم در زیر سقفی بنام خانه‌ی ملت و بر مسند تصمیم‌گیری هم تجربه کنم البته تجربه‌ی متفاوت از گذشته؛ تجربه‌ای برای زیستن و برای ملت شدن...

درین مرحله من ناشناخته‌ترین کاندید بودم در حالیکه رقبایم شناخته شده‌ترین چهره‌ها بودند که از والی حزب دموکراتیک خلق در بامیان تا رهبران و رهبرچه‌های گروههای موسوم به مجاهدین را شامل می‌شدند، اینکه می‌گویم موسوم به مجاهدین و جهادی بدان دلیل که جهاد و مجاهد در آموزه‌ها و متون دینی ما تعریف مشخصی دارد؛ اما اشخاصی که بنام رهبر جهادی و یا مجاهد در لیست رقبای من داخل بودند کمترین سهم را

در جهاد اسلامی داشتند و حتی در مقاومت مردم ما برای حق خواهی در برابر حکومت انحصاری موسوم به مجاهدین و طالبان و تروریزم نه تنها سهمی نداشتند بلکه در مقابل آن قرار داشتند.

من سال در ۱۳۶۱ در سن ۱۴ سالگی وطن را ترک و به همراه عموی گرامی ام مرحوم آیه الله فاضل ورسی به ایران رفتم و تا سال ۱۳۷۶ دور از وطن به سر بردم، زمانی که من رفتم اوج جنگ و خونریزی داخلی در ولسوالی دایکندی آن زمان و ترکمن و بهسود بود، من چیز زیادی از حقانیت و بطلان این جنگها نمیدانستم و شناخت اندکی از جوانب جنگها داشتم، همان مقدار که می دانستم و همان اندازه شناختم از جوانب درگیر هم بخاطر وجود افراد آگاه و سیاسی در فامیل ما بود ورنه برای نوجوان دهاتی دایزنگی در آن زمان که فراتر از قریه اش را ندیده بود همان اندازه هم ناممکن بود.

زمانی که به وطن برگشتم زادگاه من به چندین قسمت میان گروهها و افراد مسلح تقسیم بود، میان ساحات مختلف مرز وجود داشت ؛ مرزهایی که عبور از آن بازی با سر بود، تا اینکه همه جا در کام طالبان سقوط کرد ازینرو نه من فرصت شناخت از مردم را داشتم و نه مردم از من.

من از درد و رنج مردم خسته و دلگیر بودم، دردی که تاریخ نگاران گوشه هایی از آن را روایت کرده بودند و در میان کتابهای قطور خاک گرفته و در بین سطور طویل و بی نظم آنها خوانده بودم، بخش بزرگ و اعظم مصیبت مردم رفتار وحشیانه و بی رحمانه ی حاکمان کشورم بوده که تا

سرحد قتل عامها، آوارگی‌ها، اسارت‌ها، بردگی و ده‌ها نوع جنایت بشری دیگر بارها تکرار شده است، روایت تلخ و جگرسوز سرگذشت نیاکانم را بارها در کتابهای علامه فیض محمد کاتب، غبار و فرهنگ و حتی در کتاب خاطرات عبدالرحمن جابر خوانده بودم و درک و فهمم از آن روایتها در جزوه‌های "روایتی از درون"، "کوچی وفاشیزم؛ یک ماهیت"، "سیاست در افغانستان؛ انسانی یا قومی؟" و "دموکراسی افغانی" و ده‌ها مقاله‌ی دیگر در جراید و مجلات داخلی و خارجی و ده‌ها مصاحبه‌ی دیگر در رسانه‌ها منعکس شده است.

مظلومیت مردم ما از آن بیشتر شده نمی‌تواند که وقایع‌نگاران حوادث خونین هزاره‌جات از جمله روایت‌نگار دربار کابل شهید ملا فیض محمد کاتب از مظلوم بعنوان قربانی یاد نمی‌توانند، انسان هزاره را امیری از یک قوم سر می‌برد و وقایع‌نگار این قتل عامها را امیر دیگر از قوم دیگر به شلاق می‌بندد و می‌کشد، هرکسی درین وطن فرصت یافته است با خون هزاره شراب قدرت و امارت و سلطنت سر کشیده است.

اما درد مردم ما تنها بیدادگری‌های حاکمان کابل و اقوام دیگر در حق آنها نیست بلکه در میان خود و از سوی کسانی که در ظاهر از خودشان و برادران‌شان بودند نیز به سختی غیر قابل وصف درد دیده است.

در نخستین روزهای استقرارم در منطقه پس از ۱۵ سال دوری و غرق بودن در تحصیل علم و سر در لای کتاب داشتن حس کنجکاوی عجیبی داشتم تا بدانم بر سر دیار و مردم در طی این سالهای طولانی و در جریان

جنگهای داخلی چه گذشته است؟ میان جنگهای داخلی و جهاد چه تناسبی است؟ آنانی که ۹۰٪ این سالها را به منازعات خونین گروهی و درون قومی و درون مذهبی مشغول بوده به چه دلیلی عنوان رهبران و قوماندانان جهادی را کسب کرده اند؟ چرا اهانت بارترین رفتار با انسان و بی رحمانه ترین نوع شکنجه و قتل نه تنها در نزد کسی قباحث نداشته بلکه هیچ انگیزه و نفرتی خلق نکرده است؟ و...

ما قرن‌ها از رفتار لشکر عمر سعد و رهروان یزید ابراز انزجار می کردیم که سرهای شهدای کربلا را از بدن جدا کرده بر نیزه‌ها زدند و دیار به دیار بردند و به این رفتار زشت نفرین می فرستیم و برای آن مظلومیت اشک می ریزیم اما هیچ کس تکانی نمی خورد زمانی که دو تن زندانی فراری از چنگ یکی از همین گروههای موسوم به جهادی دوباره دستگیر می شوند و سرشان بریده شده بر چوب زده شده و بمدت چند روزی در ملاء عام آویزان می گردد، در جریان جنگهای داخلی آدمها را برای تمرین و مشق تیراندازی نشان قرار دادند، انسانهای زیادی شبها از خانه های شان کشیده شده و به گلوله بسته شدند و زمانی که خانواده های شان را سراغ شان می گرفته اند با تمسخر پاسخ گرفته اند که " افتیو" کرده ایم، آدمها زنده زنده از کوه انداخته شده اند و سالهاست که چند زن و مرد و طفل به مناسبتهای مذهبی بر سر گورشان در دامنه ی کوه می آیند و لختی می گریند اما عاطفه ی هیچ کسی تحریک نمی شود، پیرمرد هفتاد ساله به اتهام اینکه پسرش در خارج از کشور طرفدار حزب رقیب است زندانی میشود

و بالای خودش گور کنده میشود و بعد با برچه‌ی تفنگ گلویش نیم بریده شده نیمه جان زیر خاک می گردد، عضله‌ی پشت پای زندانی بریده شده داخل درز کوه گذاشته شده و درز کوه با سنگ بسته میشود تا در طی چند شبانه روز زجر دیده بمیرد و...

من اینها را شنیدم و نشانهای جنایت را دیدم ولی نفرتی در عام مردم نسبت به عاملان آن احساس نکردم، تمام آنچه اتفاق افتاده است و یا تا هنوز دوام دارد ظاهراً معلول اشغالگری‌ها، تجاوزات و جنگ و خشونت است که به شیوه‌های گوناگون و با بازی‌های متنوع و گیج کننده و در پوشش‌های رنگارنگ قدرتهای بیرونی بر مردم ما تحمیل شده است؛ اما در واقع ریشه در باورهای غلط و جهل وحشتناک دارد، انسان اگر از ویژگی‌های انسانی خود دور بماند درنده‌ترین موجود عالم طبیعت است.

امتیازات و آفات انسان بودن

انسان موجود با اراده و تصمیم‌گیرنده است، فعل‌اش اتفاقی، بی‌اراده و جبری نیست، اراده‌ی انسان وقتی بجا و درست است که از امتیاز ذاتی دیگرش بهره بگیرد، عقل و خرد قوه‌ی فطری اوست تا به واسطه‌ی آن بد و نیک را تشخیص و تفکیک کند، خرد انسان هم زمانی درست و بجا کارایی دارد که دانایی‌اش افزایش یابد بدون دانایی عقل انکشاف نمی یابد، این سه امتیاز ذاتی در تمام افراد بشر وجود دارد و مرز میان انسان و سایر

موجودات و عامل تسلط انسان بر هستی و وسیله‌ی برتری او بر همه‌ی مخلوقات است.

گاهی انسان از ظرفیتهای درونی خود درست استفاده نمی کند و یا بجا استفاده نمی تواند، در ادیان توحیدی پیامبران الهی بعنوان بشارت دهندگان به رحمت خداوند و خوف دهندگان از عذاب او با کتاب و برهان و دلیل در میان انسانها برانگیخته شده در نقش معلمان آگاهی دهنده، خرد و عقل انسانها را بیدار نموده اند تا تصمیم درست و بموقع بگیرند.

غفلت، جهل و مجبوریت عوامل از کار انداختن سه قوه و امتیاز انسان از حیوان است که بعضاً دلایل درونی و برخی هم اسباب بیرونی دارد، همین آفتها در برداشت انسان از خود، جهان و انسانیت تاثیرگذار است، آدمی بسته به میزان و چگونگی درکش از خود و جهان پیرامون و نتیجه‌ی رفتارهایش به باورهایی می‌رسد که در کردارش منعکس می‌شود، در باورهای دینی ما انسان موجودی مرکب از ماده و روح است، بخش مادی انسان لجنی و زشت و بخش روحانی انسان الهی و ملکوتی، ازینرو جنگ دایمی و بی وقفه به دلیل تضاد در هستی انسان جریان دارد.

حالات انسان که ناشی از روحيات او و نوع و میزان درک او از خود و جهان پیرامون و محصول جنگ درونی اوست به دو مرحله‌ی نفس اماره و نفس مطمئنه تقسیم می گردد، این تقسیم بندی نشان از جریان داشتن جنگ درونی انسان است که یکی بسوی درنده خوئی و دیگری بسوی اوج گرفتن تا برتر از ملایک و رسیدن به خدا حرکت می کند، مسیر

هریک ازین دو نفس و نتیجه‌ی حرکت را میزان استفاده از ظرفیتهای عقلی، دانایی و آزادگی و خودارادیت انسان تعیین می کند، نفس لوازمه در قرآن نیز ذکر شده که واضح ترین معنا و مفهوم آن همان وجدان بیدار و به کار بستن عقل و خرد بعنوان پیامبر درونی و کمک گرفتن از آن برای تطبیق هدایات و راهنمایی های پیامبران الهی در جهان بیرون از نفس انسان است. انسان زمانی که پستی هایش و بخش حیوانی و لجنی اش غلبه می کند و خرد و عقل در نتیجه‌ی جهل و نادانی بیکاره می شود نه تنها از حرکت در مسیر ملکوت و رسیدن تا به مرحله‌ی نفس مطمئنه باز می ماند که وارد جنگ با پیامبران بیرونی و الهی نیز میشود، خطرناکترین و گمراه کننده ترین شکل این جنگ تحریف و توجیه و تفسیر غلط آموزه ها و هدایات خداوند است، بقول شریعتی گاهی در میان بشر از دین پوستین وارونه ساخته می شود و آن را کسانی بر تن می کنند که دیگران را بترسانند، دین افزار وحشت و پراکنده ساختن مردم میشود، گاهی دین وسیله‌ی بی حسی عقل بشر شده و گاهی هم چماق عذاب و زنجیر اسارت و گاهی هم سدی در برابر آگاهی؛ اما آیا حقیقت دین چنین است؟

حقیقت دین نه تنها چنین نیست بلکه کاملاً خلاف آن است، دین با کتاب، خواندن و قلم برای آگاهی دادن کارش را شروع می کند و بعنوان وسیله‌ی رحمت و هدایت و در نقش بیدارگر جهت زدودن غفلت ادامه می دهد، دین مجموعه‌ای از آموزه‌های هدایت دهنده برای کمک به خرد انسان جهت تشخیص خیر و شر است تا در نتیجه کرامت، عزت و

ارزشهای انسان حفظ گردد، در دین انسان ذاتا کرامت دارد، موجود عاقل و انتخابگر است، دانایی جزء ارزش ذاتی او و باعث کمال و بالا رفتن اوست، جهان و هستی مسخر او و ملایک خدمتگذار اوست، در منظر دین آدمی با خرد، دانایی و آزادگی خود تا به رسیدن به خدا پرواز می کند و در صورت غفلت و استفاده نکردن ازین توان و ظرفیتها در حد درنده‌ترین حیوان سقوط می کند، دین نفس انسان را در حدی محترم می شمارد که کشتن انسانی بدون دلیل و مصلحت بزرگتر جامعه‌ی انسانی به اندازه‌ی قتل عام و نسل کشی جامعه‌ی بشری جرم پنداشته می شود و نجات انسانی در حد نجات جامعه‌ی بشری ارزش دارد.

پس آنچه بنام دین و ایمان انجام داده میشود ربطی به دین ندارد بلکه ریشه در جهل دارد که هم خرد و عقل را بی حس می کند و هم اراده و آزادگی را سلب، گاهی بخاطر بیشتر شدن قدرت جهل، آن را جامعه‌ی تقدس می پوشانند چون هر چیزی که مقدس پنداشته شد در او سوال راه ندارد، تردید کفر است و عذاب و جستجو بغاوت و طغیان و ارتداد، "جهل مقدس" جامعه‌ی ارزان قیمتی است که مغلوبین نفس اماره دوخته و بر تن انسانیت پوشانده تا عقل‌شان را بی حس کرده بر جان و مال و عزت و شرف‌شان مسلط باشند.

این چکیده‌ی برداشت من از وضعیت اخلاقی، رفتاری و جریانات درونی جامعه‌ی بدبخت و گرفتار بلاها و روزگار سیاه و فلاکت‌بار آنها بعد از بازگشتم به وطن بود و چاره را در آگاهی و بکار گرفتن خرد جمعی می

دیدم و می بینم، قلم و بیان دو ابزاری بود که در اختیار داشتم، از هر دو افزار بی دریغ کار گرفتم گرچند برایم در اکثر موارد بسیار پر هزینه تمام شد...

درک درد

درکم از تاریخ و عینیت جامعه با خونم عجین شده بود و در سینه‌ام انباشته و در وجدانم مانند آتش فشان نهفته و در حال فوران، درک آدمی هر چه بیشتر می شود دردش هم فزونی می یابد و از بی حسی و کرختی فاصله می گیرد، می سوزد و می طپد و می کوشد تا آتش درونش را بیرون دهد و اندکی از سوز و گدازش را بکاهد، من این دردها را در قالب‌های مختلف، با شیوه‌های گوناگون و در فرصت‌های مناسب و نا مناسب بیرون دادم، با همگان در میان گذاشتم.

دهها مقاله‌ی کوتاه و بلندی که در زمان مهاجرت و غربت در مطبوعات افغانی و غیر افغانی به نشر رساندم هرگز از شعله‌های درونم نمی کاست، شعر و سرود دواي دردهای من نبود، دفتر شعر و غزل را دور انداختم، نشر جزوه‌ی "گفتنی‌های نا گفته" و شور و شری که در کانون فکری و مرکز سربازگیری حکومت ایدئولوژیک شیعی (قم) ایجاد کرد فقط چند صباحی آرام کرد و سرانجام به بیرون راندم از آن دیاری که بالاجبار و ناخواسته موطنم شده بود به بازگشتم در متن آتشی که از شعله‌هایش در آنجا می سوختم منتج شد.

روشنگری در میان مردمی که صدها سال محکوم و مغلوب جهل بوده و نگاه‌شان به هر پدیده‌ی نو منفی؛ مردمی که برای‌شان نه تنها باورهای غلط بلکه حتی اشیاء و اشخاص مقدس بود و هرگونه نقدی بر وضعیت موجود کفر و ارتداد، مردمی که دین و مذهب برای‌شان وارونه تعریف شده بود و مقدس مطلق، کشتن همدیگر برای‌شان نه تنها آسان بلکه واجب بود، کار آسان و بی بهائی نبود، وقتی برای‌شان می گفتی کشتن یک انسان بدون اینکه جرمی کرده و خونی ریخته باشد و توسط حاکم شرع و در چاقوب حدود الهی محکوم شده باشد مانند آن است که همه‌ی انسانها را بکشید، برای‌شان حرف غریب و بدعتی عجیب بود.

جرم آدمهای بسیاری که جان خود را توسط دسته‌ای از دست می دادند این بود که همفکر دسته‌ی دیگر بودند، وقتی می گفتیم متفاوت اندیشیدن و متفاوت روش زندگی اجتماعی را برگزیدن جرم نیست بلکه خداوند خود به آن دسته از بندگان ش بشارت داده است که هر حرفی را می شنوند ولی بهترین آنها را برمی گزینند کفرگویی تلقی می شد، جریانها، دسته‌ها و آدمها مقدس شده بودند و در حریم آنها نقد و پرسش راه نداشت و هیچ نمی شد بگویی منطق دین منطق مقدس ساختن هر پدیده و شخص نیست بلکه منطق دعوت بسوی خدا با حکمت، برهان و آگاهی دادن به بهترین بیان و نرم‌ترین اخلاق و به کار گرفتن زیباترین روش است، ابزار دعوت به سوی خدا و حق در دین ما کتاب و آیات و نشانه‌های عقل پسند و سنجش و حساب است تا در نهایت جامعه‌ی عدالت‌پیشه و ملتی بر

خوردار از عدالت و برادر و برابر شکل گیرد، محکوم به انحراف از راه و حزب و دسته‌ی مقدس شده می‌شدی، اگر گردن زده نمی‌شدی حد اقل مغضوب هم‌رهان بودی.

جامعه واقعاً به باتلاقی تبدیل شده بود که هر جا پا می‌گذاشتی در کام لجن فرو می‌افتادی، من اولین سخنرانی‌ام در اجتماع بزرگ مردمی را ماه حوت ۱۳۷۵ در مراسم سالگرد رهبر شهید استاد مزاری در مرکز ورس ایراد کردم، در آن زمان گروه‌های مختلف سیاسی پایگاه‌های نظامی متعدد داشتند و رنگ و بوی زندگی مردم جنگ و خشونت و نفاق بود، جان کلام این بود که در این گروه یا آن گروه بودن کسی را حق و کس دیگر را باطل نمی‌سازد و تفنگ بر دوش داشتن تقدس نمی‌آورد بلکه اسلحه و تفنگ مسئولیت‌آور است. اگر از اسلحه برای اذیت مردم و به قصد لوچ کردن خلق و سیر کردن خود استفاده شود مصداق فساد در زمین است، تاکید داشتم که هیچ‌کسی حق ندارد از خود حکم صادر کند و رقیب را محکوم به مرگ دانسته بکشد، قتل یک انسان بمنزله‌ی قتل همه‌ی انسان‌ها است و... یک یک هم حزبی‌هایم از همه زودتر شوریدند و هر کدام پهلویی از حرف را متوجه خود دانسته مرا سرکش و یاغی و مرتد از راه و روش حزبی دانستند، البته من باورمند به آرمانهای بزرگ عدالتخواهی حزب بودم ولی معیار من در حزبی بودن، افراد و اشخاص در پایین‌ترین سطح و رده یا بالاترین سطح نبود؛ بلکه معیار برای من باورهای سیاسی عدالتخواهی و آزادخواهی آن بود.

گذشته از صدها جرم و جنایتی مانند سر بریدن زندانیان و زنده زنده از کوه انداختن انسانها در گذشته و توسط دسته‌های ترور و وحشت و لشکریان جهل مقدس که کاری جز جنگ و خشونت و نفاق در درون جامعه‌ی هزاره نکرده بودند، برایم وحشتناک بود کسانیکه فکر می‌کردم همفکر و همراه و هم‌سرنوشت هم‌اند راههای حذف فیزیکی یکدیگر را جستجو می‌کردند، من مطابق درک و فهمم از دین و ارزشهای انسانی برخورد انهدامی با حتی با دسته‌های مجرم مخالف را ضد اسلامی و ضد دینی می‌دانستم و از همین‌رو فقط در لیست افراد این گروه یا آن گروه شامل بودن را در صف حق و یا باطل محسوب کردن غلط و کج فهمی و در جهالت غرق شدن می‌دانستم چه رسد به اینکه اعضای یک جریان و دسته هم هر کدام خود را حق و دیگری را باطل بدانند و اقدام به حذف فیزیکی همدیگر کنند.

متوجه شدم که حزب و راه و رسم سیاسی هم مانند دین و مذهب توسط عده‌ای در گام نخست مقدس تعریف شده و در قدم دوم ابزار قدرت و سلطه، معیار و محک حزبی بودن هم هر کس خودش را قرار داده است، چندین مثال و نمونه‌ی زنده پیشرویم قرار دارد، کسی روزی به قصد کشتن سر راه همسنگر چندین ساله‌اش را کمین زد تا از آن سود احتمالی شخصی به دست آورد و روز دیگر با او دست به گردن هم بود، خیلی راحت می‌گفت آن روز از راه حزب منحرف شده بود ولی امروز در راه است، می‌دیدم آن آدم راه دیروز و امروزش هیچ فرقی جز بودن و نبودنش در کنار

این یکی یا آن دیگری ندارد، پس معیار و محک حزبی بودن یعنی من، آدمهای زیادی با همین معیارها و توجیهات از سوی یک فرمانده به جنگ دیگری فرستاده شده و به مقصد نارسیده کشته شده اند و چند روز بعد همین فرمانده آن دیگری را در آغوش کشیده و چپن بر شانه اش انداخته وارثین قربانی ها را محکوم به سکوت کرده است، آن روز که نفع فرمانده در کشتن بود، طرف واجب القتل بود و حالا لازم الاحترام... و بدینسان فهم من از دین و از سیاست و از جامعه و از یاران و از حزب، فهمی متفاوت از دیگران بود، راه من هم از دوستان و همراهم متفاوت و جدا شد.

شباهت جریانات تاریخی

برداشت من این است که چهره‌ی هر مقطع تاریخ با مقطع دیگر بسیار شباهت دارد و یا همان که می گویند تاریخ تکرار میشود. همیشه چنین بوده که نسل آدمی برای رسیدن به سعادت بر وضعیت موجود شوریده راه دیگری در پیش گرفته است، آغاز راه را با دشواری، در تنهایی و با خون جگر و دادن قربانی پیموده زمانی که به همواری راه و بهره‌گیری از حاصل رنج و زحمت رسیده خود آفت محصول و دشمن سعادت شده از رسیدن به هدف باز مانده است.

ما هم در جریان تکرار تاریخ قرار گرفتیم بار بار افتادیم و برخواستیم ولی هر بار بیشتر از دشمن از خود آسیب دیدیم، چه آرزوهایی که نمرد و چه امیدهایی که نخفت و چه تلاش‌ها و رنج‌ها و مبارزات و مجاهدات

خالصانه‌ای که به لجن کشانده نشد... این همه بخاطر دوری از خرد و آگاهی بود، هر کسی به نوبه‌ی خود بر توسعه‌ی جهل و حتی تقدس آن کوشیده تا عقل مردم را بی حس کرده بر جان و مال شان شهنشاهی کند. در هر کجا و در هر حالتی که بودم فکرم مشغول و ذهنم انباشته از روایت مظلومیت بی‌پایان توده‌هایی بود که خود دلیل واقعی آن را کمتر درک می کردند، اکثریت مردم نافهمیده تسلیم اندیشه‌ی جبری شده روزگار سیاه خویش را امر مقدر از جانب خدا می دانند، تفکر جبری از آغاز شکل‌گیری در پی دو هدف مشخص بوده است؛ یکی توجیه رفتار جنایتکارانه‌ی ستمگران و مستبدان که گویا مشیت و خواست و مصلحت خدا بوده که آنها بر امور مردم مسلط شده ورنه بدون امر خدای اگر همه‌ی عالم بخواهند هم رگ گردنی را بریده نمی توانند و دوم گرفتن انگیزه‌ی مبارزه برای رفع سلطه‌ی موجود از مردم، زمانی که اکثریت عوام باور کنند آنچه بر سرشان می‌گذرد مشیت الهی است انگیزه‌ی تغییر ندارند و نیز تغییر اراده‌ی الهی را در توان خود نمی بینند.

جنگ با این همه بدبختی که از برون و درون، جامعه‌ی ما را مورد تهاجم قرار داده و در چنگ سیاهی و تباهی اسیر گرفته کار آسانی نیست، آنها که نمی دانند، در آتش نادانی خود می سوزند ولی آنها که می دانند، درد و رنج و سوز و گداز مضاعف دارند، در جامعه‌ی بسته و جهل زده درک بیشتر درد بیشتر دارد و درد آدمی را وادار به جستجوی درمان می کند، روشنفکری در جوامع سنتی و بسته بازی با سر است و خطرپذیری

روشنفکری دینی چند برابر، در جامعه‌ی ما بر علاوه‌ی این دو، استبداد پایداری و تاریخی، سیاستی مبتنی بر فرهنگ و منافع قبیله، اقتصاد غارتی، تجاوز و اشغالگری قدرتهای جهانخوار و تعصب و لجابت بی پایان تباری و زبانی و حتی سمتی و قریه ای با تار و پود جامعه تنیده شده است. ازهر راهی و با هر ابزاری باید مبارزه کرد، باید رسالت دانایی را انجام داد و باید چون شمعی سوخت و روشنایی داد. گاهی بر منبر، گاهی در سنگر، گاهی در مدرسه و گاهی در دانشگاه، گاهی در زندان و گاهی در میدان، گاهی با قلم و گاهی با بیان...

تلاش برای زنده ماندن نه زندگی کردن

در کتابها و داستانهای تاریخی رد پای هزاره را با درد و رنج و فقر پیدا می کردیم، گرچه تاریخ هیچگاه و در هیچ جا بدون پیش داوری‌ها و تاثیر رسوبات ذهنی تاریخ‌نگاران نیست در افغانستان اما تار و پود داستان تاریخ با تعصب و تحریف تنیده شده است، آنها که از هزاره نوشته اند یا از درون دربارهای استبداد و تعصب و به زبان آنها نوشته اند و یا از گوشه‌های عزلت و با محدودیتی و از زاویه‌های کوچک، با آنها روایتهای تاریخی یک اتفاق دارند و آن بر علاوه‌ی کشتار و اسارت و شکنجه فقر بیدادگر است، کمتر هزاره‌ای یافت خواهد شد که لقمه‌های نان‌ش با خون آبله و ترکیدگی‌های دست‌شان آلوده نبوده است.

بعد از یک ذهنیت عمومی از درد و رنج مردم با مطالعه‌ی تاریخ، بخشی از درد و رنج مردم را در زمان حاکمیت سیاه‌طالبان از نزدیک حس کردم، مدتی در سال ۱۳۷۹ در یکه‌ولنگ بودم و بارها تا به لعل و سرجنگل، بلخاب و دره صوف پیاده سفر کردم، بادیدن صحنه‌های مکرر دست و پا زدن آدمها برای زنده ماندن این سوژه در ذهنم ریشه گرفت و رشد کرد که ما هزاره‌ها کرم گونه در خاک غلط می‌زنیم تا زنده بمانیم و چیزی از زندگی نمیدانیم، زندگی برای ما قابل تعریف نیست توضیح و تفسیر این نکته را بارها در سخنرانی‌هایم گفته‌ام و در یکی از جزوه‌هایم نشر شده است.

خاطرات زیادی از تلخی‌های زندگی در آن مناطق دارم و می‌دانستم آدمها چگونه در پودینه‌تو، دزدان چشمه، هزار چشمه، کوته، زردسنگ، جه و زاو، سرخک بلایق تسوری و دره‌ی چاشت، سولیچ، خاکدو، زردیگاه، سیاه‌خاکی، خورجین بلایق‌ها و کوشک‌ها، کرمان و پشته‌ها و... با طبیعت می‌جنگند تا زنده بمانند نه اینکه زندگی کنند، فکر می‌کردم این ساحات جهنم و دوزخ روی زمین اند اما بعد ها ساحات زیادی از دایکندی و بامیان را دیدم و به این نتیجه رسیدم که انسان هزاره تبعید شدگان در برزخ اند و هیچ جایی از جای دیگر بهتری ندارد.

روزی از منطقه‌ی زاو بلخاب بطرف دره‌ی چاشت آمدم، چون اسبم لنگ شده بود به مقصد نرسیدم، درایلاق جایی بنام بیدک در پشت کوههایی بنام سر تسوری رسیدم شام شد، مردم از ایلاق کوچ کرده بودند فقط یک

خانواده مانده بود، مردی با خانم و یک دختر ۱۲ یا ۱۳ ساله‌اش، خانه‌ی ایلاقی کوچکی داشت در ابعاد تقریباً ۳*۴ متر. جایی برای من نبود و از طرفی امکان پایین شدن از کوهها در تاریکی و رسیدن به قریه هم نبود، پیش روی خانه گندم للمی نرم شده "کوهه" - که در اصطلاح محلی بعضاً کویه هم می‌گویند- شده بود، هنوز کاه از دانه جدا نشده بود، برای مرد دهقان گفتم یک شاخین (چهار شاخ) برایم بده، کاه را پس می‌کنم و در بین آن می‌خوابم و تو کاه را سرم چپه کن من امشب همینجا می‌خوابم. مرد گفت اینجا تو را گرگ می‌خورد. گفتم اولاً اسب هست گرگها با آن می‌جنگند و سراغ من نمی‌آیند و من بیدار می‌شوم و ثانیاً من تفنگ دارم به راحتی گرگها مرا خورده نمی‌توانند، سرانجام کوهه کاه را شق کردم و داخل آن میان بستره چریکی‌ام خوابیدم و انبوهی از کاه بالایم انباشته شد. خستگی، سردی و گرسنگی کم کم خواب را بر چشمانم تحمیل می‌کرد و پلکهایم در جهان تاریک و بسته سنگین و سنگین‌تر می‌شد، با خود حالت مرگ و قبر را تفسیر می‌کردم، درین گیر و دار صدایی به گوشم آمد، دل از خواب و خیالها گندم تا مبادا گرگها رسیده باشند؛ اما صدا صدای مرد دهقان ایلاق نشین بود، تکانی خوردم کاه از بالایم فرو ریخت، مرد دهقان به اصرار خانش آمده بود که مرا به کلبه‌اش ببرد تا تلف نشوم، شب چهار نفری در آن کلبه‌ی کوچک اما با دنیایی از انسانیت و عاطفه‌ی بشری بسر بردیم، دخترک اما ذهن و اندیشه‌ام را برای ابد تسخیر کرد؛ او آن شب آن قدر سرفه می‌کرد که در هنگام سرفه رنگ گونه‌های آفتاب و

باد خورده‌اش مثل کچالوی برآمده از خاک و آفتاب خورده سبزمتمایل به سیاهی می شد.

برای مرد پیشنهاد کردم که او را داکتر ببرد، مرد گفت می بینی که ابر بالای سر است و خرمن من در کوه تا به نیک برویم و برگردیم یک هفته وقت می گیرد تمام هستی‌ام و حاصل چندین ماه رنج من و فامیلم زیر برف می شود، بر علاوه با کدام خرجی؟ گفتم تا دهن دره‌ی چاشت دخترک را با اسب من می بریم و از آنجا من امکانات تماس دارم در پشت اسبم مخابره است از نیک موتر می خواهم همان فردا دخترک را نزد داکتر رسانده دوا گرفته پس شما را به دهن دره‌ی چاشت می رسانم تماما دو روز را در بر می گیرد، خرجش را هم می دهم، دخترک و مادرش از پیشنهاد من جان تازه یافته بودند؛ اما مرد در فکر فرو رفت و بعد از مکثی گفت همین دو روز هم برای باریدن برف و بربادی دسترنج یک ساله‌ی ما و تا ابد تباهی ما بس است.

حدس می زدم دخترک سینه و بغل شده، مقداری کپسول و شربت آنتی بیوتیک با خود داشتم برایش دادم و صبح زود در سایه روشن، کوههای سر تسوری را ترک کردم، دخترک ماند و سرفه‌های کشنده و نفس خش گرفته‌اش و مادری که حسرت تا بازار رفتن و تداوی دخترش را شاید بگور برده باشد و پدری که میان نجات جان دخترش به قیمت از دست دادن دسترنج یکساله و قوت عیالش و یا به دست آوردن آن محصول و

مرگ احتمالی دخترکش دومی را انتخاب کرده بود، انتخابی که یکی بمیرد تا چند تای دیگر چند روزی نفس بکشند و زنده بمانند. شاید کسان زیادی آن بیابانها را دیده باشند و با چنان صحنه‌هایی بر خورده باشند؛ اما ذهن‌شان درگیر نشده باشد، هر کسی معمولاً به دنبال هر هدفی که هست روی همان تمرکز می کند، ظاهر را می بیند و زود تصویر آن از آینه‌ی ذهنش پاک می شود من طبیعتاً در کنار هدف اصلی و رویت ظواهر، نگاهم به زاویه‌های تاریک هر ظاهری نیز کشانده میشود، ذهن و اندیشه‌ام با دیدن آن دخترک سر تسوری درگیر شد، درگیر تاریخ، طبیعت، زندگی فلاکت‌بار توده‌ها و دهها مسئله و گره دیگر و اینکه چه باید کرد؟

تجربه‌های جدید و متفاوت

با سقوط رژیم سیاه طالبانی و آمدن اداره‌ی جدید بحیث سرپرست ولسوالی ورس بمدت یک ونیم سال تجربه‌ی جدیدی را در پیش رو داشتم، من در نوجوانی منطقه را ترک کرده بودم، بعد از ۱۵ سال زمانی که برگشتم چهار اطراف قریه‌ی ما مرزهای گروهها و پایگاه‌های گروپهای خودسر مسلح بود، شناختم از مردم و منطقه کمتر از ۳۰٪ بود.

در مدتی که مسئولیت اداره‌ی منطقه را داشتم گذشته از دشمنی و مخالفت گروههای سیاسی و گروپهای مسلح خودسر قضاوت و حل منازعات بین مردم، رسیدگی به مشکلات اجتماعی، رام کردن دسته‌های یاغی و افراد و دسته‌های مسلحی که بیش از دو دهه از دهان تفنگ نان

خورده بودند، فعال کردن اداره‌های دولتی بعد از ۲۴ سال، تأمین ارتباط میان مردم و دولت از عمده‌ترین کارهایی بود که باید انجام می‌دادم، بیشتر از ۵۰۰ نفر مسلح از هم‌زمان خودم بودند که با هم از جبهه‌ی مقاومت بامیان برگشته بودیم، اینها اعاشه و اباطه لازم داشتند و سوق دادن شان بسوی ملکی شدن و خانه‌های شان به تدریج و با قناعت باید صورت می‌گرفت، هزینه‌ی اداره‌ی دولتی هم در حد نازلترین و ابتدایی‌ترین بود.

چهار موضوع از اقدامات مهمی بود که در ابتدای حضور با مسئولیت در ورس انجام دادم:

اول؛ برچیدن دامن دو مورد فتنه‌ای که ریشه در مسایل ناموسی داشت، در یک مورد ۹ قتل و در مورد دیگر ۲ قتل و گروگان بودن یک زن اتفاق افتاده بود، هردو مورد در زمان حکومت طالبان بر منطقه آغاز و ادامه یافته و پشت سر هر دو قضیه جناحهایی بودند که از گذشته با هم خصومت داشتند و ظاهراً وابسته و همکار با طالبان بودند و از طرف طالبان حکومت داشتند، در هردو مورد اقدام قاطع نموده مطابق حکم شرع فیصله و تطبیق کردم و غایله نه تنها خاموش شد؛ بلکه تا به امروز بین جوانب قضیه رابطه‌ی دوستانه و قومی برقرار است.

دوم؛ نهضت احیای معارف یکی از اقدامات بی‌سابقه و مهمی بود که با همکاری و تلاش شبانه‌روزی همکارانم تحقق یافت، ۵۶ باب مکتب در سال ۱۳۸۰ درخواست و از سوی وزارت معارف منظور و بودجه‌ی

فعال‌سازی آن اجراء گردید، احیای مکاتب سابقه و ایجاد مکاتب جدید یک حرکت بی‌سابقه برای اساس‌گذاری نهضت فکری و تعلیمی بود.

سوم؛ رفع محرومیت تاریخی ۷۰٪ از ساحات ورس، در ماه ثور ۱۳۸۱ انتخابات لویه جرگه‌ی اضطراری برگزار شد، با وجود اینکه ورس مرکز رقابت احزاب متخاصم و خانه‌ی رهبران این احزاب بود اما این تجربه‌ی نو و پیچیده به نحو احسن گذشت، در جریان انتخابات سیلاب شدیدی در ورس راههای مواصلاتی را تخریب و نقل و انتقال هیئت انتخابات که در راس آن یک خانم آمریکایی بود ناممکن شد، ازین رو مصاحبه‌ای با بی بی سی نمودم و توجه بخشهای کمک‌رسانی و انکشافی ملل متحد و موسسات خارجی به ورس جلب گردید، توسط هلی کوپتر ملل متحد تمام ساحات ورس را از فضا بررسی نموده نقشه برداری کردیم، من متوجه شدم که ۷۰٪ ساحات ولسوالی ورس از دسترسی به سرک و راههای مواصلاتی مطلقاً محروم است و می‌دانستم که بدون سرک و راه امکان کارهای انکشافی و خدماتی در آن مناطق ناممکن است؛ لذا روی اعمار سرک به طرف سرخجوی، شیوقل و سفید غو متمرکز شدم تا جایی که روزی هماهنگ‌کننده کمک‌های ملل متحد پیتر ماکس ویل از دروازه‌ی ولسوالی پیش نیامد و گفت اگر امروز از سرک سرخجوی نمی‌گویی می‌آیم ورنه نه و من گفتم تا زمانی که هزینه احداث این سرک را تامین نکنی من هم تو را در ولسوالی ورس نمی‌گذارم.

سرک سرخجوی در همان زمان طراحی و دیزاین شد و هزینه‌ی آن از سوی بخش انکشافی ملل متحد تامین و کار ساخت آن با (CHF) قرارداد و آغاز گردید، اما سرک بطرف شیوقل و سفیدغو بعنوان یک آرزو ماند که بعداً در سال ۱۳۸۴ و در زمان اولین انتخابات ریاست جمهوری به تعداد ۱۰۰ تن موسفیدان ورس را به کابل دعوت کرده با آقای کرزی ملاقات نمودیم، در ملاقات ۵ پروژه را درخواست نمودیم که از جانب رییس دولت انتقالی منظور گردید، این پروژه‌ها شامل سرک دهن فاطوالی رزک، سرک پایین آب الی آخر پچندور، سرک زیر کوه لیگان، سرک شهرنوالی سفیدغو و رسمیت مدرسه دینی امام حسین قوم برفی در چوکات وزارت معارف بود، پروژه‌های مذکور بعد از طی مراحل طی چند سال اعمار گردید و آن مناطق از محاصره مطلق طبیعت و محرومیت وحشتناک خارج شد.

چهارم؛ در ماه جوزای ۱۳۸۱ پیتر ماکس ویل مسئول هماهنگ کننده‌ی کمکهای ملل متحد همراه با ۴۵ موسسه‌ی بین‌المللی یک نشست سرتاسری را در سطح ولسوالان ولسوالی‌های هزاره‌نشین در دفتر مرکزی آکسفام در پنجاب برگزار کرد، هدف ازین نشست گرفتن طرحها و پلانهای کوچک و عاجل انکشافی برای برنامه ریزی و اخذ تصامیم توسط دونه‌ها و تطبیق آنها توسط موسسات بود، از جانب ولسوالان بعنوان سرتیم و سخنگوی تعیین شدم و در نهایت متناسب با شرایط، نیاز، ضرورت، استعداد و ظرفیت هر منطقه به تعداد ۵۰ عنوان (نه ۵۰ عدد) پروژه را برای آنها طراحی و

تقدیم کرده همه‌ی پروژه‌ها را در طی سه روز تشریح کردیم، این طرح در قالب پلانهای اداره‌ی انکشافی ملل متحد چاپ و نشر شد و در واقع اساس کار آنها و موسسات همکار تا چندین سال بود.

بعد از ترک اداره ولسوالی و حضورم در کابل در کنار حرفه‌ی روزنامه‌نگاری، مهمترین تجربه‌ام حضور در تیم ۲۵ نفره برای نیازسنجی کشور در ۳۰ سال و طرح اساسات و چارچوبه‌ی کار دولت برای رفع نیازهای شدید شهروندان بود که در آن دسترسی به صحت، دسترسی به تعلیمات عمومی، دسترسی به راه و مخابرات، دسترسی به غذا و دسترسی به تحصیلات عالی در کنار امنیت، دولت‌سازی و پرداختن به انکشاف و توسعه در محور قرار داشت، دهها طرح و برنامه برای تطبیق هزاران پروژه جهت برآورده شدن اهداف فوق روی دست گرفته شد و تا حد زیادی چهره‌ی مناطق تغییر کرده است.

در لویه جرگه‌ی قانون اساسی حضور یافتم و در حدی که توان علمی‌ام اجازه می‌داد نقش گرفتم و درمجموع برداشتهایم را از خوبی‌ها، کاستی‌ها و دشواریهای تصویب قانون اساسی بگونه‌ی روزمره نشر کردم و بعداً باعنوان روایتی از درون کتابی شد که در اختیار مردم قرار گرفت.

جرقه‌های هشدار دهنده

درکنار مصروفیتهای رسمی همیشه و دوامدار بعنوان یک روزنامه‌نگار دست به قلم بودم و نوشتم از درد و رنج مردمی که در تاریخ زنده ماندن

مسئله‌ی اصلی‌شان بوده و نمی‌دانسته اند که چرا حق آنها همیشه محرومیت است نه تنها نمی‌دانسته، بلکه آن را "قسمت"شان و مصلحت خدا باور کرده بودند.

گذشته از ماهیت سیاست در افغانستان که نه تنها قومی، بلکه قبیله‌ی بوده و سرکوب و استبداد و استکبار جوهره‌ی آن و این امر سرنوشت مرگبار و برده‌وار را بر ما تحمیل می‌نموده است و همچنین اقلیت مذهبی بودن ما بر شدت خشونت و ظلم می‌افزوده است بعضی ضعفها در خود ما بوده که ما را منزوی و مغفور ساخته است.

بسیاری از ستم‌های تاریخی بر ما طبیعی بوده است، استبداد خاصیت زورگویی و سرکوبگری دارد و رژیم‌ها در کشور ماهیت استبدادی‌شان غیر قابل انکار است، رویه‌ی مستکبرین؛ آنهایی که خود را نسبت به دیگران برتر می‌دانند این است که توده‌ها را به استضعاف بکشانند، مستضعف عبارت است از بی‌چاره، چه بی‌چاره‌ی اقتصادی و چه بی‌چاره‌ی فکری و چه بی‌چاره‌ی روحی و جسمی، راههای بی‌چاره کردن فراوان است و ابزار آن قدرت، ثروت و تزویر.

از جانب دیگر زندگی جمعی انسان یک امر طبیعی است و عامل دوام دهنده‌ی آن نیاز، هر انسانی به انسان دیگر نیاز دارد و از سر نیاز کنار همدیگر بقاء خود و زندگی را تضمین می‌کند، در رابطه‌ی قدرت و سیاست و مردم هم نیاز اصل و ریشه‌ی نوع برخورد‌ها را شکل می‌دهد. موقعیت ژئوپلیتیکی یک قوم در نظامهای قبیله سالار، تخصص افراد یک

قوم و میزان ثروت یک قوم و تاثیرات آن بر اقتصاد عمومی عرصه‌های نیاز قدرت و سیاست است که بسته به میزان موثریت عمومی هر یک تعاملات سیاسی شکل می‌گیرد.

ما هزاره‌ها فاقد موقعیت ژئوپلیتیکی تاثیرگذار بر بقاء و انهدام قدرت هستیم ازینرو هر حرکتی از سوی ما سرکوب میشود و قدرتهای خارجی هم روی آن حساسی باز نمی‌کنند اما اقوامی که مرزها و بنادر را در اختیار دارند و پشت مرزها قوم و تبارشان ساکن اند از موقعیت ژئوپلیتیکی مهمی برخوردارند، ما فاقد تخصص و دانش برتری که دیگران به آن نیاز داشته باشند، بودیم و نسبت به دیگران بخاطر سیاست استکباری استضعاف حد اقل ۷۰ سال عقب بودیم و از نظر اقتصادی هم محتاج نان بخور و نمیر، یعنی با طبیعت، با قدرت، با سیاست و با سرنوشت بر سر زنده ماندن می‌جنگیم و از زندگی فهم و تعریفی نداریم بنا بر این ما در ساختار روابط سیاست و قدرت موجودات اضافی بودیم و با موجودات اضافی برخورد یا طرد و ترک و انزوا و بحال خود گذاشتن است و یا نابود کردن و سوزاندن، ما همیشه سوزانده شدیم.

تحولات پسااطالبانی تا حد زیادی اغوا کننده بود، اما در ذهن من دو چیز جرقه‌ی هشدار دهنده زد: یکی نوشته‌ی کوتاهی از مرحوم "داد نورانی" صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته نامه‌ی "روزگاران" در آن جریده بخاطر نامگذاری سرک دشت برچی بنام شهید مزاری که آن را نوعی خبط و اشتباه دموکراتهای عضو کابینه برای ماندگار شدن نام بقول او یک

جنگ‌سالار و ناقض حقوق بشر خوانده بود و دیگری نشر یک کاریکاتور از آقای محقق در حال میخ زدن بر سر انسان در هفته نامه‌ی "وطندار" توسط "سیامک هروی" از گروه داکتر سپنتا.

هردو جریده مورد حمایت حلقات سیاسی روشنفکری و ظاهراً ملی‌گراها و دستگاه حاکم بود، در هردو مورد برخورد قلمی و زبانی شدید داشتیم؛ ولی برای من ذهنیت سازنده‌ای را ایجاد کرد: اول؛ نباید به روشنفکری افغانی دل بست، رسوبات قبیله و قوم در ذهن هر فرد این سرزمین بسیار ضخیم است که به سادگی پاک شدنی نیست، دوم؛ حضور ما در ساختار قدرت ولو ضعیف لازم و حیاتی است اما ضروری‌تر در مرکز و مسند تصمیم‌گیری است، پارلمان در نظامهای دموکراتیک و مردم‌سالار کانون جنگ افکار و مرکز تصمیم‌گیری است و ماهیت مغز دولت را دارد که حضور موثر و با کیفیت در آن می‌تواند سازنده باشد، سوم؛ سکوت برخی از خود ما و حتی رضایت قلبی‌شان در برابر چنان برخوردهای فاشیستی نشان می‌داد که در قضاوت تاریخی خود باید نگاهی به درون هم داشته باشیم و تنها معطوف بودن به بیرون و دیگران سازنده نیست.

بیرون شدن از موجود اضافی بودن

در تعامل میان قدرت و حکومت با مردم در کشورهایی که اقوام و دسته‌ها تعیین‌کننده اند سه عنصر محور است؛ موقعیت ژئوپلیتیکی یک قوم، تعداد

متخصصین و صاحبان مغز و اندیشه و ثروت و سرمایه. ما هزاره‌ها در گذشته و تا حالا فاقد عنصر اول هستیم، از نظر ژئوپلیتیکی تهدید کننده و یا تثبیت کننده‌ی قدرت نبوده‌ایم و لذا یا با ما برخورد سرکوبگرانه شده و یا متروک بوده‌ایم، محرومیت طبیعی و تحمیلی و سیاسی دو عنصر دیگر را هم از ما گرفته و در نتیجه مردمی بوده‌ایم محتاج و نیازمند و در واقع اضافی، سیاست و قدرت بی رحم است و با موجودات اضافی بی‌رحمانه برخورد می‌کند.

حضور در مرکز تصمیم‌گیری و جستجوی راههایی که برای ما فرصت بی‌نیاز شدن در عرصه‌ی دانش و اقتصاد را فراهم می‌کرد اولویت زندگی سیاسی ما است، هضم شدن در قدرت حاکم خود فراموشی و فرو رفتن در کام اژدها است ولی برخورد و تصادم با قدرت هم انتحار و سوزاندن فرصتها می‌باشد، ما بیشتر از هرچیز به فرصت نیاز داریم تا نزدیک به دو قرن عقب ماندگی خود را جبران کنیم، ادامه‌ی یک راهی که در آن معترض و منتقد بودن بر قدرت درعین شریک بودن با آن و در مقابل آن و بیرون از آن قرار نگرفتن هوشیاری، فهم و دقت زیاد ضرورت دارد.

فهم و درک از وضعیت تاریخی و حال مردم از ریشه‌های درد و رنج و از جریاناتی که می‌گذشت و در حال شکل گرفتن بود وادار کرد تا بقدر فهمم با مردم سخن بگویم و با رای مردم در مرکز تصمیم‌گیری کشور حضور یابم و در پی چاره‌ی دردها در جایی باشم که حضور مردم ما در تاریخ کمرنگ و بی‌اثر بوده است.

در نوبت دوم انتخابات پارلمانی مجبور بودم کاندید شوم چون کارهای زیادی بود که پی‌ریخته بودیم؛ اما هنوز جریان نیافته بود، ما در جریان کار در پارلمان متوجه شدیم که از راههای مختلف آسیب می‌بینیم و باید راههای زیادی را برای دفع آسیب‌ها پیمود، بخشی از راه را رفته بودیم و بخشی ناپیموده مانده بود.

در نوبت دوم از یک طرف مصروفیت بیش از حد ما در مبارزه علیه کژاندیشی‌ها و برنامه‌هایی که به محرومیت مردم ما منتج می‌شد و ریزنی با دونه‌ها و تمویل کنندگان پروژه‌ها برای تغییر دیدگاه و معیارهای پذیرفته شده‌ی بودجه‌سازی در منظر آنها و از سوی دیگر بازگو نتوانستن کارکردهای خود به دلیل کم‌فرستی و به دلیل ایمنی و مصونیت راه‌های رفته شده و از جانب سوم انحراف دادن ذهن مردم توسط رقبای انتخاباتی به سمت منطقه، قُل و قریه‌گرایی و تقاضاهای شخصی و فساد و دستکاری در نتایج انتخابات موجب شد تا به ماموریت خود دوام داده نتوانم.

در نوبت سوم بر اساس مصلحت پا به میدان گذاشته‌ام؛ نه آن آرمانگرایی‌ها در من با شدت و حرارت اولیه موج می‌زند و نه فضای عمومی کشور فضای آرمانگرایانه است و ادامه راه‌هایی که رفته بودیم و یا می‌خواستیم برویم هم بی‌نهایت دشوار شده است چون میان ما و آن برنامه‌ها هشت سال فاصله افتاده و همه‌چیز را باید از نو شروع کرد.

مصلحت‌هایی که برای من از هر طرف گفته شد سه چیز بود؛ اول شرایط حساس کشور و تهدیدات بزرگی که پیش‌رو است و برای مقابله باید از

همه‌ی ظرفیتها استفاده کرد، دوم؛ گره خوردن بامیان با سرنوشت کل مردم و مناطق محروم کشور و نمایندگی از بامیان باید دارای توان و ظرفیت درک رنج و درد همه‌ی محرومین و مغضوبین این کشور باشد و سوم؛ به میدان آمدن مجدد و مکرر چهره‌هایی که در طی چند نوبت و ۱۳ سال دار و ندارشان خرج شده و ظرفیتی بیشتر و بهتر از گذشته ندارند.

کارکردهای پارلمانی

سوال این است که در پی آن اهداف و آرزوها چه کردیم؟ شاید پاسخ این سوال کلی که دامن وسیعی دارد در چند سطر ممکن نباشد و از سویی دراز نوشتن از حوصله خارج است و باید در زمانی صورت گیرد که تمام اسناد و شواهد هم درج گردد، من این سطور را در شرایطی می‌نویسم که قریه به قریه در سفرم و فصل نو و طرحی نو دیگری را تجربه و تشریح می‌کنم.

به باور من کار موافقی که نتایج پایدار داشته باشد در قالب شورای ملی سه شرط و یا خصوصیت بارز دارد:

۱- اهداف و انگیزه‌های وکالت؛ همانگونه که گفته شد اعضای پارلمان در دوره‌ی پانزدهم یا دوره‌ی نخست پس از طالبان از نظر اهداف به پنج کتگوری تقسیم می‌شدند و از همین‌رو در فعالیتهای دوره‌ی وکالت‌شان معطوف به اهداف‌شان موقف و تلاش داشتند، شورای ملی در کل و ولسی جرگه بخصوص دچار پراکندگی و در نتیجه عدم تاثیرگذاری بود. گرچند

در دوره‌ی بعدی که تا هنوز بصورت غیر قانونی و غیر مشروع دوام دارد شدت ضعف شورای ملی به دلیل بیشتر شدن اعضای دارای اهداف معطوف به خود زیاده‌تر شده؛ اما از نظر دسته‌بندی روی اهداف اشخاص همان پنج دسته وجود دارند.

در دوره‌ی قبلی مجموعه‌ی کسانی که اهداف عمومی‌تر داشتیم و در بسیاری مسایل ملی دید گاه مشترک، در ابتداء ۹۶ نفر بودیم اما رفته رفته نقطه ضعفهای برخی آشکار گردیده مورد شکار مافیا و حکومت قرار گرفتند و در روزهای پایانی آن دوره بیشتر از ۶۰ نفر همسو باقی نماندیم. کار تیمی یکی از موفقیتهای ما در پارلمان بود، در قدم نخست یک جمع کوچکی از وکلای هزارگی مجمع سیاسی راه نو را ساخته بودیم و در قدم دوم در قالب گروپ پارلمانی افغانستان فعالیت گروپی داشتیم و در نهایت یک جمع بزرگتر همسو در داخل شورا همدیگر را پیدا و درک کرده بودیم.

۲- شناخت از جامعه، دولت و جهان پیرامون؛ شناخت از جامعه‌ی افغانستان و فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، نیازها، ضرورتها و سیاست و دولتمداری در آن و نیز شناخت از اهداف، روابط و میزان تاثیرگذاری و نحوه‌ی رفتار دولتهای منطقه و جهان با افغانستان ضمن اینکه امر دشوار و سختی است؛ اما ضرورت جدی یک نماینده نیز هست زیرا پلانگذاری و استراتژی‌سازی و تدوین سیاست کلی و خطوط اساسی سیاست کشور بدون آن ممکن نیست، برعلاوه در برخوردهای درون‌نهادی و درون دولتی گرایشهای مختلف و شیوه‌های پیچیده‌ی رقابت و حتی حذف همدیگر

وجود دارد و پارلمان در صورتی می‌تواند خانه‌ی ملت باشد که با درک آنها راه حل نیز ارائه نماید.

۳- فهم درست از کار پارلمانی و جمعی؛ اغلب مردم به دلیل تبلیغات غلوآمیز و وعده‌های انتخاباتی بی‌اساس کاندیدان چنان فکر می‌کنند که صلاحیتهای شورای ملی در نزد هر نماینده است در حالی که در قانون برای نماینده صلاحیتی تعریف نشده است بلکه صلاحیت و مسئولیت برای شورا تعریف شده است، این بدان معنی است که صلاحیت و وظایف در پارلمان نهادی است نه فردی، برخلاف رئیس جمهور، وزراء و روسای مستقل که دارای صلاحیت‌ها و مسئولیتهای فردی هستند، از سوی دیگر شورای ملی بعنوان یک نهاد تصمیم گیرنده است و نه تطبیق کننده، در حالی که رئیس جمهور و دیگر کسانی که دارای صلاحیت فردی هستند، اجراء کننده اند و صلاحیتهای تصمیم‌گیری شان هم منوط به تایید شورای ملی است؛ لذا شورای ملی مظهر اراده‌ی ملت است و رئیس جمهور ممثل ملت.

با توجه به سه نکته‌ی فوق از آغاز ورود به شورای ملی به دنبال تیم‌سازی بودیم و نیز کوشش کردیم نیازهای جامعه و مردم حوزه‌ی انتخابیه خود را درست درک کنیم و با تعامل با دیگر همکاران تصامیمی بگیریم که تاثیرات پایدار روی منافع جمعی داشته باشد.

معیارهای بودجه انکشافی (غیر اختیاری)

برای روشن شدن این موضوع به یک مثال و نمونه بسنده می‌کنم. در سال ۱۳۸۵ اولین بار بودجه‌ی دولت به شورای ملی آمد، در بودجه‌ی ما سه نوع بودجه‌ی عمومی وجود دارد: بودجه‌ی عادی که شامل معاشات، مصارف دفتری و دیگر امورات روزمره‌ی مصرفی می‌گردد، بودجه‌ی انکشافی اختیاری که شامل بودجه‌ای می‌گردد که در اختیار دولت افغانستان است تا خود مطابق نیازمندی‌ها پروژه‌سازی نماید، این بودجه در آن سالها بسیار اندک و غیر قابل توجه بود، بودجه‌ی انکشافی غیر اختیاری که پول عمده در آن بود؛ اما این بودجه نه از نظر پروژه‌سازی و نه از منظر مصرف در اختیار دولت افغانستان نبود و نیست.

با تجزیه و تحلیل بودجه دریافتیم که تفاوت میان مناطق وحشتناک است. مثلاً سهم قندهار از پروژه‌های انکشافی توسط بودجه غیر اختیاری ۴۵۰ میلیون دلار و سهم هلمند ۲۹۰ میلیون دلار اما سهم بامیان و دایکندی به ترتیب ۱۵ و ۷/۵ میلیون دلار بود، گروپ یازده نفری ما در پی علت‌یابی برآمدند، بعد از مدتی تحقیق دریافتیم که این نوع توزیع بودجه توسط اداره‌ی انکشافی ملل متحد (UNDP) که مسئول بودجه‌سازی در بخش بودجه‌های غیر اختیاری است صورت گرفته و علت آن هم وجود سه معیار در نزد کارشناسان این اداره که از ۱۵ کشور جهان بودند می‌باشد. معیارها شامل مناطق جنگی، دارای کشت و قاچاق مواد مخدر و عدم کنترل دولت می‌شد، آنها استدلال می‌کردند که در نتیجه مصرف پول و بردن

پروژه‌های انکشافی در آن مناطق فرصت کاریابی، افزایش درآمد و بهبود زندگی برای مردم داده شود تا مردم دست از جنگ، زرع و قاچاق مواد مخدر و مخالفت با دولت بردارند.

ما در گفتگوهای چندین ماهه چه در داخل کشور و چه در سفرهای خارجی برای آنها بر سر اضافه شدن دو معیار دیگر صحبت کردیم اول اصل محرومیت زدایی در بودجه سازی و دوم سیاست تشویق مناطق امن و قانون‌پذیر، برای هردو مورد دهها دلیل و نمونه گردآوری کردیم، ما با اسناد بحث کردیم که بخشی از کشور که شامل منطقه امن و قانون‌پذیر و پاک از مواد مخدر است دارای محرومیت طبیعی و سیاسی است و راههای درآمد مانند مناطق دیگر ندارند و نیز به آنها قبولانندیم که از توزیع بودجه به روش آنها مردمان زیادی بوی تبعیض را احساس می کنند.

سرانجام دو معیار دیگر یعنی محرومیت‌زدایی و تشویق مناطق دارای استعداد رشد و توسعه در کنار سه معیار دیگر شامل بودجه سازی اداری انکشافی ملل متحد گردید و در ارقام بودجه و تخصیص پروژه‌ها در سند بودجه ی ملی سال ۱۳۸۷ تغییرات مهمی رونما شد، بامیان و دایکندی به ترتیب ۱۳۲ و ۱۱۹ میلیون دلار را در سند بودجه به خود اختصاص دادند و این روند بعد از آن رو به رشد بود، اکنون پروژه‌های تحول آفرین در اقتصاد و زندگی مردم به دروازه‌های مناطق محروم ولایات مرکزی رسیده است.

بر اساس معلوماتی که داشتیم و اسناد موجود و مطابق تعهدات دوجانبه‌ی دولت افغانستان و جامعه جهانی در کنفرانس برلین و کمپکت لندن باور ما این بود و است که ضروریات روزمره‌ی زندگی و خدمات اساسی مانند تعلیم و تربیت، صحت، غذا، کنترل حوادث، دسترسی دهات به راههای مواصلاتی در حد رفع ضرورت و دسترسی به مخابرات در سیاست و برنامه‌ی توسعه‌ای افغانستان تسجیل شده و هزینه و تعهدات مالی آن تضمین شده است، دهها برنامه‌ی ملی در چوکات وزارت‌های مختلف و در سکتورهای مختلف راه‌اندازی شد و هرکدام به نحوی سهولت‌های اولیه را در زندگی مردم تمام مناطق رونما کرده است؛ اما اقتصاد مردم با این برنامه‌ها متحول نمی‌شد.

حوزه‌های مورد توجه

ما از سه عنصر موقعیت ژئوپلیتیک، تخصص و اقتصاد که موجب تعامل میان قدرت، سیاست و ملت می‌گردد، فاقد عنصر اول بودیم و برای آن راه‌حلی هم در کوتاه مدت وجود ندارد. تنها راه حل آن ملت شدن و کنار گذاشته شدن مباحث قومی و قبیله‌ای است که برای رسیدن به آن راه درازی در پیش رو داریم و تنها ما تاثیرگذار نیستیم. در دو مورد دیگر پس‌مان و ناتوانیم و باید با ایجاد فرصت به دست می‌آوردیم، راه دسترسی به اقتصاد بهتر و برتر و تخصص و دانش مورد نیاز جامعه‌ی امروزی سه چیز بود: اول جلب اعتماد جامعه‌ی جهانی با امنیت و قانون‌پذیری و پذیرش تحولات جدید در کشور، دوم طراحی و عملی‌سازی پروژه‌هایی که در

اقتصاد تحول ایجاد می کرد و اساسات زندگی را از نظر اقتصادی دگرگون می ساخت، در قدم نخست راههایی که نه تنها سهولت ترانسپورتی بلکه دروازه‌های دنیا و بازار جهان را برای مناطق محصور و زندانی باز می کرد ضرورت بود و در کنار آن برق برای ایجاد صنایع کوچک با استفاده از منابع طبیعی منطقه و سوم آرامش و فرصت برای درس خواندن و دانش اندوختن.

ما در یک دوره‌ی چهار و نیم ساله‌ی کاری به سه حوزه متمرکز شدیم؛ اول کوشیدیم تا از معیارهای پذیرفته شده در نزد جامعه‌ی جهانی و دونه‌ها آگاه شویم و میزان سود و زیان مردم خود را تجزیه و تحلیل کنیم و در نهایت به تعدیل و تغییر آنها کوشش کنیم، دوم کوشیدیم اعتماد آنها را به مردم و مناطق خود بیشتر سازیم و سوم تلاش کردیم که سنگ‌اندازی‌های افراد و دسته‌هایی را که از درون دولت به تغییر مسیر پروژه‌ها می پرداختند جلوگیری کنیم.

در سال ۸۷ وزیر مالی‌ه‌ی وقت آقای انوارالحق احدى طی نامه‌ای به رییس جمهور کرزی پروژه‌ی سرک دهلیز شمال-جنوب را کم اهمیت تعریف کرد و خارج از اولویت و خواهان آن شد که رییس جمهور از بانک انکشاف آسیایی تمویل کننده‌ی این پروژه بخواهد تا این پروژه کنسل و پول آن به سرک حلقوی که در ولایت بادغیس ناتمام مانده بود انتقال داده شود و رییس جمهور نیز پذیرفته بود، ما در سه ملاقات با آقای کرزی به دفاع از پروژه پرداختیم و در نهایت کار ما به شکایت قانونی علیه آقای

کرزی و وزیر مالیه در مراکز تمویل کننده‌ی پروژه انجامید و پروژه به مسیر اولیه‌ی خود برگشت و اکنون تا یکاؤلنگ رسیده است.

استدلال وزیر مالیه و رییس جمهور این بود که سرک حلقوی ولایات مرزی کشور را با همسایگان وصل می کند ازین جهت هم ارزش اقتصادی دارد و هم چون شامل تمام ولایات مرزی می شود جامع و ملی است اما دهلیز شمال و جنوب هم کم اهمیت است از نظر اقتصادی و هم محیطی و قومی و استدلال ما این بود که این شاهراه آسیای میانه را به گوادر و بحر هند وصل می کند و در نتیجه از نظر اقتصادی دو منطقه‌ی تجارتی شمال و جنوب آسیا از طریق افغانستان با هم وصل میشود و کشور ما پل استراتژیک ترانزیت کالا می گردد، عبور این خط از روی مناطق مرکزی معنای محلی و قومی بودن پروژه را ندارد.

ما در آن بحثها به نتیجه نرسیدیم و متوصل به مراکز اصلی طرح و تمویل پروژه با شکایت نسبت به نقض حقوق شهروندی خود شدیم، عریضه‌ای را که من با استناد به اسناد و قانون نوشتم توسط تنها ۱۳ نفر وکیل هزاره امضاء شد اما جمعاً ۷۳ نفر دیگر وکیل از اقوام مختلف امضاء کردند و در نهایت مسیر پروژه از انحراف مصون و از تغییر پروژه به پروژه‌ی دیگر جلوگیری شد.

قبل و بعد ازین جریان به صورت گروهی روی راهاندازی پروژه‌ی ملی سرک شرق و غرب که از کابل شروع و از طریق ولایات مرکزی به هرات وصل می گردید و در نتیجه دو بندر تورخم و اسلام قلعه به هم وصل می

شدند کار شده بود، همچنین جاده های کابل - بامیان و بامیان - دوشی جزء پلانهای تثبیت شده به حساب می آمد، با اطمینان از پروژه های راه سازی گام دومی برق بود، ولایات مرکزی استعداد تامین برق را از چهار منبع دارد؛ آب، باد، آفتاب و ذغال سنگ اما طرحهای ما درین عرصه بی نتیجه ماند حتی برای تامین برق در حد روشنایی شهر کوچک بامیان هم موفق نبودیم.

وجود کسی مانند اسماعیل خان و یک گروپ مافیایی متعصب از همکاران و هم حزبی هایش در راس وزارت انرژی و آب نه تنها ولایات مرکزی را برای دهها سال از رشد و توسعه عقب گذاشت بلکه برای کشور یک بلای خانمانسوز بود، اساس سیاست مافیایی برق جنراتوری و برق وارداتی را او در حکومت مصلحتی و کم سنجش و تازه کار افغانستان گذاشت، میلیاردها دلار کمکی غرق شد بدون اینکه اندک دست آوردی برای مملکت داشته باشد.

پلان برق رسانی به تمام کشور مبتنی بر واردات برق از همسایه های شمالی و تمدید لین به ولایات مختلف شمال، جنوب، شرق و غرب بود که از آن جمله برق مصرفی ولایات شرق و جنوب از طریق لین انتقالی ۵۰۰ کیلو ولت از ترکمنستان که در قدم نخست از مسیر بامیان طراحی شده بود صورت می گرفت، بعد از او همکار و هم شهری و هم حزبی اش آقای عثمانی (وزیر برکنار شده ی وزارت انرژی و آب توسط غنی) راه او را ادامه داد و در جریان اعتراضات مدنی مردم ما در قبال تغییر مسیر لین

و قیحانه‌ترین موضع را داشت. اسماعیل خان و تیم مافیایی متعصبش بزرگترین خیانت را در حق کشور و ولایات مرکزی بخصوص مرتکب شدند که تاریخ هیچگاه فراموش نخواهد کرد.

رییس جمهور کرزی در اواخر عمر حکومت سیزده ساله‌اش برای اینکه پاسخی برای تاریخ داشته باشد، طی فرمانی وزارت انرژی و آب را موظف به تهیه‌ی ماسترپلان برق کشور نمود و این وزارت برای بیست سال آینده ماستر پلانی را تهیه کرد که بتاريخ ۹ ثور ۱۳۹۲ تصویب شده است، یک نگاه گذرا به این ماستر پلان عمق تعصب و نیز بی‌خردی وزارت اسماعیل خان و در عین حال بی‌کفایتی حکومت و غفلت و خواب رفتگی پارلمان و اعضای آن را به نمایش می‌گذارد، در این ماسترپلان چهار ولایت بامیان، غور، دایکندی و نورستان منطقه‌ی سفید گذاشته شده، گویی جزء این کشور نیست! بی‌انصافها اگر کاری نمی‌کردند که نمی‌کردند حد اقل روی نقشه و کاغذ خط خطی می‌کردند!

به دنبال آن در ۱۶ جوزای ۱۳۹۳ وزارت انرژی و آب و برشنا تصمیم به تغییر مسیر لین ۵۰۰ کیلو ولت انتقالی می‌گیرند و بامیان جایش را به سالنگ می‌دهد، در آن زمان هم هیچ وکیل و سناتوری از موضوع اطلاع نمی‌یابد و هیچ صدایی بر نمی‌خیزد تا اینکه موضوع در حکومت بعدی کشانده شده با اعتراضهای اولیه در درون حکومت و بعد در برون از حکومت روبرو شده و جلو کار آن متوقف گردید، حاصل این اعتراضها گرچه تجدید ماستر پلان برق کشور و تمدید لین ۲۲۰ کیلو ولت با ظرفیت

۳۰۰ میگاووات برق به بامیان شد ولی با هزینه گزافی که با خون مردم پرداخته شد.

هدف از یادآوری این موضوعات این بود که اولاً بدانید که بسیاری از طرحها و پلانها اگر متعصبانه هم نباشد از نظر شاخصها، معیارها و تخنیکی پیآمدهای محروم‌سازی یک ساحه و یک قوم را دارد و بسیاری از بازی‌ها با پروژه‌ها صبغهی سیاسی و تعصب دارد و دوماً وکلای دارای اهداف بزرگ، بیدار و دردمند و با درک که بخواهند از سیاستها و پلانها باخبر شوند و در عین حال بفهمند و بموقع اقدام کنند تا چه اندازه در سرنوشت جمعی و برای نسلهای آینده موثرند.

هدف‌های تعیین شده

حوزه‌های مورد توجه را یادآور شدم؛ اما از آن میان دو چیز را هدف تعیین کرده بودیم؛ تغییر اقتصاد مردم و رشد دانش و تخصص. به باور ما اقتصاد مردم با کارهای سطحی از قبیل جوی و چشمه و چاه تغییر نمی‌کرد، جغرافیای هزارستان در حدی خشن و غیر قابل انعطاف است که با کار اندک نمیتوان آن را قابل زندگی برای جمعیت انبوه و نفوس رو به رشد آن کرد. از جهت دیگر خدمات راهسازی روستایی، صحی، تعلیمی و تأمین غذای ضروری جزء کارهای روتین حکومت است و نقش یک وکیل تنها رساندن تقاضاهای مردم به گوش اداره‌های مسئول و پیش و پس انداختن نوبت این قریه و آن قریه می باشد.

تغییر در معیارهای بودجه‌سازی، طرح و جلب حمایت از پروژه‌های زیربنایی و طراحی صنایع کوچک برای پروسس و بهره‌وری مواد اولیه‌ی موجود در منطقه که به دلیل نبود راه و برق و صنعت و عدم استفاده یا بعنوان اشیای مزاحم و دردسرساز است و یا پروسس نشده بگونه‌ی مفت و رایگان به بیرون از منطقه برده می شود یک راه موثر در تغییر اقتصاد منطقه است. مثلاً پروسس و بسته‌بندی لبنیات، گوشت، پشم، گیاهان دارویی، احجار ساختمانی، احجار کریمه و غیره منابع و مواد اولیه‌ی منطقه است که با بودن راههای اساسی و برق ممکن است و با سرمایه‌گذاری‌های کوچک راه اندازی می شود.

در بخش سرک و راه توفیقاتی بود اما در بخش برق هنوز مشکلاتی در راه است و در بخش رشد تحصیلی و تعالی دانش و تخصص گذشته از کارکرد عمومی دولت در بخش تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی کوششهای زیادی صورت گرفت تا معیارها بگونه‌ای ساخته شود که زمینه‌ی رشد استعدادها و تبارز آنها فراهم شود.

باز شدن دروازه‌های مکاتب و دانشگاهها و ایجاد موسسات تحصیلات خصوصی در دو سطح عمومی و عالی و استقبال بی نظیر مردم از آن در کنار امنیت و آرامش باعث شد تا در درون حکومت و دولت طرحهایی دیزاین شود که مانع رشد سریع بخشی از مردم گردد، سهمیه‌بندی کانکور بر اساس ولایات، سهمیه بندی بورسها و استخدام در بسترهای کدرهای علمی بر اساس تناسبات قومی طرحهای مغرضانه با نگرش قومی و

انگیزه‌های سیاسی بود که سالها بحث و جدل را در قانونگذاری و پالیسی سازی در پی داشت.

در مقابل استدلال می شد که فکر و اندیشه و استعداد قابل جیره‌بندی نیست و تبعیض آشکار و خلاف اخلاق و ارزشهای انسانی است، تلاش و استدلال درین زمینه و به کارگیری منطق انسانی کارساز بود؛ اما گاهی حتی تبانی پنهانی میان استادان صورت می گرفت تا دانشجویان یک قوم نمره‌ی کدري نگيرد با این همه با در پیش گرفتن معیارهای نمره‌ی کانکور، نمره‌ی قبولی در امتحانات پذیرش بورسیه، بورسیه شدن اول نمره‌های لیسه‌ها و اخیراً پذیرش آنلاین دانشجو توسط کشورهای بورسیه دهنده موفقیت قابل توجهی به دست آمد.

پذیرش کارمند در بدنه‌ی دولت از طریق رقابت آزاد و با معیارهای تحصیل و تجربه برای شکستن سد انحصار قومی بود که با تاسف در جریان تطبیق با فساد مواجه شد و تلاش صورت گرفت تا پذیرش کارمندان هم به صورت سکتوری از طریق کانکور انجام شود، این روش موفقیت‌هایی داشته اما کار شکنی‌ها هم بسیار است.

نبرد نامرئی

آنچه که نمونه‌وار و مثال‌گونه روایت شد نشانه‌هایی از یک جنگ تمام عیار مغزی و فکری در درون دولت و مهمتر از هر جا درون خانه‌ی ملت است، همه‌ی این نبردها در میدان و با هیاهو صورت نمی گیرد بلکه در

قالب قانون، برنامه، پالیسی و استراتژی صورت می گیرد و یک جنگ زیرکانه و قانونمند است که فهم و درک کافی و تخصص لازم و البته بیداری و تحرک نیاز دارد.

برای اینکه مردم ما از انزوای تاریخی و از موجود اضافی بودن خارج شوند راههای زیادی رفته شد و راههای زیادی هم ماند، در تمام این مراحل و بخصوص جنگ درون حکومتی و جنگ فکری و مغزی رهبری سیاسی مردم ما به نمایندگی از مردم در راس قدرت و تیم حاکم محور و راهنما و تکیه گاه مطمئنی بود، جنگ درون دولتی و جنگ فکری و مغزی جنگ خاموش و نامرئی است به همین دلیل و نیز به دلیل اینکه راههای رفته توسط همان جنگ‌آوران درون دولتی و سپاهیان جهل و تعصب خراب نشود ناچار از گفتن و افشا کردن دست می کشیدیم.

مسکوت بودن این جنگها و نبردها و ناگفتن از راههای رفته برای شخص ما توان داشت ولی منافع مردم بزرگتر بود، در انتخابات دوم پارلمانی مردم به دلیل بی‌اطلاعی از جزئیات کارها دو رویکرد منفی در انتخاب خود داشتند یکی حس منطقه‌گرایی مفرط و دیگری تقلیل موقف وکالت را تا سطح دلالتان شخصی، از همین رو کسانی در کرسی پارلمان جای گرفتند که تمام کارشان بازی با دوسیه‌های جنایی افراد، تبدیل و جابجایی‌های غیر قانونی مامورین بستیهای ۴ و ۵ و پیشاپیش یک پروژه ی کوچک در قریه‌ها رفتن و مدعی شدن اینکه این شاهکار من است، می باشد.

در پایان این گزارش که در لابلای سطور آن عقاید و باورهایم روی موضوعات مختلف نیز منعکس شده است، فهرستی از فعالیت‌هایی را که در متن گزارش یاد نشده می‌آورم، برخی از کارهایی که در این فهرست آمده مانند حضور در کنفرانسهای بین‌المللی و مباحث و مناظرات رسانه‌ای دارای محتوای مهم و ارزنده‌ای بوده که موضوعات و مباحث بصورت یاد داشت موجود است و از خداوند توفیق گردآوری مفصل آنها را خواهانم:

- سهم‌گیری فعال در کارهای قانونگذاری و در ردیف تعداد محدودی از فعالین قانونگذاری قرار گرفتن، بغیر از کار موثر در کمیسیون تخصصی دایمی که عضو آن بودم اغلب در کمیته‌های اختصاصی و کمیسیونهای مختلط نیز عضویت داشتم، برعلاوه در مجلس عمومی بگونه‌ای اغلب نظر تخصصی داشته‌ام که مجموعه‌ی سخنانم در شورا در آرشیف شورا موجود است و به چند صد صفحه می‌رسد.

- نوشتن دهها مقاله و تحلیل از وضعیت‌های مختلف کشور و نوشتن و نشر چهار عنوان کتاب.

- انجام بیش از ۱۵ سفر خارجی در کشورهای مختلف جهان در زمان عضویت شورای ملی و انجام ماموریت‌های رسمی، برعلاوه برای تحقیق و شرکت در کنفرانسها و نشستهای علمی و سخنرانی در اجتماعات مردمی و دانشجویی به کشورهای زیادی سفر غیر رسمی داشته‌ام.

- اشتراک در کنفرانسهای منطقه‌ای و بین‌المللی در مسکو، تهران، استکهلم، مکه و رُم.

- اشتراک در صدها بحث تلویزیونی، رادیویی و مطبوعاتی.
- سهم‌گیری در دهها نشست و کنفرانس ملی.
- انجام سخنرانی در دهها مجلس و محفل مردمی و نهادها.
- دفاع از حقوق مردم و اشخاص و حل مشکلات آنها با مراجعه به ادارات.
- و...

طرح‌ها و برنامه‌ها

۱- ادامه‌ی راههایی که در پیش داشتم و نتوانستم به آخر برسانم؛ برای من هنوز هم توجه به تقویت تعلیم و تربیه و تربیت کدرهای متخصص و نیز ادامه‌ی کارهای زیربنایی سرک و برق در اولویت است، تعبیر شکسته شدن زندان طبیعی هزاره جات را در سال ۱۳۸۴ به کار برده بودم و در کتاب سیاست در افغانستان؛ انسانی یا قومی؟ نیز توضیح داده‌ام. رفته رفته این واژه اصطلاح رایج در زبان سیاستگران شد و ادعا می‌شود که عزم بر شکستن دیوار این زندان است، لیکن جغرافیای ما تنها اسیر زندان طبیعت نیست بلکه قرن‌ها رنج اسارت سیاسی و تبعیض را هم چشیده است و ما تا پایان این رنج و شکسته شدن حصارهای طبیعی هنوز راه درازی داریم. در جریان بحث و گفتگو با رییس جمهور کرزی در مورد تعلیق پروژهای دهلیز شمال - جنوب و انتقال بودجه‌ی آن به سرک حلقوی در سال ۸۷ ایشان ناراحت شد و گفت ما به دنبال کار ملی هستیم و شما دنبال منطقه‌ای

و قومی کردن پروژه‌ها، تمام وجودم را بغض گرفت و با گلوی پر از عقده گفتم جناب رییس! دهلیز شمال - جنوب وصل شدن آسیای میانه به بحر هند است و فقط بخاطر عبور از بالای منطقه هزاره‌نشین آن را نه محلی می‌سازد و نه قومی، بر فرض اگر قومی هم باشد باز حق ما است چون پروژه‌های ملی درد ما را دوا نکرده است.

برای آقای کرزی یاد آور شدیم که شاهراه کابل - تورخم یک شاهراه ملی است و در زیر هر سنگ دیوارهای این جاده در سربویی و ماهی پر استخوان یک سرباز هزاره افتاده است؛ در زمان ساخت این سرک قوه‌ی کار فعال بود و اغلب سربازان تحت جلب هزاره به آن سوق می‌شدند و در جریان کار با ابزار ابتدایی بخصوص انفجار دادن کوه‌ها با وسایل غیر مصئون کشته می‌شدند، اما از جاده‌ای که زیر هرسنگ دیوارش استخوان صدها هزاره پنهان شده هیچ هزاره‌ای تاکنون استفاده نمی‌تواند، گاهی وقتها زیاده از حد قربانی شعارها، آرمانها و حتی پروژه‌های ملی می‌شویم، بنا بر این هنوز با وجود همگانی شدن شعار شکستن زندان طبیعی هزاره‌جات جای تامل و تلاش فراوان وجود دارد.

۲- فساد گسترده در دستگاههای دولتی و اداره‌ی حکومت وجود دارد و تقریباً مانند سرطان خونی جریان خون را در رگهای اداره‌ی دولت خشکانده است، فساد عوامل گوناگون دارد که بخش عمده‌ی آن ناشی از ساختار فاسد است، ساختار اداره‌ی ما بیش از حد متمرکز است، بگونه‌ای که واحدهای سومی و دومی و حتی قسمت اعظم واحد اولی اداره فاقد

بودجه‌ی مستقل تحت اختیار خود و نیز فاقد صلاحیت اجرایی در عزل و نصبها می باشند، برای کاستن از فساد باید ساختار اداره تغییر کند و قانون تشکیلات اساسی دولت تصویب شود، همچنین بسیاری از قوانین و مقررات زمینه‌ی ارائه خدمات را محدود می کند و تعدادی را محروم، بعنوان مثال معیار ارائه‌ی خدمات صحی نفوس تعیین شده که درقسمتها و ساحاتی با جمعیت متراکم درست است اما ساحاتی دارای جمعیت پراکنده و دشوارگذر کوهستانی را از خدمات صحی محروم می کند، همین مشکل در مورد ایجاد مکاتب و یا ارتقای آنها نیز وجود دارد.

اصلاح قوانین سخت گیرانه درقسمت ارائه‌ی خدمات و پروژه‌های انکشافی ضرورت جدی است؛ زیرا این قوانین فرصت واسطه‌گری و دلالتی را فراهم می کند، همچنین مطالعه‌ی مجدد روی وضعیت طبیعی و امکانات کشور برای ارائه‌ی خدمات بهتر و دسترسی آسانتر شهروندان به خدمات ضرورت است تا بر اساس آن قوانین اصلاح گردد، مثلاً دسترسی هر شهروند به مکتب و صحت حق آنها و مکلفیت دولت است؛ اما دولت امکانات ساختن مکتب در هر قریه تا سطح ۱۲ و نیز ساختن کلینیک در هر قریه و تامین تشکیلات آن را ندارد، میشود با الگوبرداری از کشورهای کوهستانی مانند جاپان و یا کشورهای دارای جمعیت پراکنده و غیر متراکمی چون کانادا تامین ترانسپورت لازم برای شاگردان و بیماران به جای ساختن مکتب و کلینیک و تامین تشکیلات گسترده می تواند یک طرح قابل تامل باشد.

۳- جنگ یک فاجعه‌ی تمام عیار است و هنوز سرنوشت جنگ و صلح مانند خطوط اساسی سیاست کشور نامعلوم است، باید پارلمان مسئولیت خود را در زمینه انجام دهد، پارلمان مغز متفکر دولت است ولی این مغز تاکنون در عرصه‌های مختلف از جمله جنگ و صلح جام مانده و کاری نکرده است، آیا استراتژی ملی بر جنگ است؟ در آن صورت دشمن تعریف شود و زمان پایان جنگ مشخص و نیروی ملی برای ختم جنگ و پیروزی در آن بسیج گردد، جنگ مجالی برای اتحاد نیروهای ملی است اما در کشور ما فرصتی برای نفاق ملی شده است و یا صلح در محراق سیاست داخلی و استراتژی ملی است؟ پس شرایط صلح فراهم شود، صلح با دعوت طرف مقابل به تسلیم شدن به دست نمی آید.

۵- قوانین در بخش نظامی مشکلات تطبیقی دارد و نیز نواقص بسیاری که در نهایت کدرهای ما را از رشد و ارتقاء محروم می‌نماید، هفده سال حضور گسترده‌ی جوانان در بدنه‌ی قوای مسلح و مراکز آموزشی آنها با تقدیم قربانیان زیاد در دفاع از کشور، مردم و دولت تجربه‌ی غنی است؛ اما میزان حضور و رشد کدرهای ما روز به روز ضعیف و کمرنگ می‌شود.

۴- سرنوشت اقتصاد کشور پس از سال ۲۰۳۲ و ختم تعهدات جهانی از هم اکنون باید روشن شود. همچنین وضعیت قوای دفاعی و بودجه نظامی پس از ۲۰۲۴ روشن گردد.

۵- ساختار واحدهای اداری و وضعیت نامعلوم آن باید روشن گردد، تعدیل واحدهای اداری یکی از آرزوهای ما است.

۶- سرنوشت ملیونها تبعه‌ی کشور در آوارگی و نیز موضوع آمار و تثبیت جمعیت و برنامه‌ریزی‌های بلند مدت بر اساس جمعیت تثبیت شده یکی از اولویتها است.

۷- در کنار اینها پرداختن به امور روزمره مردم و حل مشکلات آنها و فعالیت روتین پارلمانی.

ضمیمه؛

ضعف‌ها و معایب سیستم انتخاباتی افغانستان

مقدمه

انتخابات به مثابه‌ی نماد روشن دموکراسی، در کشور ما بی‌پیشینه و جدید نیست؛ چنان‌که دموکراسی خود نیز بی‌پیشینه نمی‌باشد؛ لیکن هردو مورد با دشواری‌ها و نواقصی مواجه بوده که بعضاً ماهیت هردو به کلی مقلوب گردیده است. دموکراسی دوره‌ی شاهی و چندین انتخابات در آن دوره با معیارهای دموکراتیک و انتخاباتی که ممثل اراده‌ی مردم باشد، از جهات مختلف هم‌خوانی نداشت. نظام کودتایی داود خان که منجر به ختم روند انتخابات و فعالیت سمبولیک شورای ملی گردید، با عنوان جمهوریت نظام مطلقاً سازگاری نداشت؛ هم‌چنان‌که برای رژیم کودتایی دو جناح خلق و پرچم حتی در پوشش حمایت نیروی اشغالگر، عنوان دموکراتیک‌داشتن مضحک بود.

دموکراسی نیمه‌جان شاهی با کودتای داود خان مرد و نمادهای رفتار دموکراتیک از جمله انتخابات با آن یک‌جا دفن شد. مرگ دموکراسی سه دهه طول کشید تا در دهه‌ی ۸۰ خورشیدی با سقوط رژیم طالبان، کودک

دموکراسی بار دیگر متولد شد. این کودک هم با آسیب‌ها و بیماری‌های زیادی سر دچار است و گاهی شدت بیماری در حدی است که حیات آن را تهدید می‌کند.

این نوشته می‌کوشد انتخابات و ابعاد آن را آسیب‌شناسی کند؛ اما در پی برملا ساختن همه‌ی نواقص، بیماری‌ها و دردها نیست؛ چه این‌که بر سر بخش زیادی از نواقص بیش از حد گفت‌وگوها صورت گرفته و قسمت عمده‌ی جنجال‌های سیاسی در سطح ملی همان بخش‌ها است. با توجه به این‌که ماهیت گفتگوها بر سر انتخابات بیش‌تر سیاسی و کم‌تر تخنیکی بوده است، همیشه یک رکن انتخابات که بیش‌تر شامل اشخاص می‌گردد؛ یعنی نهادهای اجرایی و نظارتی انتخابات مورد مناقشه و در نهایت هدف تغییرات بوده و به طبع آن همان بخش از قانون نیز دچار تغییرات شده است، رکن دیگر؛ یعنی رأی‌دهندگان نیز موضوع بحث‌ها بوده؛ لیکن به دلیل وضعیت خاص امنیتی، اقتصادی و سیاسی، در این زمینه تغییرات ملموس و مثبت رونما نگردیده است و ما تا هنوز از کمیت رأی‌دهندگان معلومات متقنی نداریم و نمی‌دانیم در نهایت رأی‌دهندگان در جریان انتخابات چه کسانی‌اند؟

این نوشته به رکن دیگر انتخابات که بیش‌تر تخنیکی است، می‌پردازد. انتخابات با کدام روش و در چوکات چگونه سیستمی برگزار می‌شود؟ و نحوه‌ی رأی‌دهی رأی‌دهندگان تا کدام اندازه درست و تأمین‌کننده‌ی هدف انتخابات است؟ این نوشته در سه مبحث می‌چرخد. مبحث نخست به

اهمیت و ارزش انتخابات و این که انتخابات بهترین روش ساختن نهادهای مهم دولت مدرن است، می‌پردازد. مبحث دوم ناکامی‌های پروسه‌ی انتخابات در چند تجربه‌ی گذشته را مرور می‌نماید. مبحث سوم به ضعف‌های مکانیزم انتخاباتی افغانستان می‌پردازد. گرچند در اصل، مبحث چهارم برای طرح راه‌حل‌ها نیز بود؛ لیکن به دلیل طولانی شدن نوشته حذف گردید.

مبحث نخست: انتخابات تنها گزینه

تجربه‌ی ممتد جوامع بشری و مبارزات چندین قرنه‌ی انسان‌ها منتهی به آن گردیده که حکومت به معنای استیلای جمع کوچک بر انبوه جمعیت انسانی، مفهوماً تعریف دیگری شود که نهایتاً حکومت معنای مدیریت امور اجتماع را پیدا کرد و عام مردم در تعیین شک و ساختار آن دخیل گردید. این شیوه به نام دموکراسی مشهور شد و مورد توافق اکثریت قاطع جوامع انسانی قرار گرفت. دموکراسی با وجودی که ضعف‌های ساختاری و حقوقی دارد؛ اما چون حاکمیت مردم بر مردم پنداشته می‌شود و در آن مکانیزم‌هایی در نظر گرفته شده که از بی‌پایان بودن قدرت جلوگیری و سرکشی آن را مهار می‌نماید، مورد قناعت واقع شده و تا هنوز بدیل بهتری برای آن وجود ندارد.

از لازمه‌ی حکومت مردم بر مردم و یا دموکراسی، انتخابات است و در جهان معاصر ساختن دولت‌های مردم‌گرا بر پایه‌ی مکانیزمی استوار است

که حق حاکمیت مردم را تمثیل نماید و مکانیزم مؤثر در این راستا نحوه‌ی سهم‌گیری مردم در انتخابات است. یک پژوهش نشان داده که در میان ۲۱۷ کشور جهان، فقط ۲ درصد فاقد انتخابات ملی است.^۱ قانون اساسی کشورها قانون مادر و قانونی است که به نحوی آراء جمعی و تقریباً اتفاقی یک ملت را با خود دارد. در قانون اساسی مهم‌ترین موضوعات مصرح، مربوط به ساختار و چگونگی شکل‌گیری قوای سه‌گانه و در مجموع دولت به عنوان نیروی مدیریتی کشور می‌باشد.

انواع دموکراسی

الف) دموکراسی مستقیم: این نوع دموکراسی به مواردی گفته می‌شود که مردم تصمیم مهم ملی را مستقیماً می‌گیرند؛ نظیر تعیین رهبر و حاکم، تصویب قوانین، اتحاد با کشوری و یا معاهده و فسخ آن و اعلام جنگ و صلح و غیره. دموکراسی مستقیم پیشنهادش به یونان باستان و عصر انجمن‌سالاری آتن بر می‌گردد.^۲ دموکراسی مستقیم را می‌شود به چهار دسته تقسیم و یا مرحله‌بندی نمود: دموکراسی آتنی و یا همان انجمن‌سالاری یونان باستان و آتن کهن، دموکراسی روسویی، دموکراسی مارکسیستی و

^۱. Alan and others, 2006: 7-8 <http://aceproject.org>.

^۲. ر. ک به: سیمور مارتین لیپست: دایرةالمعارف دموکراسی، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۳، ص ۷۰۰ و مجله‌ی البیان، الإصدار الرابع، ۱۴۲۸، ص ۳۸.

در نهایت دموکراسی دیجیتالی.^۳ با توجه به توسعه‌ی کشورها و گسترش روزافزون ارتباطات دیجیتالی، طرفداران احیای دموکراسی مستقیم هم رو به گسترش است.

ب) دموکراسی غیر مستقیم: این نوع دموکراسی به مواردی گفته می‌شود که هیچ تصمیمی (به جز انتخاب نماینده) مستقیماً توسط مردم گرفته نمی‌شود؛ بلکه تمامی امور در دست نمایندگان مردم است.^۴ کشورهای زیادی هستند که تمامی امور مملکت به نمایندگان مردم سپرده شده و هیچ رفrandمی در آن‌ها نیست؛ مثل کشور همسایه‌ی ما پاکستان، روسیه و تعدادی از کشورهای اروپای شمالی، ترکیه و کشورهای حاشیه‌ی خلیج.

ج) دموکراسی مختلط: این نوع دموکراسی به مواردی گفته می‌شود که بعضی تصمیم مهم توسط رأی مستقیم مردم گرفته می‌شود و سایر امور از سوی نمایندگان؛^۵ مانند اکثر کشورهای اروپایی و ایران که رفrandم یک شیوه‌ی تصمیم‌گیری ملی در موارد مهمی مثل تعدیل و تصویب قانون اساسی است. کشور ما هم مراجعه به آرای عمومی را بنا به حکم و مفاد مواد ۶۵ و ۱۵۶ قانون اساسی، در دستور اساسی خود دارد.

۳. ر. ک به: حاتم قادری: اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص ۴۷ و دیوید هلد: مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران، ۱۳۶۹، ص ۳۵.

۴. ر. ک به: امیر معسود شهرام‌نیا و صفی‌الله شاه قلعه: دموکراسی، سایت کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

۵. همان و همایون نعمت‌اللهی: مدل‌های دموکراسی، [http:// vista.ir/article/203794](http://vista.ir/article/203794)، به نقل از روزنامه اعتماد.

دموکراسی ما

به صراحت قانون اساسی، حاکمیت ملی به ملت افغانستان تعلق دارد که آن را مستقیماً و یا توسط نمایندگان خود اعمال می‌نماید.^۶ مفهوم این جمله تصریح به دموکراسی مختلط است؛ اما در مصداق اعمال حاکمیت ملی به گونه‌ی مستقیم توسط مردم، برداشتها ممکن است متفاوت باشند و به عبارت دیگر، تعبیرها از اعمال حاکمیت مستقیم زاویه‌دار است. یک زاویه این است که اعمال حاکمیت مستقیم؛ یعنی کاری که مردم انجام می‌دهند و دیگر ادامه و تکرار ندارد؛ مثل تأیید یک موضوع توسط مردم در رفراندوم که دیگر خاتمه می‌یابد و پروسه نهایی می‌شود و زاویه‌ی دیگر این است که مواردی که رأی مردم تعیین‌کننده است؛ مثل انتخاب رئیس جمهور یا اعضای مجلس نمایندگان، هم جزء اعمال حاکمیت به طور مستقیم است؛ اما کار افراد بر اساس صلاحیت‌های قانونی که برای اعمال آن صلاحیت‌ها انتخاب شده‌اند، اعمال حاکمیت به گونه‌ی نمایندگی است. هم‌چنین مفهوم حاکمیت ملی در ذات خود تحت تأثیر مباحث و مقولات اندیشه و تفکر ملی دچار تفاسیر و تعبیر متفاوت می‌شود.^۷ هم‌چنین بحث ایدئولوژیکی حق حاکمیت مبنی بر این که آیا خداوند با خلق انسان حق آزادی از جمله اعمال حاکمیت را هم به او داده و حق اعمال حاکمیت ذاتی اوست و یانه

۶. قانون اساسی، ۱۳۸۲، ماده‌ی ۴.

۷. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در زمینه ر. ک به: آلون تافلر: موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران،

سیمرغ، ۱۳۷۳.

حاکمیت از آن خدا است و نه غیر؛ لیکن او تعالی برای بندگان خاصش با شرایطی تفویض صلاحیت نموده است؟ می‌تواند این موضوع را تا حد زیادی پیچیده و سر دچار تفاسیر مختلف نماید.^۸ اما نگارنده فارغ از بسیاری قیل و قال‌های کتابی به صورت تجربی باور دارد که انتخاب مردم نصف اعمال حاکمیت ملی است و از این رو، به جز موارد مراجعه به آراء عمومی و ختم پروسه با همان اخذ رأی مردم، در سایر مواردی که دولت‌ها با رأی مردم شکل می‌گیرند، هم دموکراسی دموکراسی مختلط است و مردم از این جهت مستقیماً اعمال حاکمیت می‌نمایند و از جهتی دیگر، که به نمایندگی از مردم نمایندگان منتخب کار می‌نمایند، دموکراسی را می‌شود نماینده‌سالار گفت و در نتیجه، دموکراسی‌های امروزی عموماً دموکراسی‌های مختلط است و از این رو، انتخابات حساس‌ترین محور کاری دولت‌های دموکراتیک می‌باشد. بر اساس برداشت خود، من اعمال حاکمیت را به گونه‌ی زیر تقسیم‌بندی کرده‌ام.

موارد اعمال حاکمیت مستقیم توسط مردم

۱- انتخاب رئیس جمهور؛^۹

^۸. برای شناخت آراء مختلف و دلایل آن‌ها نگاه کنید به: حسین علی منتظری: دراسات فی ولایة الفقیه و

فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱.

^۹. ماده‌ی ۶۱ قانون اساسی.

- ۲- انتخاب اعضای مجلس نمایندگان؛^{۱۰}
 - ۳- انتخاب اعضای شوراهای ولایتی؛^{۱۱}
 - ۴- انتخاب اعضای شوراهای ولسوالی؛^{۱۲}
 - ۵- انتخاب اعضای شوراهای قریه؛^{۱۳}
 - ۶- انتخاب اعضای شوراهای شهر؛^{۱۴}
 - ۷- انتخاب شهرداران؛^{۱۵}
 - ۸- موارد مراجعه به آراء عمومی.^{۱۶}
- از میان موارد فوق، مورد هشتم مصداق معین ندارد و به اراده‌ی رئیس جمهور و یا احساس نیاز او موکول شده است.

موارد اعمال حاکمیت غیر مستقیم

- ۱- تمامی موارد صلاحیت‌های رئیس جمهور: چون رئیس جمهور نماینده‌ی مردم است، همه‌ی صلاحیت‌هایش را^{۱۷} به نمایندگی از مردم اعمال می‌نماید و به همین دلیل، در دوره‌ی انجام وظیفه حق ندارد از مقام

^{۱۰}. ماده‌ی ۸۳ قانون اساسی.

^{۱۱}. ماده‌ی ۱۸۳ قانون اساسی.

^{۱۲}. ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی.

^{۱۳}. ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی.

^{۱۴}. ماده‌ی ۱۴۱ قانون اساسی.

^{۱۵}. ماده‌ی ۱۴۱ قانون اساسی.

^{۱۶}. ماده‌ی ۶۵ قانون اساسی.

^{۱۷}. ر. ک به: قانون اساسی، ماده‌ی ۶۴.

به نفع شخصی‌اش استفاده نماید^{۱۸} و نیز در برابر مردم و نمایندگان‌شان مسؤول است.^{۱۹}

۲- تمامی موارد صلاحیت‌های شورای ملی: اعضای شورای ملی نیز یا مستقیماً و یا توسط نمایندگان مردم انتخاب می‌شوند؛^{۲۰} لذا صلاحیت‌های خود را^{۲۱} به نمایندگی از مردم اعمال می‌نمایند.

۳- تمامی موارد صلاحیت و وظایف دیگر نهادها و اشخاص انتخابی: بنا به اصل اعمال حاکمیت ملی مردم توسط نمایندگان، همه‌ی نهادهای انتخابی و اشخاص منتخب، صلاحیت‌های قانونی خود را به جای مردم اعمال می‌نمایند و نیز قانون از سوی نمایندگان مردم وضع می‌گردد که خود اعمال حاکمیت مردم است.

۴- مواردی که اتباع حق اجتماع، تظاهرات، تجمعات، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها دارند و نیز همه‌ی عرصه‌های حقوق شهروندی، حقوق اتباع و آزادی‌ها.^{۲۲}

^{۱۸}. ماده‌ی ۶۶ قانون اساسی.

^{۱۹}. ماده‌ی ۶۹ قانون اساسی.

^{۲۰}. مواد ۸۳ و ۸۴ قانون اساسی.

^{۲۱}. مواد ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳ قانون اساسی.

^{۲۲}. قانون اساسی، فصل دوم، حقوق اساسی و وجایب اتباع، مواد ۲۲ تا ۶۰.

مشروعیت انتخابات

مشروعیت موضوع مورد بحث، گسترده در علوم اجتماعی و به خصوص علم حقوق است که این نوشته در پی تشریح آن نیست و نیز در این نوشته به همه‌ی زوایای مشروعیت انتخابات نمی‌پردازیم. این که انتخابات نتیجه‌ای جز جمع‌آوری رأی عام ندارد و رأی عامه در معرض خطا است و یا بحث دینی مشروعیت انتخابات با استناد به آیات و روایات مرتبط با شور و شورا هدف این نوشته نیست؛ بلکه هدف اشاره به آن است که ما پذیرفتیم دموکراسی تنها راه بهتر دولت‌سازی مدرن است و قانون اساسی ما نظام مدیریتی کشور را بر مبنای تعلق حاکمیت ملی، به مردم و به شیوه‌ی دموکراتیک تعریف و تمثیل نموده است، در چوکات همین اصل پذیرفته‌شده، سه چهار چیز است که انتخابات را مشروع و لازم‌الاجرا می‌نمایند.

۱- **عرف رایج:** از آن جایی که بسیاری از موضوعات حقوق امور توافقی هستند، عرف به عنوان سیره‌ی اتفاقی یک جمعیت، تبدیل به یک اصل مشروعیت‌بخش می‌شود. امروزه برای تعیین مدیران ارشد و ساختن نظام مردم‌سالار، توافق همگانی بر سر انتخابات وجود دارد و این توافق نانوشته به عرف رایج و متداول همه‌ی جوامع بشری تبدیل شده، تا جایی که دهه‌های طولانی، ملت‌های بسیاری برای دستیابی به آن مبارزات سختی را نموده‌اند و عرف با شرایط و خصوصیتی که این جا جای بحث ندارد،

هم در حقوق، هم در فقه و هم از دید عقل، یک منبع استنباط حکم و دارای حجت است.^{۲۳}

۲- امکانات و ظرفیت‌ها: کدام وسیله‌ی بهتری به غیر از انتخابات، برای رسیدن به شرایط ایده‌آل انتقال قدرت وجود ندارد. جامعه‌ی بشری به موازات پیشرفت و تکامل خویش، شیوه‌های مختلف مدیریتی را آزموده؛ رولی تا هنوز امکانات بهتر از انتخابات را نیافته است و عدم وجود ظرفیت‌ها و امکانات بهتر از انتخابات وجه دیگری برای مشروعیت انتخابات می‌باشد؛ چون اصل اتکاء به موجود و یا ترجیح ابزار بهتر بر بدتر و ترجیح خیر بر شر اصول عقلانی، شرعی و عرفی است بر علاوه ممکن اشتباهات و نواقصی در انتخابات و انتخاب مردم باشد؛ لیکن برای مصلحت بزرگ که نظم اجتماعی است و آن منوط به این روش است، پذیرفتن اخف ضرر جایز بلکه متعین است.^{۲۴}

۳- قانون اساسی: قانون اساسی به حیث اصول مصوب ملی و نقطه‌ی توافق جمعی، راه دیگر مشروعیت‌یابی انتخابات است که در قانون اساسی ما ماده‌ی ۳۳ به آن صریحاً هدایت داده است.

^{۲۳}. برای مطالعه‌ی بیش‌تر: ر. ک به: سید علی جبار گلباغی ماسوله: درآمدی بر عرف، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ و ناصر کاتوزیان: کلیات حقوق، نظریه عمومی، ج ۲ و عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۳.

^{۲۴}. برای مطالعه‌ی بیش‌تر: ر. ک به: عبد الرحمن بن صالح العبد اللطیف: القواعد و الضوابط الفقہیة المتضمنة للتیسیر، الجامعة الإسلامية، عمادة البحث العلمي، ۱۴۲۳هـ.

۴- **مجبوریت و عدم امکان اعمال دموکراسی مستقیم:** جامعه‌ی بشری از یک سو لابد و ناگزیر از داشتن حکومت و نهاد مدیریتی است و هیچ چاره‌ای جز این نیست و از سوی دیگر، امروزه گستردگی جمعیت، اجماع مردم را ناممکن ساخته تا به طور مستقیم همه‌ی مردم اجماع نموده، مدیریت جمعی ایجاد نمایند و امکان این که مردم بر سر یک موضوع گرد هم آمده توافق نمایند، وجود ندارد و بر علاوه، نیازمندی‌های بشر زیاد شده و شرایط زیست جمعی پیچیده و تحول در رفتارها و ساختارها سریع و به همین دلیل، نیاز به تصویب قوانین زیادتر و تجدید نظر بر قوانین موجود بیش‌تر شده که خود این عوامل، امکان تجمع مردم در یک مکان و زمان و توافق جمعی آن را محال ساخته است؛ لذا انتخاب نماینده و توظیف عده‌ای برای انجام امور اداری و قانون‌گذاری، جزء نیازهای ضروری می‌باشد و انتخاب نماینده و ضرورت آن، مشروعیت انتخابات را بر اساس قاعده‌ی ضرورت و اصل رفع مجازات از ناچار و مضطر و قواعد شبیه این‌ها فراهم می‌سازد.^{۲۵}

ارکان انتخابات

ارکان انتخابات را متفاوت عنوان کرده‌اند؛ اما به نظر نگارنده بعضاً ابزار انتخابات همانند نهاد مدیریتی را نیز در جمع ارکان ذکر کرده‌اند؛ اما

^{۲۵}. نگاه کنید به: همان.

برداشت من این است که بین وسایل و نیروی تسهیل کننده‌ی انتخابات و ارکان آن تفاوت ماهوی است.

۱- **انتخاب کنندگان:** مطابق حکم ماده‌ی ۳۳ قانون اساسی، اتباع کشور حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند که نحوه‌ی استفاده از این حق در قانون تعیین می‌گردد. مطابق قانون انتخابات، تمام مردم حق انتخاب دارند و هیچ تبعیضی در این مورد قابل قبول نیست و مراد از مردم دارای حق انتخاب کسانی‌اند که واجد شرایط ذاتی و سببی باشند.^{۲۶}

۲- **انتخاب شوندگان:** همه‌ی اتباع حق دارند خود را کاندید نموده، از رأی‌دهندگان کسب رأی نمایند. کاندیدان نیز مانعی جز عدم صلاحیت‌های ذاتی و سببی ندارند.^{۲۷}

۳- **حوزه‌ی انتخاباتی:** حوزه‌ی انتخاباتی عبارت است از ساحه‌ای که فرد منتخب برای آن انجام مسئولیت می‌نماید و به همین دلیل، هر پست دارای حوزه‌ی انتخاباتی متفاوت با پست دیگر است؛ ملی، ولایتی و... . هم‌چنین بعضی پست‌ها متعدد است؛ مثل چوکی‌های پارلمان و برای این‌که این پست‌ها به همه‌ی مردم عادلانه تقسیم شود، حوزه‌ی انتخاباتی به تناسب نفوس و کرسی تشکیل می‌شود.^{۲۸} با طرح موضوع حوزه‌های انتخاباتی این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به حوزه‌بندی انتخابات و تعدد و تفاوت

^{۲۶}. قانون انتخابات، ماده‌ی ۵، بند ۱ و ۴، ماده‌ی ۶، بند ۱ و ۲ و ماده‌ی ۱۲، بند ۱-۴.

^{۲۷}. قانون انتخابات، ماده‌ی ۵، بند ۱ و مواد ۱۳-۲۰ و تمامی بندها و فقرات این مواد.

^{۲۸}. قانون اساسی، ماده‌ی ۸۳، فقره‌ی ۴، ۵ و ۶ و قانون انتخابات، مواد ۱۰ و ۱۱.

حوزه‌ها در هر انتخابات، آیا مسؤولیت‌ها و مکلفیت‌ها و صلاحیت‌ها را هم می‌شود حوزوی کرد؟ پاسخ این است که مسؤولیت‌ها دو گونه است: عام و خاص که در این تقسیم‌بندی همه‌ی اتباع شریک‌اند. همه در برابر کشور و سرزمین خود مسؤولیت مشترک دارند ولو این‌که از حوزه‌های مختلف هستند و در عین حال، مسؤولیت خاص محیطی خود را نیز دارند. نمایندگان‌شان نیز، به خصوص در شورای ملی، مسؤولیت و صلاحیت‌های ملی و محیطی دارند و حوزوی‌شدن انتخابات بخشی از دلیلش نمایندگی از محل است و بخشی دیگر به دلیل تقسیم‌بندی نفوس در حوزه‌ها است. نگاه به وظایف و صلاحیت‌های یک نماینده‌ی مردم نشان می‌دهد که او از یک طرف، وظایف و مسؤولیت‌های ملی دارد و از سوی دیگر، نماینده و صدای مردم خود است.^{۲۹}

نهاد مسؤول انتخابات

تقریباً در تمامی کشورها، نهاد اجرایی انتخابات یک نهاد دارای تشکیلات جدا از سایر بخش‌های دولتی و حکومتی که به صورت دایمی مأموریت انجام می‌دهند، هست؛ اما نحوه‌ی مدیریت این نهاد و همچنین شیوه‌ی نظارت بر انتخابات در کشورهای مختلف فرق می‌کند؛ نهادهای مدیریت انتخابات یا کاملاً مستقل و یا کاملاً دولتی و بعضاً مختلط است. بر اساس نتایج یک پژوهش، که توسط مؤسسه بین‌المللی دموکراسی و حمایت

^{۲۹}. قانون اساسی، ماده‌ی ۸۱، فقره‌ی ۱ و ۲ و مواد ۹۰ و ۹۱.

انتخابات انجام شده، از ۲۱۷ کشور، ۶۳٪ نهاد انتخاباتی کاملاً مستقل دارند و ۲۳٪ دولتی، ۱۲٪ مختلط و ۲٪ هم فاقد انتخابات ملی می‌باشند.^{۳۰}

۱- **مدیریت مستقل:** در بعضی کشورها؛ نظیر هندوستان، مصر، ترکیه، استرالیا، سوئدن، انگلستان و بسیار دیگر، نهادی کاملاً مستقل امور انتخابات را تماماً رهبری می‌نماید.^{۳۱} در کشور ما قانون اساسی تصریح می‌کند که برای اداره و نظارت از هر نوع انتخابات و مراجعه به آرای مردم، کمیسیون مستقل انتخابات تشکیل می‌شود.^{۳۲} باوجود صراحت این ماده، اما تا هنوز در کنار کمیسیون مستقل انتخابات برای نظارت از انتخابات، کمیسیون مستقل دیگری به نام کمیسیون شکایات انتخاباتی بوده است.^{۳۳} در برخی از کشورها سازمان و در برخی دیگر وزارت و در برخی شورای انتخابات است که امور را به عهده دارند.

۲- **وزارت داخله:** در بسیاری از کشورها امور انتخابات را نهادی به عهده دارد که تحت رهبری وزارت داخله است؛ مثل ایران، فرانسه و سوئیس؛ ولی در چنین کشورهایی، مسئولیت نظارت به عهده‌ی یک نهاد دیگر است همانند شورای نگهبان قانون اساسی در ایران، شورای قانون اساسی در سوئیس و دادگاه قانون اساسی در فرانسه؛ گرچند بعضی کشورها

^{۳۰}. Alan and others, 2006: 7-8 <http://aceproject.org>.

^{۳۱}. تفصیل بیشتر، محمد معماریان: نگهبانان انتخابات، مجله پنجره، شماره ۲۵۴، ص ۴۰.

^{۳۲}. قانون اساسی، ماده‌ی ۱۵۶.

^{۳۳}. تمامی اسناد انتخاباتی ۵ انتخابات گذشته، معلومات بیشتر در این سایت:

<http://www.iec.org.af>

مراجع مختلفی - به غیر از صراحت قوانین شان - تعیین کننده ی تکلیف انتخابات است؛ مثلاً در ایران حکم رهبری بالاتر از قانون است.^{۳۴}

۳- وزارت عدلیه: در برخی از کشورها، مسئولیت انجام وظایف وزارت داخله؛ نظیر کنترل پلیس، زندانها، ثبت و راجستر احزاب و از جمله انتخابات را وزارت عدلیه به عهده دارد و اصلاً در این کشورها از جمله سویدن، وزارت داخله ای وجود ندارد و مسئولیت نظارت را دادگاه عالی به عهده دارد و بالاتر از همه، نهادی به نام «امبودزن» وجود دارد که مافوق تمام قوا- به شمول شاه- در مبارزه علیه فساد و تخلفات عمل می نماید.^{۳۵}

نهاد رسیدگی به تخلفات انتخاباتی

۱- قوه ی قضاییه: دادگاه عالی در اکثر کشورها نظیر آمریکا و مصر، مسؤول نظارت و رسیدگی به تخلفات انتخاباتی است.

۲- ارگان قضایی مستقل: در بعضی کشورها، دادگاه خاص انتخاباتی وجود دارد که بر علاوه ی رسیدگی به تخلفات و تقلبات انتخاباتی، صلاحیت رد و یا تأیید صلاحیت کاندیدان را هم دارد.

۳- نهاد مستقل غیر قضایی: بعضی کشورها نهاد مستقلی دارند که ماهیت قضایی ندارد؛ ولی در بررسی دوسیه های انتخاباتی و معرفی متخلف به دادگاه مستقل است.

^{۳۴}. برای تفصیل بیشتر ر. ک به: نورالله قیصری و دیگران: مدیریت انتخابات در ایران...، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، شماره پیاپی ۴۳.

^{۳۵}. از یادداشت های نگارنده در سفر کاری به سویدن، سال ۲۰۰۸.

۴- نهاد غیر قضایی در درون نهاد انتخاباتی: نظیر کشور ما که کمیسیون مستقلی در درون کمیسیون مستقل انتخابات به طور موقت جهت رسیدگی به شکایات انتخاباتی تشکیل می‌گردد.

۵- نهاد حراست از قانون اساسی: نظیر کشور فرانسه و هند که دادگاه قانون اساسی وظیفه‌ی نظارت را به عهده دارد.

۶- در بعضی کشورها نظیر روسیه، هیچ نهاد نظارتی مستقلی وجود ندارد و نهاد مسؤول انتخابات وظیفه‌ی رسیدگی به تخلفات را هم دارد. برای موارد یادشده منابع زیادی توسط نگارنده، طی سال‌های اخیر، مطالعه و نوت‌برداری شده است و به خاطر پرهیز از تفصیلات زیاد، خوانندگان را به یک مقاله در زمینه ارجاع می‌دهم.^{۳۶}

حالت رأی

۱- فردی و ذاتی: در حال حاضر در تمام دنیا رأی فردی و مستقیم است و هیچ جایی رأی جمعی و به نمایندگی از کسی پذیرفته نیست؛ گرچه در گذشته‌ها رأی کلان قوم و یا قبیله به نمایندگی از افراد تابعش و نیز رأی ارباب از بردگانش - در کشورهایی که بردگان صاحب حق رأی شمرده

^{۳۶}. تشریح فرآیند «تأیید صلاحیت کاندیداها» و «مراجع اعمال نظارت» در کشورهای دنیا، تحلیلی از خبرگزاری فارس،

می‌شدند- و رأی مردان به نمایندگی از زنان و رأی صاحبان صنایع و تجارت به نمایندگی از کارگران‌شان مورد پذیرش بوده است.^{۳۷}

۲- واحد غیر قابل انتقال و مستقیم: در بعضی کشورها، برای پست‌هایی که کرسی متعدد است، نیز رأی هر فرد به یک فرد تعلق دارد و به کس دیگر قابل انتقال نیست و به دلیل مستقیم‌بودن، هیچ فرد و یا گروهی واسطه‌ی رأی فرد به فرد هم نمی‌باشد و هر فرد بیش‌تر از یک رأی حق ندارد از جمله در کشور ما.^{۳۸}

۳- متعدد غیر قابل انتقال و مستقیم: در این شیوه، همه چیز همانند صورت قبلی است؛ مگر در این شیوه هر فرد حق دارد تا به تعداد کرسی‌های حوزه‌ی انتخابیه رأی بدهد؛ مثل ایران.^{۳۹}

۴- واحد قابل انتقال و غیر مستقیم: در این شیوه، فرد فقط حق یک رأی دارد؛ ولی رأیش را می‌تواند به شخص خاص به صورت مستقیم استعمال نکند؛ بلکه به حزبی رأی بدهد که در لیست آن حزب فرد مورد نظرش است و یا اصلاً فردی را منظور ندارد. در اکثر کشورها چنین است.^{۴۰}

^{۳۷}. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، ر. ک به: فلیپ استیل: ترجمه پرویز دلیرپور، تاریخچه انتخابات در جهان، فصل اول.

^{۳۸}. اولین قانون انتخابات، مواد ۲ و ۴ و قانون جدید، بند ۳، ماده‌ی ۶.

^{۳۹}. قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی، ماده‌ی ۲۱.

^{۴۰}. ن. ک به: بیژن عباسی: نقد و بررسی نظام‌های انتخاباتی اکثریتی و تناسبی، فصلنامه حقوق، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۲۵۷-۲۳۹.

۵- متعدد قابل انتقال و غیر مستقیم: در این شیوه، رأی‌دهنده به لیست حزبی و یا اصلاً به حزب رأی می‌دهد و رأیش در صلاحیت حزب به کاندیدان مشخص حزبی تعلق می‌گیرد. در اکثر کشورهای دو حزبی این روش معمول است.^{۴۱}

مبحث دوم: انتخابات در افغانستان تجربه پرچالش

در چارچوب احکام قانون اساسی جدید، تا هنوز در کشور هشت انتخابات برگزار شده است: اولین انتخابات در میزان سال ۱۳۸۳ برای انتخاب رئیس جمهور برگزار گردید و پس از آن، دو انتخابات دیگر برای ریاست جمهوری در سال‌های ۸۸ و ۹۳، سه انتخابات برای شوراهای ولایتی در سال‌های ۸۴ و ۸۸ و ۹۳ و دو انتخابات برای شورای ملی در سال‌های ۸۴ و ۸۹ به سر رسیده است. هم مشاهدات عینی نگارنده که در جریان کیف و کان همه‌ی این انتخابات‌ها قرار داشته، در هر مقطع با نوشتن مقالات زیاد و حضور در رسانه‌ها پروسه را به تحلیل گرفته است و هم گزارش‌ها و آمارها نشان می‌دهند که اولین انتخابات، به عنوان اولین تجربه‌ی افغان‌ها از یک شیوه‌ی آزاد و دموکراتیک، گزینش رهبر ملی پرجوش و خروش‌تر و البته کم‌جنجال‌تر بوده است. در انتخابات ۸۳ ریاست جمهوری، ۷/۳ میلیون نفر در انتخابات شرکت نمودند؛ در حالی که میزان شرکت زن‌ها در این دوره کم‌تر بود؛ اما در انتخابات سال ۸۴

^{۴۱}. ر. ک به: همان.

برای ولسی جرگه و شوراهای ولایتی، علی‌رغم محیطی بودن انتخابات و رقابت شدید محلی و در نهایت ترغیب بیش‌تر مردم در انتخابات، میزان شرکت‌کنندگان به ۶ میلیون کاهش یافت.^{۴۲}

اگرچه علی‌رغم تفاوت‌های زیاد در هردو انتخابات، که می‌توانست میزان اشتراک‌کنندگان را بالا ببرد، باز به دلیل این‌که در انتخابات سال ۸۴ مهاجرین مقیم ایران و پاکستان نتوانستند در انتخابات سهم بگیرند، تا حدودی شاید کاهش اشتراک‌کنندگان قابل توجیه باشد؛ لیکن سیر نزولی در اشتراک هم‌چنان ادامه یافت؛ چنان‌که میزان اشتراک‌کنندگان در انتخابات ۸۸ به ۴/۵۹ میلیون و در انتخابات ۸۹ به ۴/۲۱ میلیون کاهش پیدا کرد^{۴۳} و آمار واقعی و قطعی انتخابات جنجالی ۹۳ هیچ وقت منتشر نشد.

علاوه بر سیر نزولی آمار اشتراک‌کنندگان، جنجال‌های عملی انتخابات هم در قسمت ریاست جمهوری و هم در قسمت شورای ملی هر مرحله‌ی بعدی بیش‌تر از مرحله‌ی قبلی بوده است. انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی اول با کم‌ترین اعتراضات به سر رسید؛ اما انتخابات ریاست جمهوری دوم، به حدی پرمنازعه بود که در نتیجه‌ی ابطال بیش از یک و نیم میلیون رأی، انتخابات به دور دوم کشانده شد و انتخابات پارلمانی دوم منجر به تشکیل محکمه‌ی خاص و اخراج ۹ نماینده و جایگزینی افراد

^{۴۲} ن. ک به: دفتر مشترک تنظیم انتخابات، گزارش روز انتخابات در:

<http://www.iec.org.af/jemb.org>

^{۴۳} نگاه کنید به:

http://www.iec.org.af/results_10/pdf/turnout_summary_4all.pdf

جدید توسط حکم محکمه گردید و سرانجام انتخابات سوم ریاست جمهوری تا آنجا پر از چالش و جنجال بود، که به تشکیل حکومت بر مبنای نتیجه‌ی انتخابات و رأی مردم نیانجامید و موافقه‌ی سیاسی خارج از چوکات قانون صورت گرفت.^{۴۴}

همان اولین تجربه‌ی انتخابات و آمارها و نیز نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که مردم افغانستان با اصل انتخابات مشکلی نداشته و در نهایت گزینه‌ی قلبی مردم، تعیین رهبری دولت و ارکان نظام سیاسی از طریق انتخابات بوده؛ لیکن دغدغه‌های مردم مسائل دیگری بوده است. «آنا لارسن»، پژوهشگر تیم حکومت‌داری در واحد تحقیقات و ارزیابی افغانستان (areu)، در یک تحقیق نشان می‌دهد که مردم افغانستان از حکومت نماینده‌سالار حمایت می‌کند؛^{۴۵} مگر به برداشت او، تعبیر و فهم از دموکراسی درست نبوده است و... هم‌چنین یک تحقیق میدانی و نظرسنجی بنیاد انتخابات آزاد از ۴۰۴۰ نفر از اقشار مختلف و ولایات مختلف نشان می‌دهد که ۹۲٪ مردم از اصل انتخابات حمایت می‌کنند؛ حتی همین نظرسنجی نشان می‌دهد که مردم به تفاوت مناطق از ۶۴ تا ۹۰٪ علاقه نشان

^{۴۴} متن کامل توافق‌نامه‌ی سیاسی رهبران دو تیم انتخاباتی در:

http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/08/140808_fm_afg2014_candidates_joint_declaration_text

^{۴۵} ن. ک به: [http://www.areu.org.af/Uploads/EditionPdfs/1007D-](http://www.areu.org.af/Uploads/EditionPdfs/1007D-Democratisation%20and%20Elections.pdf)

[Democratisation%20and%20Elections.pdf](http://www.areu.org.af/Uploads/EditionPdfs/1007D-Democratisation%20and%20Elections.pdf)

داده که در انتخابات معین شرکت می‌کنند؛ ولی نتیجه هرگز چنان نبوده.^{۴۶} دلایل زیادی را می‌توان برشمرد که مردم را نسبت به دموکراسی بدبین و نسبت به انتخابات بی‌باور کرد که بررسی تفصیلی آن عوامل با وجودی که نهایت ضروری است؛ اما مأموریت فعلی این نوشته نیست. چیزی که نگارنده در پی آن است، بررسی یکی از زاویه‌های تخنیکی است که موجب کم اهمیت‌شدن انتخابات گردیده است و آن جنبه‌ی تخنیکی انتخابات است که در مبحث بعدی بیان می‌شود.

مبحث سوم: ضعف‌های سیستم انتخاباتی ما

نظام انتخاباتی موجود ما با توجه به نتیجه، در انتخابات ریاست جمهوری، اکثریت نصف به علاوه‌ی یک است و در سایر موارد اکثریت نسبی و از جهت تکلیف رأی‌دهنده و یا نحوه‌ی رأی‌دهی، واحد غیر قابل انتقال است. این سیستم دچار دشواری‌ها و کاستی‌هایی است که در این مبحث به آن توجه شده است.

الف) در ساختار نهاد انتخاباتی

نهاد اجرایی و نظارتی در انتخابات، مطابق حکم ماده‌ی ۱۵۶ قانون اساسی، کمیسیون مستقل انتخابات است که مطابق قانون تشکیل می‌شود.

^{۴۶}. ن. ک به: دموکراسی و انتخابات؛ برداشت‌های مردم افغانستان، پژوهشی از بنیاد انتخابات آزاد، ۱۳۹۲.

متأسفانه در قانون اساسی میکانیزم روشنی برای تشکیل این نهاد مهم و صلاحیت‌های آن ذکر نشده است! و همین باعث شد که در هر مرحله‌ی از انتخابات، یک فرمان تقنینی از سوی حکومت صادر و مطابق آن، نهادها ایجاد و انتخابات دایر شده‌اند. روند قسمی بود که کمیسیون را وابسته به فرد اول قدرت و اداره‌ی او می‌نمایاند و هم‌چنین مسائل مالی این نهاد نیز آن را به حکومت وابسته می‌ساخت.

شکل‌گیری این نهاد دست‌خوش تغییرات زود هنگام و در پی هر انتخابات بوده است؛ به گونه‌ای که در ۵ مرحله‌ی انتخابات گذشته، چهار بار کمیسیون دچار انحلال و شکل‌گیری مجدد شده است. در دو انتخابات ۸۳ و ۸۴ دفتر مشترک تنظیم انتخابات بین افغانستان و ملل متحد، به ریاست نماینده‌ی ملل متحد، انتخابات را رهبری کرد و در انتخابات ۸۸، کمیسیون جدید به ریاست لودین و در انتخابات ۸۹، کمیسیون دیگری به ریاست معنوی و در انتخابات ۹۳، میسیون جدید به ریاست نورستانی تشکیل شد. این تغییرات پس از هر انتخابات، بر علاوه بر هم‌کوبیدن استقلالیت این نهاد، آن را بدنام و بی‌اعتبار می‌ساخت و در نتیجه پروسه‌ی ملی زیر سؤال رفته، مشروعیت آن کم‌رنگ می‌شد و همین، یکی از دلایل دل‌سردی مردم بود. مشکلات کمیسیون به طور فهرست‌وار چنین دسته‌بندی می‌شود.

- ۱- تحت تأثیر بودن کمیسیون در برابر حکومت و شخص رئیس جمهور، هم به نسبت نحوه‌ی تشکیل و هم به خاطر بودجه و در نهایت فرصت‌یابی دخالت حکومت در امور انتخاباتی و دست‌زدن به تقلبات گسترده.
- ۲- غیر قانونی بودن آن به دلیل این‌که در ماده‌ی ۱۵۶ قانون اساسی که تنها ماده‌ی مستمسک تشکیل کمیسیون است، شکل‌گیری این نهاد به قانون محول شده است و قانون تشکیل و صلاحیت کمیسیون مستقل انتخابات دست‌خوش بازی‌های عجیبی از سوی حکومت گردیده، تا این اواخر در خلاء قانونی و با فرامین اجراآت می‌شد.
- ۳- مغشوش شدن و در مواردی مختل شدن کار کمیسیون به دلیل عدم توانایی مقاومت در برابر دخالت‌ها و نامشروع شدن نتیجه‌ی انتخابات.

ب) در ساختار نهاد نظارتی

- کمیسیون انتخابات در کنار خود، کمیسیون دیگری را دارد به نام کمیسیون مستقل رسیدگی به شکایات انتخاباتی که به طور موقت تشکیل می‌شود و دشواری‌های ذیل را دارد:
- ۱- عدم جایگاه قانونی: در قانون اساسی به وجود چنین نهادی اشاره نشده است و از اعتراضات انتخاباتی و رسیدگی به آن‌ها اگر جنبه‌ی تخنیکی و در نهایت ماهیت نظارتی داشته باشد، به صراحت ماده‌ی ۱۵۶ قانون اساسی، جزء صلاحیت‌ها و وظایف کمیسیون انتخابات است و اگر بعد قضایی پیدا کند، مطابق صراحت ماده‌ی ۱۲۲ قانون اساسی، مربوط به

محاکم کشور می‌شود؛ بنابراین، وجود یک چنین نهادی، وسیله و ابزار دخالت بیش‌تر و اخلال در امور کمیسیون پنداشته می‌شود.

۲- موقت‌بودن: از آنجایی که کمیسیون شکایات انتخاباتی در اکثر دوره‌های انتخاباتی گذشته فقط سه ماه فعال بود، رسیدگی به هزاران شکایت در این مدت امکان نداشت؛ چون به غیر از تعداد عرایض، محتوای آن‌ها نیز اکثراً دقت تخنیکی نیاز داشت و لذا کمیسیون به صورت سطحی و غیر فنی به مسائل برخورد می‌کرد.

۳- این نهاد به نحوی وابستگی دوجانبه داشت؛ هم منصوب از سوی رئیس‌جمهور و هم جزء نهاد مسؤول انتخابات بود و اکثر شکایات از اداره‌ای حکومتی و از کارمندان و مسؤولان کمیسیون انتخابات صورت می‌گیرد و نهاد وابسته نمی‌تواند تصمیم مستقلانه و عادلانه بگیرد.

۴- این نهاد صلاحیت قضایی ندارد و احکامش در مقابل صراحت ماده‌ی ۱۲۲ نافذ نیست.

ج) در حوزه‌ی انتخاباتی

حوزه‌ی انتخاباتی ما ملی، ولایتی، ولسوالی، قریه و نواحی شهری است که در قسمت موارد محیطی دشواری‌های ذیل رادارد:

- ۱- عدم رعایت عدالت در تخصیص کرسی‌ها به دلیل دقیق‌نبودن آمارها؛
- ۲- تخصیص کرسی برای کوچی خارج از صراحت قانون اساسی؛
- ۳- دوگانه‌شدن حوزه‌ی انتخابیه در مورد کوچی و ساکنان ثابت؛

۴- مغشوش بودن حدود حوزه‌های انتخاباتی.

د) در مکانیزم و حالت رأی

مکانیزم انتخاباتی موجود در عمل رأی واحد غیر قابل انتقال و مستقیم است که بزرگ‌ترین دشواری‌ها را در راه رشد دموکراسی و نیز انتخابات سالم و شایسته‌سالار ایجاد کرده است.

۱- عدم صراحت قانونی: در فرمان تقنینی سال ۱۳۸۴ و مکانیزم اجرایی انتخابات پارلمانی همان سال، سیستم رأی واحد غیر قابل انتقال تصریح شده؛ ولی در فرمان تقنینی سال ۱۳۸۸، این صراحت وجود ندارد. در ماده‌ی ۲۱ آمده است که: کرسی‌های پارلمانی باید به کسانی اختصاص داده شود که بیش‌ترین تعداد آراء را کسب نموده‌اند و در قانون اساسی هیچ نوع صراحتی به نوع و سیستم وجود ندارد؛ مگر در عمل همیشه از سیستم **sntv** پیروی شده است.

۲- تضعیف روند رشد دموکراسی به خاطر فردمحوری و نقش‌ندادن به احزاب و ائتلاف‌های سیاسی به حیث یکی از مهم‌ترین عناصر توسعه‌ی دموکراسی. این مسأله موجب رکود، آشفته‌شدن و سردرگمی سیاسی نه‌تنها در سطح قوای سه‌گانه‌ی دولت؛ بلکه در سطح ملی شده است.

۳- تضعیف قوه‌ی مقننه: اولاً به خاطر شکل‌گرفتن آن با کم‌ترین آراء ملت؛ چون سیستم انتخاباتی به گونه‌ای طراحی شده که کار مجریان

انتخابات را سهل می‌نماید؛ اما نتیجه‌ی حاصل از آن، ضعیف‌ترین ارزش حقوقی را دارد؛ زیرا:

الف) در سطح حوزه‌ی انتخاباتی هیچ معیاری که نسبت میان نفوس و تخصیص کرسی به آن و میزان شرکت‌کننده سنجش صورت گیرد و درصدی به عنوان معیار تعیین شود، وجود ندارد؛ مثلاً نفوس ولایت خوست ۴۷۸۱۰۰ نفر تخمین و بر اساس همین آمار تخمینی برای آن کرسی تخصیص داده شده؛ اما تعداد شرکت‌کننده در انتخابات ۳۴۸۴۲ نفر بوده و یا ارزگان ۲۹۱۵۰۰ نفر نفوس تخمین شده؛ اما ۹۸۳۲ نفر شرکت‌کننده داشته است و یا نفوس هلمند ۷۶۷۳۰۰ نفر تخمین شده و هشت کرسی به آن تخصیص یافته؛ اما ۳۳۶۷۷ نفر در انتخابات شرکت نموده‌اند؛ ولی بامیان ۳۷۱۹۰۰ نفر نفوس محاسبه شده و چهار کرسی به آن تخصیص یافته و ۱۲۱۷۴۶ نفر رأی داده‌اند.^{۴۷} حضور یک تعداد نماینده با آراء بسیار ضعیف همان ارزش را دارد که یک تعداد دیگر با آراء بسیار بالا آمده‌اند. این می‌تواند از نظر حقوقی یک تناقض جدی باشد.

ب) در سطح حوزه‌ی انتخابیه چون هر رأی‌دهنده فقط یک رأی دارد، میزان آراء به کاندیدان بسیار پایین می‌آید؛ چون آراء تقسیم می‌شود و نیز معیاری و درصدی معینی برای پیروزی به جز اکثریت رأی یک فرد به تناسب فرد رقیب وجود ندارد، افراد پیروز با کم‌ترین آراء به شورا راه پیدا می‌کنند؛ مثلاً در کابل تعداد کل آراء درست ۴۴۹۵۲۸ بوده و تمام آراء

^{۴۷} . <http://www.iec.org.af/fa/2012-07-01-05-51-51/seat-allocations-dari>.

کاندیدان پیروز ۱۴۶۲۳۲ بوده است و یا کل آراء درست کثر ۷۰۶۷۷ بوده و کل آراء کاندیدان پیروز ۲۳۵۷۷ بوده و یا در بامیان کل آراء درست ۱۲۱۷۴۶ و کل آراء کاندیدان پیروز ۴۰۲۷۷ بوده است^{۴۸}؛ در حالی که در کشورهای زیادی از جمله همسایه‌ی ما، ایران، هم برای پیروزی نصاب تعیین نموده که ثلث کل آراء است و هم هر رأی‌دهنده حق دارد به تعداد کرسی حوزه‌ی انتخاباتی به افراد رأی بدهند.^{۴۹}

ج) به دلیل این‌که سیستم اکثریت نسبی است، از یک حوزه‌ی انتخابیه فردی با مثلاً ۲۵۱ رأی نماینده می‌شود؛ چون در همان حوزه او به نسبت دیگران رأی بیش‌تر دارد؛ اما از حوزه‌ی دیگر کسی با ۱۵۰۰۰ رأی نماینده نمی‌شود.^{۵۰} در نهایت این سیستم منجر به شکل‌گیری قوه‌ای می‌گردد که با عدم مشروعیت روبه‌رو است.

دوماً به خاطر شکل‌نگرفتن گروه‌های منظم سیاسی در درون آن و پراکندگی نظرات و مواضع افراد و در نتیجه دشواری تصمیم‌گیری. بر علاوه، تجربه و مطالعه نشان می‌دهد که تصامیم اتخاذشده- به دلیل عدم حمایت نهادهای سیاسی و مدنی و بعضاً برگشتن نمایندگان از تصمیم‌شان- کم‌تر ضمانت اجرایی داشته است.

^{۴۸} http://www.iec.org.af/results_10/dari/winning_candidates.html.

^{۴۹} قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی، اصلاحیه‌ی ماده‌ی ۸، ۱۳، ۱۰، ۱۳۸۵ و ماده‌ی ۲۱.

^{۵۰} http://www.iec.org.af/results_10/dari/winning_candidates.html.

۴- رشد فساد در نهاد قانون‌گذاری و توسعه‌ی رابطه‌ی غیر سازنده میان اعضای حکومت و اعضای قوه‌ی مقننه به دلیل محوریت منافع افراد و اشخاص.

۵- تأثیرپذیری مداخلات حکومت بالای اعضای قوه‌ی مقننه به دلیل فردمحوری.

۶- تأثیرنداشتن طرح‌ها و پیشنهادات نهادهای مدنی و احزاب سیاسی در مشوره‌دهی برای اعضای پارلمان به دلیل فقدان یک آدرس جمعی.

۷- غیر مؤثر بودن پاسخ‌گویی وکیل به موکل به دلیل مراجعات انفرادی موکلین به وکیل و طرح خواست‌های فردی (بعضی باور دارند که گاهی این مسأله موجب آن می‌گردد که وکیل هیچ پاسخ‌گو نباشد؛ چون نمی‌داند که چه کسی به او رأی داده؛ در حالی که وکیل در برابر حزب و حزب به خاطر توسعه‌ی نفوذش، پاسخ‌گوتر است و نیز باورهایی وجود دارد که این روش موجب تسلیم‌شدن وکیل به خواست‌های غیر قانونی موکلین می‌گردد و عمدتاً وکلا تحت تأثیر و در خدمت خواست‌های گروه‌های زورمند و مافیایی قرار می‌گیرند و مردم عادی از ارائه‌ی خدمات محروم می‌مانند.)

۸- این سیستم بر علاوه‌ی این‌که نقش احزاب را در سیاست نفی می‌کند، مانع رشد دموکراسی در درون احزاب نیز می‌گردد. باورها این است که در سیستم جاری، احزاب نمی‌توانند افراد شایسته‌ی‌شان را در نامزدکردن بر ناشایسته‌ها ترجیح دهند؛ چون هیچ فردی برندگی خود را در گزینش

حزب نمی‌بیند؛ در صورتی که اگر به احزاب نقش داده شود، امکانات گزینش بهترین‌ها از سوی احزاب و حتی انتخابات در درون احزاب برای معرفی کاندید حزبی فراهم می‌شود و این رویه از پراکندگی و تزیاید کاندیدان نیز می‌کاهد. روش کنونی علاوه بر نابودساختن این امکانات، بسا موجب رقابت اعضای یک حزب بر سر یک کرسی و در نتیجه از هم‌پاشی انسجام درونی حزب می‌گردد.

۹- ایجاد فضای کاذب برای احزاب سیاسی و ائتلاف‌ها و ادعاهای غیر واقعی. چون احزاب نقش رسمی ندارند، بر اساس سابقه‌ی افراد نسبت به نتایج انتخابات قضاوت نموده، اعلام نظر و ادعای حضور می‌نمایند؛ در حالی که بسا افراد پس از انتخابات غیر از افراد پیش از انتخابات می‌شوند؛ چون پیروزی خود را مرهون حزب نمی‌دانند.

۱۰- رشد انگیزه‌های منفی در رقابت‌های انتخاباتی. افراد می‌کوشند تا با طرح مسائل به گونه‌ی عام‌پسند و وعده‌های غیر واقعی و حتی طرح مسائل احساس‌برانگیز و خلاف منافع ملی، رأی مردم را به دست آورند؛ در حالی که احزاب با توجه به تعهدات ملی و خط مشی سیاسی معین، از این مسائل پرهیز می‌کنند. بر علاوه افراد در ناآگاهی مردم بیش‌تر سود می‌برند؛ ولی احزاب در آموزش و رشد آگاهی عامه تأثیر فراوان دارند و انتخابات سالم، انتخابات در پرتو آگاهی بیش‌تر است.

۱۱- تضعیف اپوزیسیون فعال و کارآ. همان‌گونه که گفته شد، سیستم موجود نقش احزاب را تضعیف می‌نماید، به مقیاس بزرگ‌تر این سیستم

می‌تواند نقش اپوزیسیون را نیز ضعیف بسازد و نظام سیاسی فاقد اپوزیسیون سیاسی قوی، نظام دموکراتیک نه؛ بلکه دیکتاتوری مطلق است. ۱۲- پیروزی بیش‌تر پولداران و اعضای شبکه‌های مافیای اقتصادی به دلیل شفاف‌نبودن مصارف مالی کمپاین‌های انتخاباتی. تجربه نشان داده است که به دلیل دشواری دستیابی به معلومات در مورد درآمدهای انتخاباتی افراد، به مشکل بتوان مصارف آن‌ها را کنترل کرد؛ ولی نوعاً احزاب در این مورد تا حدودی از شفافیت برخوردارند. هم‌چنین به دلیل فردمحوری روش انتخاباتی، بیش‌تر افراد زورمند به نهادهای انتخابی وارد گردیده و روند شایسته‌سالاری را تضعیف می‌نماید.

۱۳- عدم نمایندگی وکلا از کل حوزه‌ی انتخابیه به دلیل حق رأی واحد. کم‌ترین در یک حوزه‌ی انتخاباتی ما دو کرسی است؛ مانند پنجشیر و زابل؛ اما شهروندان فقط حق یک رأی دارند؛ بنابراین، یک نماینده از حوزه‌ای که دارای چند کرسی است، کم‌ترین آراء آن حوزه را دارد و نمی‌تواند ادعای وکالت از کل مردم آن حوزه را نماید، حداقل نماینده بیش‌تر آراء را داشته باشد؛ مثلاً در حوزه‌ای که ۱۵۰۰۰ رأی استعمال شده؛ اما کسی با ۵۰۰۰ رأی نماینده شده است، چگونه می‌توان او را نماینده‌ی همه دانست؟

۱۴- باطل شدن اکثریت آراء و شکل‌گیری پارلمان با اقلیت آراء. یکی از بدی‌های سیستم موجود این است که رأی مردم به طور وحشتناکی ضایع می‌گردد. آمارها نشان می‌دهند که تمامی اعضای مجلس نمایندگان، حایز

یک پنجم کل آراء درست استعمال شده در انتخابات هستند و این بدان معنا است که چهار پنجم رأی مردم عبث و بی نتیجه می گردد؛ اما نهاد ملی قانون گذار و نماینده ی مردم با اقلیتی از آراء شکل می گیرد که مشروعیتش زیر سؤال است.

نتیجه گیری

ما ناگزیریم برای ایجاد مدیریت کلان و برقراری دولت باثبات و شکل دهی نهادهای ملی، انتخابات را به عنوان بهترین شیوه ای که تا کنون بشر تجربه کرده، برگزینیم و کشور ما در اصول این رویه را پذیرفته و ملت افغانستان در قانون اساسی کشور آن را تأیید کرده و در عمل نیز چندین انتخابات را پشت سر گذرانده ایم؛ لیکن همه ی مواردی که انجام یافته، دچار ضعف ها و دشواری هایی بوده که در کنار مشکلات امنیتی، سیاسی و اجتماعی، مشکلات فنی و قانونی زیادی نیز هست که با تأسف این مشکلات همواره تحت تأثیر سیاسی شدن نقد و ارزیابی انتخابات فراموش شده است! برخورد صرفاً سیاسی با انتخابات، بیش تر به تغییر و تبدیل افراد منتج می شود و کم تر کاستی های فنی و حقوقی و قانونی در نظرها مطرح می گردند؛ از این رو، بازنگری قوانین مربوطه و تغییر مکانیزم و نیز تثبیت ساختار تشکیلاتی نهاد اجرایی و نظارتی انتخابات، امر حتمی است که در نوشته ی دیگر باید وضاحت داده شود.

منابع و مأخذ

- استیل، فلیپ: دلیرپور، پرویز، تاریخچه انتخابات در جهان.
- تافلر، الوین: موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، سیمرغ، ۱۳۷۳.
- دموکراسی و انتخابات؛ برداشت‌های مردم افغانستان، پژوهشی از بنیاد انتخابات آزاد، ۱۳۹۲.
- سایت کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.
- سید علی جبار گلباغی ماسوله: درآمدی بر عرف، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۸.
- سیمور مارتین لیپست: دایرةالمعارف دموکراسی، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۳.
- عمید زنجانی، عباسعلی: فقه سیاسی، ج ۳.
- عبد الرحمن بن صالح العبد اللطیف، القواعد و الضوابط الفقهيّة المتضمنة للتيسير، الجامعة الإسلامية، عمادة البحث العلمي، ۱۴۲۳هـ.
- فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره پیاپی ۴۳.
- فصلنامه حقوق، دوره ۳۹، شماره ۳.
- قادری، حاتم: اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- قانون اساسی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲.
- قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی، مصوب ۱۳۸۷.
- قانون انتخابات، ۱۳۹۲.

- کاتوزیان، ناصر: کلیات حقوق، نظریه عمومی، ج ۲.
- مجله البیان، الاصدار الرابع، ۱۴۲۸.
- مجله پنجره، شماره ۲۵۴.
- منتظری، حسین علی: دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱.
- هلد، دیوید: مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران، ۱۳۶۹.

<http://aceproject.org> -

- [http:// vista.ir](http://vista.ir)

<http://www.iec.org.af> -

<http://www.farsnews.com> -

<http://www.bbc.com/persian/afghanistan> -

<http://www.areu.org.af> -